

سنة ١٤٤٠
١٤٤٠
١٤٤٠

شناسنامه کتاب

اسم کتاب: غزلیات خادم غوری

اثر: مرحوم میرزا غلام محی الدین خادم

جمع آوری ومقابله نسخه ها: عبدالقادر موحد رحیمی

تایپ: وحید احمد ساغری

صفحه آرایی: نصیر احمد رسولی

طرح جلد: حکمت الله سرور زاده

ناشر: انتشارات فیضی، هرات، کوچه گدام

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: نخست

تاریخ چاپ: حمل ۱۳۹۱

این کتاب خادمی نعت رسول است و سیر
نی بود شهنامه، نه شهرت، نه گفت و گوست این

عزلیات خادم غوری

اظہار امتنان

از محترم حاجی آقا صاحب جناب سید عبدالالہ شیرزادی ہروی کہ
مصارف قبل از چاپ دو اثر (گلستان نیایش و غزلیات خادم غوری) را
پرداختند و از جناب حاجی صاحب جلیل احمد مولوی زادہ مسؤل
کتابخانہ و انتشارات فیضی کہ در نشر ہر دو کتاب مذکور کوشش نمودہ
وسعی بلیغ کردہ اند تشکر میکنم و توفیق مزید شان را در راہ خدمت بہ
جامعہٴ فرہنگی از خداوند متعال خواہانم.

سخن ناشر

نحمده ونصلی علی رسوله الکریم وعلی عبادالله الصالحین اما بعد: تجلیات عرفان در شعر عرفای زبان دری نمایانگر صفای روح و تابناک بودن اندیشه این بزرگان است. شیفتگان شعر و ادب دری میدانند که وقتی یک عارف سخن از می و معشوق میگوید هدفش چیست و هنگامیکه از وجد و طرب حکایه میکند چه حالتی را میخواهد بیان کند.

شعر عرفانی ادب دری طی سالیان متمادی وزن و قالب عوض نموده ولی مفاهیم و معانی عمیق و ارزشمند آن همچنان با سوز و شور و شوق همراه است محبت و اخلاص در آن موج میزند میرزا غلام محی الدین خادم عارفیست که با زبان شعر حقایق هستی را درآئینه عرفان مجسم نموده و او در قالب های مثنوی، غزل و مخمس معانی ژرف و عمیقاً عرفانی را بیان نموده است و به مصداق قول خودش که میفرماید:

این کتاب خادمی نعت رسول است و سیر

نه بود شهنامه، نه شهرت، نه گفت و گوست این

خداوند متعال ما را توفیق عنایت بفرماید تا رشحاتی از این چشمه سار زلال رابریسیم و برای تشنه گان این وادی حیرت برسانیم.

اداره انتشارات فیضی با نشر و پخش آثار علمی، دینی و عرفانی درصدد است تا در طی این طریق به راهیان معرفت کمک و همراهی نماید. به این منظور غزلیات خادم غوری را چاپ و نشر نمود تا قدم دیگری در این راه برداشته باشیم. و من الله التوفیق.

حاجی جلیل احمد مولوی زاده مسئول کتابخانه فیضی

بنام خداوند یکتای بی همتا بزرگ داشت راستان

به مناسبت گرد آوری غزل های مرحوم میرزا غلام محی الدین متخلص به
خادم سخن سرای عارف غور.

سبک زسینه من ای غبارغم برخیز
زهم نشینی مامی کشی الم برخیز...
سر قلم بشکن مهر کن دهان دوات
به این سیاه دلان کم نشین و کم برخیز...
بدار عزت موی سپید پیران را
ز جای خویش به تعظیم صبحدم برخیز...
درین دووقت اجابت گشاده پیشانی است
دل شب ارنتوانی سپیده دم برخیز...
گرفت دامن گل شبنم از سحرخیزی
ز گرد خواب بشو دست و رو توهم برخیز...
به فکر دوست به بالین گذار سر صایب
چو آفتاب در آغوش صبحدم برخیز^۱

این شش بیت برگزیده بی ست از یک غزل زیبای یکی از قله های شامخ
شعر فارسی، میرزا محمد علی بن میرزا عبدالرحیم تبریزی معروف به صایب.
شاعری که به افغانستان بسیار علاقه داشت. و در وصف پای تخت کشور ما
قصیده غرای سرود بدین مطلع:

خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهسارش

که ناخن بردل گل میزند مژگان هر خارش

^۱. دیوان صایب تبریزی چاپ ایران ۱۳۸۶ ص ۶۰۱

این قصیده سخت مشهور است. ملک الشعراء افغانستان قاری عبدالله آنرا مخمسی زیبا ساخته که دل و دیده و جان ما را می نوازد ولذت معنوی می بخشد.

بیت های غزل صایب را بخاطری آوردم که خاطره را یاد کنم و آنگاه آهسته آهسته بروم به اصل سخن. در سال ۱۳۶۳ ه ش دران هنگامه و هنگامی که ملت مجاهد مابرای دفاع از اسلام و نوامیس ملی خود برضد قوای اشغالگرشوروی مصروف جهاد بودند، من که در سپیده دم جوانی قرار داشتم. و قدم و قلم را وقف جهاد کرده بودم، در طی سفری به پاکستان با دوست فاضل و همسنگر خود ملا خداداد محزون به دیدار مرحوم استاد خلیل الله خلیلی به اسلام آباد رفتیم. استاد سخن، استاد مهربان و بزرگوار اشک در چشمانش حلقه زد و گفت: لازم نکرده تا شما مجاهدین عزیزم به دیدن من بیائید. باید من به دیدن شما و در دل سنگرهای جهاد بیایم. اما دریغ که پیری مرا زمینگیر ساخته است. و دستم به عنان و پایم برکاب نمی رسد. من عرض کردم که شما استاد بزرگ به حیث امیرشعراء جهاد با اشعار فراوان جهادی تان عملاً در سنگر جهاد و در صمیم قلب های مجاهدین جای دارید. موی سپید شما سپیده دم زندگی است که باید به تعظیم آن برخاست. چنانچه صایب میگوید:

بدار عزت موی سپید پیران را

ز جای خویش به تعظیم صبحدم برخیز
استاد خلیلی را بار دیگر اشک از دیدگان فرو بارید و گفت: فرزندم! پس به من اختیار بدهید تا بیت را این طور بخوانم:

بدار عزت موی سپید پیران را

چو آفتاب در آغوش صبحدم برخیز

زیرا اگر به نزدیک شما فرزندانم من صبحدم باشم. شما آفتاب من هستید. شما خورشید درخشان و مهربان و گرما بخش این پیرناتوان میباشید. باید در برابر حرمت تان شمارا در آغوش شفقت خود بگیرم. پایان خاطره.

باذکر این خاطره شیرین و مناسب به آن باید متذکر شوم که من برای نخستین بار با نام آثار و اشعار میرزا غلام محی الدین خادم، از زبان دوتن پیر و روشن ضمیر غور، آشنا شدم. یکی از قبیلۀ ما بود، حاجی ملاعبدالله ساکن قریۀ جوزری. و دودیگر حاجی عبدالرحمن از قریۀ ده حاجی چارصده از توابع چغچران مرکز غور. حاجی ملاعبدالله سال هاست که چهره درنقاب خاک نهفته خدایش رحمت کناد! و حاجی عبدالرحمن الحمدلله هنوز در قید حیات است. خدایش حفظ کناد!

این دو پیر مرد محاسن سفید باهم نزدیکی ها و شباهت های زیادی داشتند. هر دو از خاندان های بزرگ و دودمان های شریف ایماق فیروزکوهی بودند. هر دو تعلیم یافته و تربیت دیده مسجد شریف و مکتب مبارک آخند و دارای تحصیل علوم دینی به طور خصوصی بودند. هر دو تن صوفی مشرب، پارسا، خداخوان و عبادت پیشه بودند. هر دو تن چنان با مثنوی بزرگ، با شاهکار برتر و جاودان مولانا جلال الدین محمد بلخی همدمی و انس و الفت داشتند که اکثر قسمت های آنرا از بر میخواندند - حافظه های شان گنجینه های بود از تفسیر حسینی، از احادیث گهربار رسول مقبول اسلام، از کیمیای سعادت امام غزالی، از تذکرۀ الاولیای عطار نیشابوری، از مثنوی معنوی، از خمسۀ نظامی، از کلیات سعدی، از حافظ و از هفت اورنگ جامی و از معارج النبوء معین الدین کاشفی هروی، مشهور به سیر شریف -

حاجی ملاعبدالله، لاغر اندام بود، محاسن کم پشت داشت و کشیده و خوش سیما و نورانی بود. همیشه با تبسم گیرا و پیشانی گشاده سخن می گفت، مثنوی میخواند و بر محبوبیت و جذابیت خود می افزود. وی اشعار زیادی را از خلیفه

صیفورچوندی، ملاقبال الله یار، خلیفه عبدالعزیز کاسی و میرزا غلام محی الدین خادم در حفظ داشت. بعد از شهادت فرزند رشیدش ملامحمد نبی یکی از فرماندهان جبهه ماگرچه هرگز اظهار بی صبری نکرد. اما اندوه جانگاز سرپای وجودش رافراگرفت. بیمار شد و سرانجام جان به جان آفرین سپرد.

حاجی عبدالرحمن که شخصیت جهادی و مردمی است. مقدار زیادی از همه اشعار میرزا غلام محی الدین خادم را در حفظ داشت و آنها را از بر میخواند. بخصوص از نظم کتاب معارج النبوة مشهور به سیر شریف که منظومه بزرگ خادم است، قسمت های زیادی را در امانت خانه حافظه خود نگهداری کرده بود. و بیاض ها و جُنکهای خطی را نیز در اختیار داشت. گفته میشود که با خادم پیوندی دارد. بیشتر از صد سال عمر یافته است. و از کهن سال ترین موی سفیدان ولایت غور محسوب میگردد. من در این نوشته خود از آن دوموی سفید یادی کردم. تا عزت موی سفید پیران را رعایت کرده باشم. دوست گرامی ام میرزا فضل الحق احسان فرزند حاجی عبدالرحمن مجموعه اشعار میرزا غلام محی الدین خادم را در دسترس استاد محترم و شخصیت عزیز غور فضل الحق فایق گذاشته و بکوشش و مقدمه استاد در سال ۱۳۸۷ به نشر رسیده است. در این نزدیکی ها مجموعه دیگری از منظومه سیر شریف اثر خادم که برگزیده از فصل اول آن است. از طرف نواسه های وی به نشر خواهد رسید. و اینک دوست صمیمی و قدیمی عبدالقادر جان موحد رحیمی جوان پرکار و پژوهشگر غزلیات خادم را با دقت لازم جمع آوری نموده و اراده دارد آنرا به نشر برساند. کاری است بسیار شایسته و سزاوار تحسین و تقدیر -

موحد رحیمی آثار ارزنده و آموزنده را برشته تحقیق و تحریر در آورده است. قبل از این کتابهای (تذکره الشعراء غور) و (گلستان نیایش) خود را به

زیورچاپ آراسته که مورد استقبال دوستان و دوستانان دانش و ادب و فرهنگ واقع شد.

موحد رحیمی بدون شک یکی از راستان روزگار ماست ولایق احترام، به قول خادم:
راستان را دارحرمت تا که گردی راستگار

وای برمردی که ترک راست کرد و خواست چپ^۱
و اما خادم شاعری است، که قریحه شاعری سرشار همچون چشمه های زلال
کوهسار دارد. و به همه انواع شعر، از قصیده، غزل، رباعی، قطعه، و مثنوی طبع
آزمایی کرده است. همه اشعارش لطیف و شیرین است. و سرودن شعر یکی
از مصروفیت های پرثمر زندگی وی بوده است. اومی گوید. بهتر آن است که
از رفت و آمد اغیار دروازه خود را بسته کنم. تا با فراغت اشعار خود را بسرایم چونکه
نمیتوانم شعرنگویم:
بود بهتر که از آمد شد اغیار در بندم

چون نتوانم که از بر بستن اشعار در بندم^۲
عمده ترین اثر شعری خادم، منظومه سیر شریف است، که بسیار مبسوط و مفصل
بوده و هم وزن شاهنامه فردوسی و سکندرنامه نظامی و بوستان سعدی سروده شده
است. و در سیرت النبی اثر منحصر به فرد به حساب میرود. و در این دیوان نیز بدان
اشاره دارد:

خادم نشد کار دگر ذکر تو شد خیر البشر

بر خیز و بر نظم سیر مردانه شو مردانه شو^۳

این کتاب خادمی نعت رسول است و سیر

نی بود شنهامه، نه شهرت نه گفت و گوست این^۴

^۱. غزلیات خادم نسخه حاضر غزل ۱۶

^۲. غزلیات خادم نسخه حاضر غزل ۹۳

^۳. غزلیات خادم نسخه حاضر غزل ۱۰۲

^۴. غزلیات خادم نسخه حاضر غزل ۹۵

امیدوارم روزی برسد که منظومه مبارک سیرشریف، نیز به همت ادیبان همولایتی من، غوری زادگان فرهیخته وفرزانه به حلیه چاپ مزین گردد. و ازبازماندگان واحفادخلیفه عبدالعزیز کاسی ملا اقبال الله یاری و خلیفه صیفور جوندی صمیمانه تقاضا می نمایم تا آثار آن بزرگمردان را از پرده های خفاء بیرون آورده وبا همکاری دانشوران دل سوز، به طبع ونشر آنها پردازند. در اخیر موفقیت های روزافزون آقای موحد رحیمی دوست ارجمندم را در راه خدمت به ادب ودانش وفرهنگ از خداوند بزرگ استدعا دارم. والسلام.

شهر هرات ناحیه هشتم. ۱۳۹۰/۸/۲۷

الحاج قاضی مستمند غوری

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن بر زبان آفرین

پیشگفتار

خلاصه زندگی نامه مرحوم خادم:

مرحوم میرزا غلام محی الدین متخلص به (خادم) فرزند ملامحمد موسی که اسم پدرکلانش ملا احمد است به سال ۱۲۲۷ ه. ش درقریهءسه گوشک ازجلگه صوفک مربوط چغچران مرکز ولایت غورمتولد شده ودر۱۲۹۹ یا ۱۳۰۰ه.ش درهمان جا رحلت نموده و دفن شده است. گرچه درنسخه چاپی غزلیات خادم (لاله های حسرت) محترم استاد فضل الحق فایق سال وفات وی را ۱۲۸۲ ه.ش ذکرنموده است اما نظر به گفته پسر مرحومی ملا عبدالغفور ابن خادم(۱۲۸۲-۱۳۸۴ ه.ش) وبه قول محترم حاجی عبدالرحمن "جافی" که ازبزرگان ومحاسن سفیدان غوروازعلاقه مندان خاص خادم است وفات مذکور را یکسال بعد ازحصول استقلال کشورمیداند وبه استناد غزل (۲۰) این مجموعه خادم درمدح حاکمی که شاه امان الله خان غازی به غورفرستاده بود شعری دارد به این مطلع:

گل آمد لطف سلطان بهار است هزاران شکر واجب بر هزاراست

بنامیتوان قویاً استدلال کرد که وفات خادم بعداز سال ۱۲۹۸ ه.ش اتفاق افتاده است که باید پس از ۱۲۹۹ ه.ش باشد.

مولوی نورالله (نحیف) یکی ازنواده گان خادم سن او را دروقت رحلت ۶۱ سال میگوید وبه قول او:(خادم بیست ودو سال کارمند دولت بود اوهفت سال را

درهرات وهفت سال را به کابل کارکرد و بعد از آن به غور آمد و هشت سال هم در غور شغل دولتی داشت. خادم پس از ۲۲ سال کار در اداره حکومت استعفا داده عزلت گزید و مصروف نظم سیر شد. تا اینکه به سن ۶۱ سالگی در قریه سه گوشک (زادگاهش) رحلت نمود بنا به گفته آقای نحیف مرحوم خادم بعد از سال ۱۳۰۰ هـ ش رحلت کرده است.

ثقات میگویند: خادم در خردسالی از سوی خانواده اش به قریه کربی برده شد و مدت ها در آن قریه زندگی کرد. او در مغاره های آن قریه به تفکر، ریاضت و عبادت می پرداخت. برخی از نواده گانش از جریان زندگی او در کربی و ده حاجی داستانها دارند که لازم می افتد در مورد زندگی نامه دقیق این شخصیت دانشمند تحقیقات درست و دامنه دار صورت بگیرد.

مرحوم خادم فرزند چهارم خانواده بوده و از طایفه یار فولاد قوم فیروز کوهی میباشد. به قول معتمدین، او علوم متداوله را بدون استاد و بطور خدادادی فرا گرفته است و نظر به غزل (۷۸) این مجموعه به سن بیست سالگی دارای حال و مقام عرفانی بلندی بوده است. و بنا به محمسی که از او نقل شده معلومات وی را در عرفان و ادب در سن بیست سالگی تائید میکند.

گویند: مرحوم خادم، خوردسال و به قولی هفت ساله بوده که یک مرشد روحانی، عارف و صوفی وارسته ای به نام آقا کمال الدین از دودمان حضرت گندم علی به محل سکونت ایشان رسیده و در حق خادم دعای خیر و نظر مرحمت نموده است چنانچه در اشعارش از کمال الدین با احترام زیاد کرده است چنانچه در غزل شماره (۱۱۳) چنین میسراید:

تو در پیام غریبان چه بیک بی بدلی	ایا نسیم سحر که ز فیض لم یزلی
سلام من که بود مهربان خفی و جلی	رسان به روضه مولای ما کمال الدین

ابا خلیفه محمد که همچو در یتیم زنسل اوست ووی از نسل پاک گندم علی

واین کمال الدین با کمال الدین مسعود خجندی شاعر و عارف قرن هشتم هجری که در ماورالنهر تولد شد و در تبریز میزیست نباید اشتباه شود. زیرا خود خادم در بیت سوم غزل فوق به صراحت ذکر کرده است و از طرف دیگر مزار این کمال الدین که از بزرگان دودمان حضرت گندم علی میباشد در قریه بنام خواجه محمد چنار مربوط ولسوالی پشتون زرغون ولایت هرات واقع شده است. و نمیدانم چرا در سوانح مرحوم خادم در جایی نوشته اند که مراد از این مرشد روحانی (کمال خجندی) میباشد.

به گفته بعضی ثقات، خادم تا سن سی سالگی در قریه ده حاجی مربوط ولسوالی چهارصده گذرانیده و بعد از قیام مردم چغچران به خصوص اقوام زه رضا و یار فولاد به مقابل ظلم عمال حکومت امیر عبدالرحمن خان (۱۲۵۹ الی ۱۲۸۰ ه. ش) که به رهبری شریف بیک زه رضا در اوایل دهه شصت سده سیزده هجری شمسی اتفاق افتاده و در نتیجه یورش عساکر دولتی، به امر امیر عبدالرحمن خان و به قوماندۀ رستم علی خان این قیام سرکوب شد. خادم نیز از جمله کسانی بود که نظربند به کابل برده شد.

مسلمانان قوماندان همان رستم خان است که مرحوم میر غلام محمد غبار مؤلف کتاب افغانستان در مسیر تاریخ (صفحه ۶۸۱) جریان کشته شدنش را در سال ۱۸۹۴ میلادی (۱۲۷۳ ه. ش) به نقل از سراج التواریخ و اسنادی دیگر چنین ذکر میکند:

(..... واما جنرال فرقه رستم خان مردی قوی پیکر، دلیر و کم سخن براسبان بلند می نشست روی لباس ابره کمر زرین می بست و شمشیر می آویخت. او حاضر بود که به یک اشاره امیر شهری رابه تل خاکی مبدل میکند و اینک او را مثل سگی در زنجیری زیر گنبد کوتوالی و معبر عام میخ کردند و از سبیدی که در پشت او بسته بودند آب نمک و نان نمک به خورد او میدادند و با برچه او را بیدار نگه میداشتند. اخیراً چشمان جنرال بسته شد و با فرو بردن برچه در پشت و پهلویش بازنگردید.)

پیشتر گفتیم که خادم بعد از هفت سال کار رسمی در کابل، مدت هفت سال را هم در هرات شغل دولتی داشت.

خادم در قصیده که به این مطلع شروع میشود:

الحمد لله کادبار و آشوب گشت از زمانه یکباره مسلوب

از حکومت گران وقت هرات تمجید کرده است و چنانچه از ایات ۲۶ و ۲۷ آن استفاده میشود تاریخ ۲۱ ذی الحججه ۱۳۲۶ هجری قمری یعنی ۲۴ جدی ۱۲۸۷ ه.ش استخراج میگردد و به احتمال قوی این قصیده را وقتی سروده که در هرات وظیفه رسمی داشته که اواسط حکومت امیر حبیب الله خان (۱۲۸۰ الی ۱۲۹۸ ه.ش) را نشان میدهد.

او در هرات هم مدارج ترقی را پیموده به صفت عامل دفتر بولک صدتومانی یا لک روپیه گئی مقرر میشود.

خادم بعد از هفت سال کار در هرات به صفت سررشته دار تحصیلی چغچران تعیین میگردد که هشت سال را در آن پست باقی می ماند. و بعد از ۲۲ سال کار استعفا میدهد و گوشه نشینی اختیار مینماید.

گویند: شصت نفر میرزا در کابل و شصت نفر میرزا در هرات زیر نظر خادم کار میکردند. اما برخلاف این، برخی گفته اند که خادم در جریان قیام مردم چغچران در کابل بود و منصب بلندی در حکومت داشت تاجائیکه امیر عبدالرحمن خان بسیاری از اسیرانی را که از چغچران به کابل برده بودند به درخواست خادم رها کرد و به غور باز پس فرستاد. اما برخی عقیده دارند این که خادم در جریان قیام مردم غور در ولسوالی چهار صده زنده گئی میکرد.

اما نظر به نوشته خود خادم در مقدمه اثر منشورش (مختصر الوقایه) که در سال ۱۳۰۰ ه.ق شروع و به سال ۱۳۰۷ ه.ق ختم نموده میتوان گفت که موصوف در زمان قیام مردم غور در هرات بوده است.

چون به شهادت تاریخ، دستگاه اداری و حسابی امیر عبدالرحمن خان شفافیت زیاد میطلبیده است. دلیل ارتقای خادم درچنین مناصب حساس مالی دولت، جزیشکار و صداقت او در وظیفه، کفایت، درایت و شایستگی اش در اجرای امور محوله چیز دیگری نمیتواند باشد.

خادم دوره انزوای خود (بعد از استعفا و کناره گیری از کار دولت) را که به گفته بعضی از آگاهان ده سال طول کشید در قریه سه گوشک (۱۵) کیلومتری غرب شهر چغچران سپری کرد که در همان جا رحلت نموده و دفن شده است. هم اکنون چشمه در آن دهکده به نام آن بزرگوار مشهور و مورد علاقه مردم است که زائرین زیارتش را به خود جلب میکند. اهالی محل و نوادگان خادم از آن چشمه با آب و تاب صحبت میکنند.

پایه معرفت و دانش خادم:

گرچه خادم در زمانی زنده گی میکرد که مکاتب رسمی وجود نداشت و در کشور یک هرج و مرج خاص حکمفرما بود. افواج انگلیس قسمت های از افغانستان را در اشغال خود داشتند و مبارزه مسلحانه مردم در برابر تجاوز قشون بیگانه جاری بود و از طرفی حکومت مرکزی قوی موجود نبود و کشور عملاً به مناطق مختلف نفوذ ملک ها و زمینداران بزرگ تقسیم شده بود. در چنین حالتی وضع فرهنگی و اجتماعی سخت آشفته و نا به سامان و محیط برای رشد معارف به شدت نامساعد بود.

به آنهم خادم که از استعداد خدادادی عجیب و قوی برخوردار بود در محیط دور افتاده، محروم و روستائی با چنین اندیشه روشن و تابناکی قد علم کرد.

مرحوم خادم نه تنها يك ميرزای چیره دست، حسابدان قوی، شاعرعارف، صوفی وارسته، عالم روشن ضمیر ودانشمند کم نظیر است؛ بلکه يك شخصیت ممتاز اجتماعی عصر خود نیز بود.

علاوتاً اوخط بسیار زیبا داشت که دردفترچه های باقیمانده عصرش نمونه آن موجود است ازاشعارش برمی آید که درمعارف اسلامی معلومات عمیق داشته وشخصیت دانشمندی بوده است که با مطالعه اشعارش انسان دربحر ژرف اندیشه فرومیرود.

استفاده ازمظاهر زیبای طبعی درشعر، جذبات عشق حقیقی، روحیه آزاد منشی، عدالت خواهی دوستی ومحبت داشتن احساس نیک وخوش بینی به آینده درسراسرآثارش موج میزند.

چنانچه خودش دریکی از اشعارخود اشاره نموده است کتاب هفده غزوات سروده ملارستم مذنب که اورا سید باکمال معرفی کرده وازپسرش به اسم سید امین "جوان خردمند بس با ادب" گرفته وباخط خوش خود آنرا استنساخ کرده است که معلوم نیست حالا آن کتاب در کجا است.

عصر خادم ومعاصرین او:

درعصری که خادم میزیست علاوه براینکه کشورما دریک کشمکش سیاسی وتحول بزرگ اجتماعی درگیربود. فضای سیاسی، فرهنگی مملو ازاختناق، رعب ووحشت بود،مطبعه وچاپخانه ای وجود نداشت که به درد ملت بخورد. درکشوری که عریضه نویس درنوشتن عریضه عارضین باید دقت زیاد میکرد تا کلمه وجمله ای درمخالفت بادولت درآن ذکرنشودو کمترین جزای مخالفت با دولت، اعدام، تبعید، شکنجه های طاقت فرسا وسیاه چال بود. خادم درنظام خشک دفترداری وحسابی حکومت، جای که مفتشین موی را ازخمیرمیکشیدند سررشته دارتحصیلی

وامور مالی و حسابی بود. و مسلم است که در چنین محدوده و شرایطی وقت سرایش شعر برایش کم دست میداد. و از طرفی روح آزاد منشی، تخیل و اندیشه شاعرانه را در قفس تنگ این چنین اداراتی مجال تنفس باقی نمی ماند تا چه رسد به پرزدن و اوج گرفتن ها. به آنهم آنچه از خلال اشعارش برمی آید و با بسیاری از فرهنگیان هم عصر خود مکاتبه و مراوده داشته است.

او در غزلیات، مخمس ها و مثنویاتش از بسا بزرگان معاصر خویش در غور، هرات و کابل نام برده که بر محققان است تادرمورد هریک تحقیق نمایند، زندگی نامه ها و آثار ایشان را به اهل دانش و معرفت معرفی کنند. و این نکته از تضمین های که خادم در غزلیات خویش از اشعار این عرفا دارد به خوبی مشهود است.

نکته مهم دیگر اینکه در اشعار خادم تملق و چاپلوسی جای ندارد و آنچه هست صفا، صمیمیت و صداقت است. او با فرهنگیان معاصر خود رابطه، مراوده، مکاتبه و مشاعره داشته است. خوش بختانه از خلال آثار باقیمانده شاعر برمی آید که او علاوه بر شناخت بایزرگان دانش در کشور معرفت داشت، با شخصیت های ادیب، شاعر، عالم و عارفی غوری چون: ملا فقیر (فقیری)، عبدالرحمن (فقیری)، خلیفه وکیل عبدالعزیز کاسی، خانم گوهر چارصده مشهور به ملا گوهر و بسیاری از بزرگان دیگر معاصر خود مکاتبه و مشاعره داشته و از یک تعداد شعرای ماقبل خود مثل عبدالرحمن (عبدی) و ملا رستم (مذنب) به نیکی ستایش کرده و در اشعار خویش نام آنها را جاودان ساخته است.

آثار خادم:

گرچه از مرحوم خادم اثری که به نثر نوشته باشد تاکنون در معرض مطالعه عموم قرار نگرفته است اما به جز از (ترجمه مختصر الوقایه) ممکن است نوشته های دیگری به نثر نیز داشته باشد ولی غالب آثار مشهور وی در نظم است. از جمله:

۱- تحمیدات سبعة: ازین هفت حمد صرف یکی را پیدا نمودم و درابتدای این مجموعه قراردادام بقیه را با وصف تلاشی که من و دوستانم انجام دادیم به دست نیامد. و اکنون با هفت نعت رسول گرامی اسلام، هفت مناجات و صد معجزه رسول الله (ص) طی یک مجموعه ارزشمند بنام اسرارالتوحید درمطبعه اسلمی هرات به چاپ رسیده است.

۲- کارمهم و ارزشمند فرهنگی و ادبی خادم به نظم آوردن کتاب معروف و قطور معارج النبوه تألیف مولانا معین الدین اسفزاری است که به سیر شریف مشهور می باشد. خادم درنظم این اثر که با اضافات لازمه در قالب مثنوی و بتأثیر پذیری از سبک فردوسی همراه است کاربری نظیری انجام داده است. او این کار را در اواخر سالهای زندگی خود شروع کرد و باموفقیت به پایان برد. خوشبختانه نسخه های خطی این کتاب نزد احفاد خادم موجود است و بنا به گفته مولوی نورالله (نحیف) حدود یکهزار صفحه است. به امید اینکه روزی همه جمع آوری و مقابله گردد و به چاپ برسد.

۳- غزلیات خادم که در دوره زندگی خود مجال تصحیح و تدوین آنها را نیافت و درین مجموعه کوشش به عمل آمده است که آنچه بدست آمده تقدیم گردد.

۴- مخمس ها، رباعیات، دوبیتی ها و اشعار پراکنده خادم که برخی در بیاض ها و کتابچه های علاقه مندانش ثبت و برخی دیگر در سینه ها محفوظ است که باید جمع آوری و مقابله شود و به نشر برسد.

بدبختانه قسمت زیادی ازین اشعار و آثار در جریان کشمکش های انقلاب از بین رفته و یا در نتیجه استتساخ کاتبان و اختلاف سلیقه ها و کم سواد نویسنده های این کتابچه ها سهوهای فاحش در نوشتن آثار صورت گرفته که به هیچ صورت نمیتوان بریک نسخه اعتماد کرد. بنابراین جمع آوری و مقابله نسخه ها و ثبت آنچه در سینه ها محفوظ است در تکمیل مجموعه های آثار شاعر کمک خواهد کرد.

۵- از آثار منشور خادم که نزد نواده گانش حفظ میشود ترجمه فارسی مختصر الوقایه است مع توضیح و تشریح مذاهب که قرار نگارش خادم این کتاب را (باهزار پریشانی و سرگردانی) حین وقایع و حوادث قیام مردم غور تحریر نموده یعنی قسمتی را در غور و هرات و قسمتی را در کابل نوشته است. خادم کتاب مذکور را به سال ۱۳۰۰ ه.ق شروع و به سال ۱۳۰۷ ه.ق ختم نموده است.

غزلیات خادم:

غزلیات خادم دارای معانی بکر و اندیشه های عارفانه است از صنایع زیبای ادبی مشحون بوده و سرشار از عشق، شور، سوز، هجر، فراق و نعت رسول امین میباشد که به امید و نظر رحمت و شفاعت از عمق دل سروده و از یاران پیامبر اکرم (ص) نیز با سخنان گهرمناش ستایش کرده است. هم چنین با عرفا محبت کامل داشته و از جناب غوث الاعظم رحمت ا... علیه و مشایخ معاصرش با حرمت و قدردانی یاد نموده است و در مجموع، اشعارش از غنا مندی خاص برخوردار است.

خادم از خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی و میرزا عبدالقادر بیدل پیروی نموده و گویا افکار هر دو عارف را که در زمانه های جداگانه میزیسته اند به هم پیوند زده است و در سر تا سر اشعارش روح مکتب هندی موج میزند.

نسخه های غزلیات خادم:

هر چند نسخه مکمل غزلیات خادم به خط و کتابت خودش در دست نیست اما یک نسخه به خط یکی از دوستانش موجود است که در زمان زندگی خادم در حواشی سفید یک دفترچه حسابی آن زمان تحریر نموده است نسخه متذکره متعلق به پسر مرحوم یعنی ملا عبدالغفور (ابن خادم) بود و چون خادم غزلیات خود را اکثراً روی ورق های پریشان و بیکاره روزنامه چه های دفتری و دفترچه های حساب و غیره تحریر

نموده و بسیار زیاد بوده و خود شاعر در زمان حیاتش موفق به تدوین و تصحیح مجدد آنها نشده است. اما به آنهم معلوم میشود که این نسخه صحیح ترین نسخه های موجود میباشد. چون در زمان حیات خادم نوشته شده و ممکن خادم نیز آنرا دیده باشد بنابراین در این مجموعه اصل قرار داده شده و نسخه (الف) نام گذاری گردیده است مرحوم ملا عبدالغفور (ابن خادم) به سال ۱۳۷۳ ه. ش که من به اداره ارشاد ولایت غور کار میکردم نسخه متذکره را توسط محترم ملا کمال الدین پسر خود برایم روان کرد که این ملا کمال الدین در انتقال نسخه سهم گرفته و توجه زیاد نموده از وی تشکر میکنم و بنده نسخه مذکور را همان موقع با امانت داری کامل استنساخ کردم زیرا آن زمان در چغچران فوتوکاپی وجود نداشت و انتقال نسخه جهت فوتوکاپی کردن نیز مقدور نبود ولی چند بار آن را با اصل تطبیق نمودم تا موقع نقل اشتباهی رخ نداده باشد. و باری بیشتر غزلیات آن را نزد حاجی عبدالرحمن (جافی) که بیشتر غزلیات مرحوم خادم را از حفظ داشت خواندم و ایشان آنرا تائید نمودند.

نسخه دیگر که در حواشی به نام نسخه (ب) معرفی شده در سال ۱۳۸۶ ه. ش به خط یکی از خطاطان چیره دست و فرهنگیان دانشمند غور (محترم سعید یحیی دهقان) نوشته شده است. بنا به گفته آقای دهقان ایشان نسخه های خطی مربوط مولوی نورالله نحیف نواسه خادم و محترم فضل الحق احسان و محترم حاجی میرزا عبدالقیوم خان حارنوال را اساس قرار داده و در استنساخ آن زحمات زیاد کشیده اند و به خط بسیار خوش و زیبای نستعلیق خود تحریر نموده اند.

نسخه (ج): عبارت از نسخه تصحیح شده ایست که بر اساس نسخه (ب) و برخی منابع دیگر توسط یک تن از شعرای جوان و ادیب غور محترم استاد فضل الحق (فایق) که فعلاً رئیس تربیه معلم ولایت غور میباشند ترتیب نموده اند که بامقدمه جامع زیر عنوان (لاله های حسرت) در زمستان سال ۱۳۸۷ ه. ش در کابل چاپ شده است.

نسخه (د): محترم مولوی نورالله (نحیف) یک تن از نواده گان خادم را در خزان سال ۱۳۹۰ ه.ش هنگامیکه مصروف چاپ جلد اول سیر شریف (اثر منظوم خادم) به شهر هرات بود ملاقات کردم. او به من گفت: تعدادی از غزلیات خادم که در نسخه های (الف، ب و ج) موجود نیست نزد من موجود است آن ها را از غور به هرات میفرستم و چون به چغچران رفت از اتفاق مریض شد به آنهم باشتاب غزلیات نسخه (د) را توسط شخصی به نام ملا محمد امین نوشته و برایم فرستاد که باتشکروا متنان از ایشان آنها را درین مجموعه به نام نسخه (دال) اضافه کردم.

تفاوت های که بین نسخه های (الف - ب - ج - د) وجود داشت هر چند اندک است ولی چون نسخه (الف) از روی قدیمترین و صحیح ترین نسخه نوشته شده بناء معتبر تر بوده و طی مدت هفده سال که نزد من بود شخصیت های ادیب و دانشمندی هم آنرا مطالعه نمودند معلوم شد که در آن هیچ گونه تصرفی صورت نگرفته است و بیشتر غزلیات مرحوم خادم را که جناب حاجی عبدالرحمن جافی از حفظ داشتند و نزد من خواندند و با آن مقابله نمودم هیچ تفاوتی نداشت اصل قراردادم که تفاوت های موجود در نسخه های (ب) و (ج) و (د) با اصل در حاشیه ذکر شده است.

چند نکته قابل توجه:

هر چند در این مختصر نمی گنجد تا بطور اجمال هم در این مورد چیزی علاوه شود و بر پوینده گان این راه لازم است تا خود دانش مربوطه را بدست بیاورند و این کار هم مقدور و میسر نیست جز به مطالعه کتب، رسالات و مقالات زیادی که درین زمینه نوشته شده و موجود است.

اما چون در این اواخر باب های تازه بروی ادب دوستان و دانشمندان کشوده شده است فرهنگیان دانشمند به نشر آثار گذشتگان روی آورده اند و عده ای هم به ذوق افتاده و شوقیانه (!) دست به نشر آثار گذشتگان میزنند و حتی تعدادی هم که چاپ

کتب را مشکل می‌پندارند از طریق انترنیت به پخش آثار میردازند خواستم چند نکته لازم را عرض نمایم.

۱- در قدم نخست بکوشند هر اثری را که نشر می‌کنند اصل اثر به خط خود نویسنده و یا شاعر را بدست بیاورند.

۲- اگر اثری به خط نویسنده و شاعر بدست نمی‌آید بکوشند چندین نسخه از آثار نویسنده را پیدا نموده یکی از صحیح‌ترین و معتبرترین نسخه‌ها را اساس قرار بدهند. کوشش شود نسخه‌ها اساس قرار بگیرد که در زمان حیاتش نوشته شده باشد و یا نزدیک به زمان حیات نویسنده باشد.

۳- دقت و امانت داری کامل در نشر آثار مراعات گردد. در صورتیکه لغات و اصطلاحات استفاده شده فعلاً مروج نباشد صرف صورت متداول آن را بعد از ذکر اصطلاح نوشته شده در اثر در بین کژک‌ها قرار دهند.

۴- از سهو‌ها، اشتباهات و تصرفات کاتبان نسخه‌ها باید ترسید و اما این ترس نباید به حدی باشد که به زعم خویش به تصحیح نسخه‌ها اقدام نمائیم.

۵- هرگاه نسخه اصلی افتادگی و کمبود داشته باشد از نسخه دوم و یا سوم که به صحت نزدیک تر باشد استفاده گردد. و این موضوع طبعاً در پا ورقی‌ها باید ذکر شود.

۶- به هیچ وجه نباید به زعم خود چیزی بر آثار گذشتگان بیفزائیم و نشاید که چیزی از نگارشات آنها بکاهیم.

۷- نکات مورد اختلاف در نسخه‌ها و همچنین ابهامات، تاریکی‌ها و نظرات شخص نشرکننده اثر حتمی در پا ورقی‌ها ذکر شود.

۸- کسانی که به نشر آثار همت می‌ورزند بکوشند تا اثر از هر نگاه غنی و جامع باشند.

۹- اگر ویراستاری هم میکنند هنر و ویراستاری و دانش آنرا داشته باشند و آنرا بکار گیرند و با صبر و حوصله عمل نمایند.

۱۰- خلط نسخ (از چند نسخه متعدده) یک نسخه ساختن نادرست است. به این معنی که خواسته باشند بدون ذکر کمبودی ها و کاستی های نسخه اصلی یک نسخه واحد بسازند. و در آن نسخه هم به نظر و خواست خود تصرفاتی اعمال نمایند. ولی اگر اختلافات نسخه ها را در پاورقی ها ذکر کنند کسی که این گونه کتابی را مطالعه میکند با اختلافات نسخه ها هم آشنا میگردد و در واقع همه نسخه ها را دارد و حق کاتب هر نسخه هم مراعات شده است.

۱۱- اگر کاتبان در استنساخ اشتباه املائی یا انشایی مشهودی نموده باشند آنرا به گونه درست آن بنویسند و بهتر است اصل نوشته کاتب را یکجا با نظر خویش در پاورقی ها ذکر کنند.

۱۲- هرگونه تصرف و تحریف در آثار گذشتگان عملیست بسیار ناپسند و دور از انصاف. اگر کسی فقط برای نشر اثر شاعر، نویسنده، عالم و یا دانشمندی خواسته باشد درین میدان قدم بگذارد نباید به زعم و اندیشه خود و به فکر تصحیح، اثر را مخدوش نماید و در غیر این اگر مطلب چیز دیگری است هدفی جز اشتهار بیجاو یا سرقت آگاهانه، دستبرد و حتی بدنام کردن شاعر چیز دیگری نخواهد بود.

۱۳- درج فهرست های لازم از جمله فهرست آیات و احادیث متبرکه، اعلام، شرح اسمای خاص، اماکن و اشخاص با مآخذ و مدارک کاری پسندیده است.

۱۴- اگر اثری تحشیه و تعلیق شود کاریست بسیار سودمند و مفید که نباید در آن قسمت اهمال گردد.

نکته دیگری که میخواهم بیان نمایم این است که همچو کارها باید توسط اهل قلم و اشخاص مسلکی صورت بگیرد نه اینکه هر کس محض سواد داشت خود را مجبور بداند که دست به چنین کارها بزند. ذکر نامش را لازم نمی دانم ولی اینقدر ضرور میدانم بگویم به هیچ وجه مربوط آثار خادم و همچنین دو بیتی های

ملنگ صمد هم نیست و این موضوع در این مقدمه تصادفی آمده است، در مقدمه اثری از آثار شعرای غور که اخیراً نشر شده است چنین آمده:

(چند سال است مصروف مطالعه و تصحیح اشعار (...)) بودم تا که فرصتی بدست آمد و کتاب را چاپ نمودم.

در حالیکه اولاً این دستبرد زیر نام تصحیح، ویراستاری و یا به هراسمی که باشد توسط شخص غیر مسلکی و کسی که به مفهوم علمی و ادبی اثر واقف نباشد و صرف کاری را برای کسب شهرت انجام بدهد جفا است و دیگر اینکه خود را بالاتر از یک شاعر روشن ضمیر و عارف قرار دادن عملیست ناپسند که نشانه سفاهت کامل است اما خوشبختانه قرار معلوماتی که دارم نسخه های آثار آن شاعران دیشمند بسیار است و این کار که محض به خاطر کسب شهرت صورت گرفته جایی را نمیگیرد. این مطلب را به خاطری نوشتم که در شرایط حاضر بسیار لازم و ضرور است در این مورد دقت و توجه شود. و همچنین انجمن ها و نهاد های فرهنگی که میخواهند آثار بزرگان را نشر نمایند مکلفیت دارند تا در زمینه نشر آثار دقت لازمه را داشته باشند.

امید است که خوانندگان گوهرشناس و ادب دوست از مطالعه این مجموعه مستفید گردند و اگر سهواً اشتباهی به نظرشان آید به قلم عفو اصلاح سازند.

لازم است از تمام دوستانیکه نسخه های خطی اشعار مرحوم خادم را به اختیارم گذاشته و در تهیه این مجموعه مرا یاری پراز محبت نموده اند اظهار سپاس و امتنان نمایم.

استاد عالیقدر غلام حیدر کبیری هروی همه نسخه ها را بازنگری و مطالعه نمودند و برای نشر این مجموعه زحماتی را متحمل شده و نظریات محققانه دادند که در این مقدمه برخی نظریات شان نیز یاد شده که زحمات ایشان قابل ستایش است.

از استاد زاده ارجمند و بادانش جناب استاد وحیداحمد ساغری پسرالحاج استاد
عبدالاحد ساغری که کارتایپ این مجموعه را بادقت انجام داده وباسعه
صدر و حوصله مندی تمام همکاری کرده اند تشکر میکنم.

عبدالقادر موحد رحیمی

شهرهرات ناحیه پنجم، اخیر حوت ۱۳۹۰

حمد و ثنا خداوند متعال از تحمیدات سبعة خادم

به نام خداوند فریاد رس که بخشنده و مهربان اوست و بس
 منزله زچون داور رهنما به قدرت نگهدار ارض و سما
 لطیفی که از قدرت شامله قدیری که از قدرت کامله
 ازل بوده از ذات او کامگار ابد گشته بر نام او نامدار
 حکیم جهان دار که از يك رقم کشد نطفه را صورت اندر رحم
 نه محتاج یاری گری از غنا نه بر ذات او ز آفریدن عنا
 رحیمی که زویافت هستی فرح ز جودش بلندی و پستی فرح
 یم ابر از او در بهار کرم خروشان و کف بر زنان ابر هم
 بود نیک بخشنده بر ممکنات ز کوی عدم بر وجود حیات
 کریمی که از رحمت عام او به دنیا بود عام انعام او
 مه و سال بر امر و فرمان وی گشاده کرم خوان احسان وی
 از آن دشمن و دوست روزی خورند و زو کفر و اسلام قسمت برند
 نه پیلای ریاید به خرطوم زور توان دانه قسمت از چنگ مور
 قدیم ازل خالق کل شی عزیز ابد رازق کل حی
 بود رحمتش خاص در یوم دین ابر مومنات و ابر مومنین
 عمل خواه نیکو و خواهی بد است بد و نیک هر يك به جای خود است
 جزای عمل را ستمگاره نیست به پاداش مر بنده را چاره نیست
 نوازنده دوستان بر نعیم گدازنده دشمنان در جحیم
 بد دوستان غرق غفران کند همه نیکی خصم خسران کند
 خدایا گرام جز بدی کار نیست به پیش کرم کار دشوار نیست
 دری لطف و رحمت مدام است باز بود دوستان را کرم کار ساز
 به فضلت که ابواب رحمت مبنده به حقت که راه شفاعت مبنده

غزل شماره ۱



غزلیات خادم غوری

الا یا ایهاالساقی منورازتو محفل ها
بده جامی که شد خشک از عطش بنیاد ساحل ها
شب تاراست وره دشوارودریا باروطی ناچار^۱
به جز لطف تو ناپیدا بود اقصای منزل ها
به مستی نردبان عشق را بالا روی ورنه
بسادرگام اول زیر لغزیدند عاقل ها
به میدان غمش بی همت پیغمبر توفیق
به صدیقان ره هریک ابو جهلیست^۲ حایل ها^۳
جهاد نفس عاصی فرض دان ایمن مباش ازوی^۴
که از مکرو حیل زاده هزاران عاص^۵ وایل ها
دم تیغ ستم خون میچکد در هر قدم تاحشر
جزایی میبرد آهسته تادرگاه قاتل ها
درین مشهد مروبی باک وبگشادیده عبرت
که زیر هر قدم گلچهره خفتست در گیل ها
مذاق لعل نوشینت غذای جان مشتاقان
خیال زلف مشکینت کمند گردن دل ها

1

^۱. نسخه ج: شب تاراست وره دشوار و طی ناچارودریا بار
^۲. ابو جهل: عمرو بن هشام یکی از تجار عرب که در آزدن پیامبر اسلام میکوشید مقتول سال دوم هجری.
^۳. نسخه ج: به صدیقان ره هریک ابو جهل است جاهلها
^۴. نسخه ج: جهاد نفس عاصی فرض دان ازوی مباش ایمن
^۵. عاص بن وائل: یکی از فرمانروایان جاهلیت است که خداوند او را درسورة کوثر نکوهش کرده است. مرگ او در ۶۲۰ میلادی رخ داد.

هوای بسمل خادم اگر دارند بسم الله

به شوق نشه وصل تورقصان اند بسمل ها

غزل شماره ۲

ای شاه مُعلی جاه کز غایت احسان ها

همچون توندارد یاد افلاک به دوران ها

شاهان جهان یکسر درپیش تو چون چاکر

جبریل ترا بردارستاده به دربان ها

ازروم و حبش خلقی وزشام و حلب جمعی

آیند به جانبازی سازند فداجان ها

کوخسرو پرویزش، گلگونه و شب‌دیزش ۲

۳ گشت آنهمه ناچیزش از هیبت فرمان ها

میدان سمنند نیست این عرصه ناسوتی

لا هوت مگر سازد آرایش میدان ها

دو نیمه شد از کلکت آمد به گریبان مه

این طرفه که نامد مه هر گز به گریبان ها



۱. در نسخه ج: همچو توندارد یا افلاک به دوران ها

۲. خسرو پرویز ساسانی ۵۹۰ الی ۶۲۸ میلادی که نامه پیامبر اسلام را درید. گلگونه و شب‌دیز اسب های

معروف اوست به رنگ سرخ و سیاه که شب‌دیز مشهورتر است.

۳. در نسخه ج: شد آنهمه ناچیزش از هیبت فرمان ها

رایاتِ توازیثرب تامشرق و تامغرب^۱

برجمله جهان غالب آمد به مه شان ها

نام تو محمد شد اوصاف تو احمد شد

ای دین تو سرمد شد از جمله ادیان ها^۲

خادم سپس از شعرا نعت تو نمود انشا^۳

باشد که دهی اش جا در جمع سخندان ها^۴

غزلیات خادم غوری

غزل شماره ۳

ای چشم نگارینت بهر شدنِ جانِ ها

بگشاده دوصد پیکان از ناوکِ مژگانِ ها

هر ناوکِ مژگانگی بنشسته به صد جانی

زه اینت کمان رانی احسنت به پیکانِ ها

سری ز تو بالیلی چون دیدرُخ آورده ه

مجنون به هوای تو در کوه و بیابانِ ها

چون دیدِ قدِ سروت، سرواز همه آزادی

گردید ترابنده در صحن خیابانِ ها

3

۱. در نسخه ج: رایات توازیثرب از مشرق و از مغرب

۲. در نسخه ب و ج: ای دین تو سرمد شد آمد به همه شان ها

۳. در نسخه ج: خادم سپس از شعرا این نعت تو کرد انشا

۴. در نسخه ب: باشد که دهی جایش در بزم سخندان ها

۵. در نسخه ج: سری ز تو لیلیا چون دیدورخ آورد

بلبل زغمت نالد شمع از هوست سوزد
این یک به محفل ها و آن یک به گلستان ها
ای شوخ به بازار آ تا خلق به یک دیدن
درپات برافشانند سرمایه دکان ها
میثاق مسلمانی بود آن صنم کافر
بگسست به یک عشوه سررشته پیمان ها
از بهر حق ای دربان مانع نشوی زان در
این خادم سایل را بر شیوه دربان ها



غزل شماره ۴



چه خوب رویی برین نکوئی نساخت گوئی قدیریکتا
به عرش و سگان به خلد و رضوان ملک به کیوان پری به دنیا ۱
اگر به بستان بت غزلخوان به زلف پیچان رود خرامان
طراوت از گل سخن زبلبل سواد سنبل روند یکجا
اگرزخانه برین ترانه برآید آن مه برآید آن گه ۲
نوازبلبل تبسم از گل زلاله خنده زبک قاقا
به بزم خوبان چو شمع سوزان شود فروزان زپای افتد ۳
صنوبر از جو، گل از رخ و بو، سمن ز گردش، سهی ز بالا
زلوح ساده نقاب داده کند گشاده شود زیاده
جنون زمجنون جمال زلیلی زعشق وامق عذار عذرا
شبی که برزین به ناز و تمکین برآید آن مه زپادرآید
نهال سدره ز چرخ زهره مه از سیاحت خوراز تجلا
کنند از جان تمام خوبان گه سواری رکابداری
یکی چو چاکریکی چو مهتریکی زیمنا یکی زیسرا ۴
به نیم جولان بسوی کیوان چوره نوردد به دور گردد
فلک ز سرعت سما ز رفعت ثری ز تسکین خم از ثریا
فغان که روزی زدست هجرت رویم از جا به جای ماند ۵
سخن ز خدام ستم ز ظالم جفا ز دلبر به دار دنیا

۱. در نسخه ج: به عرش و سگان به خلد و رضوان ملک به کیوان پری به دنیا
۲. در نسخه ج: اگرزخانه بدین ترانه برآید آن مه برآید آن گه
۳. در نسخه ب و ج: به باغ خوبان چو شمع سوزان شود فروزان زپای افتد
۴. در نسخه ب: یکی چو چاکریکی چو مهتر یکی زیسرا یکی زیمنا
۵. فغان که روزی زدست هجرت رویم از جا به جا ماند

غزل شماره 5

جلس صدربدر آمد مه نوازمیدن ها
به خاک تیره پنهان گشت برق از سر کشیدن ها
عرقگیر خجالت چهره ظالم نمیگردد
نشد مقراض راسردی ز گرمی بریدن ها
هجوم سرزنش رابدسیر بیند نشد مانع
تلاطم های دریا، موج را از خویش دیدن ها
تردد های بی مقدار مظلومان عجب نبود
که باشد باعث آرام، بسمل را تپیدن ها
مبین اشک مرا با اختیار طاقت سوزان
که شمع شعله دل را چاره نبود از چکیدن ها
تحرك های شور و عشق بازان حکمتی دارد
نگردد بی هوای سرد سرمست از چمیدن ها
فغانم بر هوای روی رنگینست معذور است
به بستان بلبل شوریده از افغان کشیدن ها
به یاد نارپستانش چو جنبانم لبی، گردد
شکر آسا مذاق طفل جانم از مکیدن ها
بران عزمم که در عزلت نشینم خادما زین پس
که بس در دو جفا دیدم به سراز در دیدن ها



۱. نسخه ب: که گردد باعث آرام بسمل از تپیدن ها

۲. نسخه ب و ج: تحرك های شور و عشق یاران حکمتی دارد

۳. نسخه ج: نگردد بی هوای سرد سرمست از چمیدن ها

۴. نسخه ب: فغانم بر هوای روی رنگین است و معذورم

غزل شماره ۶



غزلیات خادم غوری

یارقصد من نمود اندربلا
زودبسم الله گفتم اولاً
که زنسل آدمم هست ای خدا
سنت جد بزرگم ابتلا
من کیم ای پادشاه داوران
آزمایشم مکن اندربلا
ازفغان برما مگیر ازمارسان
ربنا تا ذروة عرش غلا
کامم ازنام توشیرین میشود
وقت تلخی درعنا ودربلا
دربلای انبیا واولیا
فکرها سازوتأمل کن دلا
درصراط المستقیم عاشقان
جوشش رنج وبلا باشد صلا

۱. درنسخه ج: این به نسل آدم آورده خدا

۲. درنسخه ج: ربنا تا ذروة عرش اعلا

۳. درنسخه ج: دربلاها انبیا واولیا

سنت فخر رسالت مانده است
جورقوم و غربت و قحط و جلا
خادما در هجر و داغ اهل بیت
یاد آرزو شهریار کربلا



غزل شماره 7

یلا! نامدارا جهان مهترا
سرا پردلا نامور سرورا
جهان پهلوانا دلاور مها
شجاعت شعارا نکواخترا
به فرق همه نیکخواهان توئی
پناها، معینا، سرا افسرا
ترافر فرزانگی میسزد
بزرگا شجاعت خجسته فرا
نیامد مثال چو تو پردلی
ز چندین سپاه وازین لشکرا
چگویم زوصف توای نامور
جهان پشبتانا فلک یاورا

۱. در نسخه ج: جورقوم و غربت قحط و جلا

۲. در نسخه ج: یا آورتوزروز کربلا - در نسخه ب: یاد آرزو شهیدان کربلا

زنام تو کز چهار حرف اندر است ۱
همیخواستم شرح سازم ورا
ولیکن رفیقم چو تعجیل کرد ۲
ازان روی کردم سخن قاصرا
ورا فر فرهنگ و فتح فتوح
زتو خواهم ای داد گر داورا
یقین خادمی کمترین خادم است
هواخواه یاران به هر دوسرا



غزلیات خادم غوری

۱. در نسخه ج: زنام تو چهار حرف اندر است - در نسخه د: زنام توکان چار حرف اندر است

۲. در نسخه د: ولی رافقی داشت تعجیل راه در نسخه ج: ولیکن رفیق چو تعجیل کرد

* غزل فوق در نسخه ج هست اما در نسخه های الف و ب نبود

غزل شماره ۸

لطف بی پایان بین کان خسرو مالک رقاب
دی نمود او بنده ام، امروز خُرامشب خطاب
از کمال بنده پروردن نباشد این عجب
دی به کوی امروز بر در بودم امشب فتح باب
از ظهور پرتو حسنش وجود سالکان
دی غباری بود آندم ذره این دم آفتاب
عاشقان صادقش رارته آمد فی المثل
دی سها دیشب چو کوب در نظر امشب شهاب ۱
نیست بریک شیوه دایم عشق او کز عشق او
دی صبوری داشتم امروز شور امشب شتاب ۲
جان ما در بحر تن از قطره های فیض دوست ۳
شب صدف امروز گوهر بود دی همچون حباب
آتش شوقش به جان مستمندان وصال
دی که سوزی داشت دیشب تاب امروز التهاب ۴
مفتیان عشق آن مه در محاکم خون ما
دی مباحش خواندند امروز و امشب صواب
همت خادم بین کاند رطلب در راه او
دی هوای داشت امروز عجلت و امشب شتاب



۱. در نسخه ج: دی سها دیشب چو کوب در نظر امشب شهاب
۲. در نسخه ج: دی صبوری داشتم امروز و امشب در شتاب
۳. در نسخه ج: جان ما در ذکر تن از قطره های فیض دوست
۴. در نسخه ج: دی سوزی داشت امشب تاب امروز التهاب

غزل شماره ۹

عارض یارست یارب یاقمر یا آفتاب ۱

کاکل است این یاسمن یاسنبل پرییچ وتاب ۲

یا دهان یا حُقّه لولوست یاتنگ شکر

یارب این یاقوت یا لعل است یا جام شراب ۳

تیغ خونریزاست یا بروست یا قوس قزح

یا کمان رستم است یا خنجر افراسیاب

این خط سبزیست یا هاله است برماه رخش ۴

یا بنفشه یا همه ریحان تریامشک ناب

یالب یاراست یا یاقوت یا برگ سمن

این صدف یا عقد دندان است یا دُر خوشاب

یارب این چشم است یا جادوست یا آهوی چین

یادوبادام سیه یا فتنه های نیم خواب

قامت است این یاقیامت یاسهی سروجنان

پنجه سرخ ازخون عشاق است یارنگ خضاب ۵

دست اودریاست یا بحرست یا کان شکر

ابر نوروزیست باران یا کلید فتح باب

یا جهان تنگ زندان است یا دریای غم ۶

خادم اُنس است یا محبوب یا شکل حباب ۱

۱. در نسخه ج: عارض یاراست یارشک قمر یا آفتاب

۲. در نسخه ب: کاکل است یا گیسواست یا سنبل پرییچ وتاب - نسخه ج: کاکل است این یارسن یاسنبل پرییچ وتاب

۳. در نسخه ج: یارب این یاقوت رمانیست یا جام شراب

۴. در نسخه ب: این خط سبزیست یا کحل است یا ماه رخش

۵. در نسخه ج: پنجه گلگون ازخون عشاق یارنگ خضاب

۶. در نسخه ج: یا جهان چون چاه زندان است یا دریای غم

خادم شاهم به حصن مغفرت بردم پناه
که ندارد عاصی اندر جنب آمرزش عذاب

غزل شماره ۱۰

تنم در بزم مستان است امشب
دلَم در بام عرفان است امشب
هزاران بارک الله از سماوات
نثار راه سلطان است امشب
فراز نه رواق هفت پیکر
ز بهر او چراغان است امشب
همه خوبان لاهوتی سراسر
به پایش خاک میدان است امشب
تلاطم میکند دریای رحمت
یقین محو گناهان است امشب
زدیوان قضا از کلک قدرت
براتِ عفوِ عصیان است امشب
سروش غیب می آید دمام
که دور عشقبازان است امشب
فراقش عشرت از جان دور کرده
خیالش فرحتِ جان است امشب
ز آب چشم عاشق، خاک گل شد
نمیدانم چه طوفان است امشب





غزلیات خادم غوری

مگر خوابم نمی آید به چشمم ۱
خیال شوخ چشمان است امشب
بیا ای مه که غوغای رقیبان ۲
چو شب از روز پنهان است امشب ۳
که از بهر نثار مقدم دوست
دو چشمم گوهر افشان است امشب
خوش آمد یار کزوی خانه دل
چونور شمع تابان است امشب
بر خسار دلم از تار زلفش
چو بسم الله عنوان است امشب
لبش لعل است خود لعل بدخشان
دهانش آب حیوان است امشب
اگر روزست واجب عید قربان
به خادم عید قربان است امشب

۱. در نسخه ج: مگر خوابم نمی آمد به چشم
۲. در نسخه ج: بیا ای مه ز غوغای رقیبان
۳. در نسخه ج و ب: چو صبح از روز پنهان است امشب

غزل شماره II

عجب فضل خدا را دیدم امشب
نگارمه لقا را دیدم امشب
زئمن شاه ولی الله صاحب^۱
که فیض دلگشا را دیدم امشب
به خود از برکت شیخ معظم
گلستان سرا را دیدم امشب
تمام سالکان را مست و شیدا^۲
که جذب دلریا را دیدم امشب
به وجد و رقص، جمله عالمی را
به خود انوارها را دیدم امشب
ازین آتش که اندر جان ما بود
که خلقی مبتلا را دیدم امشب
به فیض آن شئ عالی مراتب
همه شاه و گدا را دیدم امشب
بیخس این خادم مشتاق حیران
شئ مشکل گشا را دیدم امشب



۱. شاه ولی الله: پسر پیر امان الله است از بزرگان طریقه نقشبندیه ساکن در پرچمن غور بوده اند.
۲. در نسخه ج: تمام سالکان را مست شیدا
یاد داشت: این غزل در نسخه (ب) نیست



غزل شماره ۱۲

ای رخت برطرف زلفین شبت چون ماهتاب

ماهتابت از دل عشاق شب ها برده تاب

از کلامت می تراود رشحه شق القمر

از بیاض روت پیدا صفحه ام الکتاب ۱

پیش تیغ ابرویت سد سکندر بی ثبات

نزد خیل هندویت برهم صف افراسیاب ۲

ترک چشمانت به قتل بیگناهان خشمناک

دست رنگینت ز خون عاشقان بسته خضاب

آخرای ظالم حساب بی حسابی تا به کی؟

بهر حق اندیشه کن از معرض یوم الحساب ۳

رُخ نما باردگر مردم تغافل تا به کی؟

خوش نباشد آفتاب عالم آرا در حجاب ۴

خواب نوشینت بسی آمد خدارا سر بر آره

چون سگ اصحاب کهفت عالمی رخ بر جناب ۶

۱. دوبیت اول این غزل در نسخه ج نیست

۲. در نسخه های ب و ج: نزد خیل ابرویت برهم صف افراسیاب

۳. در نسخه ب: خوش نباشد آفتاب عالم آرا در حجاب

۴. این بیت در نسخه ب نیست

۵. در نسخه ج: خواب نوشینت به سر آمد خدارا سر بر آره

۶. در نسخه ج: چون سگ اصحاب کهف تا من نهم سر بر جناب

موج ناز از بهر استغنا تلاطم میکند
طاقت تسکین چه دارد جز گله بازی حباب؟
عجزو زاری خوی خادم کبر و نخوت کارتو
تاچه باشد حکم حق والله اعلم بالصواب



غزلیات خادم غوری



قصیده

الحمد لله کادبار و آشوب
گشت از زمانه یکباره مسلوب
آیات بدعت زین عرصه برخاست
رایات احسان گردیده منصوب
بر ذاتِ صدری فرخنده قدری
تابنده بدری چون مهر مرغوب
باشد محمدص مسرورِ عدلش
در چرخ، زهره رقصان و پاکوب
ثانی عزیزست اندر هری زانک
آراست آنرا چون ابن یعقوب
شخصی که غالب بر نفس آمد
از تیغ قهرش گردیده مغلوب
از صولت او درهم شکسته
گرگان ذی ناب شیران مخلوب
اهل سعادت مدعو و محفوظ
اهل شقاوت مردود و مغضوب
یارب مبادا تادورِ عالم
خورشید قدرش مکسوف و مغروب
از منشیانش بهرمصاحب
مردی گزیده بر خلق منسوب
سیرت عطارد آن مشتری روی
شاب ملک و ش از فرض مندوب



گردهوارا از لوح خاطر
از بهر طاعت کردست جاروب
نامش گرفته در لفظ معنی
فقر محمد با صبر ایوب
اندر وزارت از میرعلیشیر
بگذاشته دهری بر خُلق محبوب
خوانده عرب هم گفته عجم نیز
بر خُلق خویش یک نعم و یک خوب
بر بسته محکم بهر ضعیفان
دست ستم را از خشم بر چوب
سیراب گشته از آب سعیش
چون باغ رضوان دلهای مخروب
ملک هری را باشد سزاوار
آنگونه صاحب اینگونه مصحوب
یارب نشد کس نوید ازین در
من هم نگردم بی نیل مطلوب
بهر نثارش خادم ندارد
جز نقد نظمی منظور و محبوب
یوسف نکرده رد از عزیزی
بضعات مزجاہ از آل یعقوب
مدح و ثنایت دیوان مارا
صدسال ماند از خامه مکتوب
در پرده دل ابکار معنی





از بهر شاهی است مستور و محبوب
بر تشنه عاشق یارب زیزدان
کوثر ببادا در حشر مشروب
شاعر مبرر شک بر نظم و رنه
بر گوهرین وزن آنست محسوب
غش بر محک نه کم کن چهل و دو
تاریخ یابی زین نظم مرغوب ۱
ذی الحجه را شب بیست و یکم بود
در لیل خامس با قلب مقلوب
گفت این قصیده خادم که باشد
باعیب هائی، معدوده معیوب
اعداد ابیات ماهیست بی سلخ ۲
هست از هنرها، فهم سخن خوب

۱. ۲۱ ذی الحجه ۱۳۲۶ ه قمری که مطابق است با ۲۴ جدی ۱۲۸۷ هجری شمسی
۲. ماه بی سلخ ماهی است که ۲۹ روز باشد و تعداد ابیات این قصیده هم ۲۹ است.
یاد داشت: این قصیده در نسخه های ب و ج نیست.

غزل شماره ۱۳

صبحدم برگوش من آمد نوای عندلیب ۱
خواستم تاجان دهم برنغمه های عندلیب
کوه گرباشد به سختی پای اواز جارود
گر به گوش هوش دریابد صدای عندلیب
نغمه الله اکبر از مؤذن هرسحر
هست ای جان یک ندا از صدندای عندلیب
از نوای جان فزای ارجعی دارد خیر
میبرد ره تا به جنت هوی وهای عندلیب ۲
جای هر مرغ نواخوان طرف بستان آمده
هست قصر جنت الفردوس جای عندلیب
مرغ عشقم جزنوا، دیگر ندارم طاعتی
کار من مدح و محبت شد برای عندلیب
وقت مردن ساز یارب ای خدای لایموت
جان مارا هست پرواز هوای عندلیب ۳
میدمد برخسته خادم از نفخت فیه روح
بردهان کیست یارب اصل نای عندلیب



۱. در نسخه ج: صبحدم در گوش من آمد نوای عندلیب
۲. در نسخه ج: میبرد ره تا به جنب هوی وهای عندلیب
۳. در نسخه ج: جان مارا هست پروا، از برای عندلیب. در نسخه ب: جان مارا هست پروا از برای عندلیب

غزل شماره ۱۴

ای جمالت آفتِ صد آفتاب
آفتاب از ماه رویت در حجاب
خط چو بیضا از برِ خطت که دید
ای عجب خورشید را از شبِ طناب ۱
زلف بر رویت فتاده ای شگفت
تکیه کرده سایه اندر آفتاب
زلف و رخسارت شب و صبح صفاست
صبحدم ذکر لبِ صهبای ناب
شاب را بیمِ فراق کرده شیخ ۲
شیخ ز امید وصال گشته شب ۳
دوستان از نور مهرت در نعیم ۴
دشمنان از نارِ قهرت در عذاب
خصم بی مهر رخت فردا زند
نعره یالیتنی کنت تراب
وای بر من گرنخوانی عاشقم
من کجا و لاف عشق آنجناب
خواب خادم را سحرگاه بسته کرد
سحر چشمان سیاه نیم خواب



۱. در نسخه ج: ای عجب خورشید را ز اخط طناب

۲. در نسخه ج: شب را بیم فراق کرده بیم

۳. در نسخه ج: شیخ در یاد وصال گشته شب

۴. در نسخه ج: دوستان از نور رویت در نعیم

یاد داشت: در نسخه ب از بیت چهارم (زلف و رخسارت...) الی بیت هشتم (وای بر من...) نیست

غزل شماره ۱۵

به برج حمل خیمه زد آفتاب
سر شاه اُردی در آمد ز خواب
سرازدو زخ دی، بهشت ربیع
بر آورد هذا لشیء عجاب
عروس بهار از برتخت گل
نشست و بر انداخت از رخ نقاب
دگر باره بلبل سر آغاز کرد
نوای دل آرا به چنگ و رباب
بنفشه سر زلف را تاب داد
به تاراج بُرد از دلم صبر و تاب
سمن جام گردان شد اندر چمن
زمان نشاط است دور شراب
صبا از هوا مشکبار آمده
سهی مینماید به رقص اضطراب ۱
ز خاک عروسان شقایق شکفت
لب لاله نوشید از شبنم آب
گل و سبزه از خاک طفلان دمید
دلم گشت از نار حسرت کباب
چو دلتنگی غنچه دیدم، دلم ۲
به تنگ آمد از دهر پر انقلاب



۱. این بیت در نسخه الف نبود از نسخه های ب و ج گرفته شد.

۲. در نسخه ج: چو دلتنگی غنچه دیده دلم

بھاری چنان حسرتی این چنین
برای خدا ساقیا کن شتاب
به یک جرعه درد مرا چاره بخش
توانی که آباد سازی خراب
ز فکر خودی خادمی را رھان
که نعم القرینی ونعم المآب



غزلیات خادم غوری



غزل شماره ۱۶

در جهان هرگز نخواهد کرد، کار راست چپ
هر که داند راست و چپ هرگز نخواهد خواست چپ
مرد چپ رو، در جهالت از زن بد کمتر است ۱
جانمی یابد به دل هر جا بود بیجاست چپ
آفرین بر مردِ صرافِی کریمی کز کرم
راست را افزود قدر و جاه و عزت کاست چپ
مسخره بر احمقی کز ناکسی و ابلهی
زینت و عزت دریغ از راست کرد آراست چپ
نعمت نان و نمک بر ناکسی باشد حرام
کوبه مثل سگ مگس بنشست کج برخاست چپ
راستان را دار حرمت تا که گردی رستگار
وای بر مردی که ترک راست کرد و خواست چپ
شعر من کج خواند ناملا به رغم مدعی
قاضی رشوت ستان را فطرت و فتواست چپ
راست و چپ از جمله عالم فرق ها دارد عظیم
غیر یار ما که او را راست خوش، زیباست چپ ۲



۱. در نسخه های ب و ج: مرد کج رو در جهالت از زن بد کمتر است
۲. در نسخه های ب و ج: غیر یار ما که راهست خوش و زیباست چپ

غزل شماره **IV**

کاکل ازبالا نشینی جابه فرق سرگرفت

زلف ازافتادگی خورشید رادبرگرفت

صنعت مشاطه روی جهان آراش بین

دورماه چهارده راهاله ازعبرگرفت

چین زچین بگشادازیک چین وجه وقت خشم ۱

طاق کسری کسرکردوقصر ازقیصرگرفت

قوس ابرویش کمان بگشاده برغارتگری

چشم جادویش طریق سامری ازسرگرفت

موی مشکینش سوادعطر وسنبل یاوه کرد

روی رنگینش خراج ازلاله احمرگرفت

منبرومحراب رویش زاهدادرخواب دید ۲

ترک محراب ووداع هرسرمنبرگرفت ۳

تالب لعلش به نغمات انا افصح عرب

شد ترنم سناج کام وروح درشکرگرفت

نطق جان بخشای اوراطوطی عرش آشیان ۴

جای درحوض شکر بین دورس گوهرگرفت

حُقَّهُ عَيْنًا تَسْمِي سَلْسِيْلَا نَعْت اوست

غَبْغَب زرين اويين رشحه ازکوثرگرفت



۱. در نسخه ج: چین زچین بگشادازیک چین اندر وقت خشم

۲. در نسخه ج: منبر ومحراب رویش زاهد اندر خواب دید

۳. در نسخه ج: ترک محراب ووداع اوازسرمنبرگرفت

۴. در نسخه ج: طوطی عرش آشیان نطق جان بخشای او

صدرِ پاکش را که بروصفش الم نشرح گواست
ازیک ایمای توجه قفل صددل برگرفت ۱

تاقلدِ سروش به بستان رسالت سرفراخت
سرودر گل ماند ودست بندگی درسرگرفت

غزلیات خادمِ نوری

غزل شماره ۱۸

خط مشکین دور خسار تو تا محکم گرفت

هاله زینسان دور ماه چارده را کم گرفت

نقطه آسا خال بر لعل لب ساکن شده^۱

هندوی بد کیش دور چشمه زمزم گرفت

از قیام قامت وقت توقف در چمن

پای در گل ماند سرو از غم به دل ماتم گرفت

اشک من دریاد روی لاله گونت کم مباد

در گلستان، گل طراوت از نم شبنم گرفت

صبر و آرامی که در هجران مرابود، آن صنم

طاقت از جان، صبر و آرام از دل خرم گرفت^۲

تیرمژگانت دل بیمار من مجروح کرد

باز چشمت از نگاهی بردلم مرهم گرفت

خانه عیش مرا عشق بتان برباد داد

کشور آباد را یکسر سپاه غم گرفت

کوکب طالع اگر یاور شود ای مه جبین

باز در دست ارادت دامت خواهم گرفت

تار زلفت شدن گارا رشته امید من

ای خوشا خادم که این حبل المتین محکم گرفت



^۱. در نسخه ج: نقطه آسا خال بر لعل لب ساکن شود

^۲. در نسخه ب و ج: عاقبت آن صبر و آرام از دل خرم گرفت

غزل شماره [19]

کدام دیده زشوق رسول گریان نیست
کدام دل زفراق حیب بریان نیست
کدام جان که نباشد فدای فخرجهان
کدام تن که برین راه خاک میدان نیست
کدام سرکه پریشان گیسویش نبود
کدام پای که درجستجوش پویان نیست ۱
کدام سینه که ازداغ هجریارنسوخت
کدام دیده که با این قضیه حیران نیست
عزیزمن به فراق رسول و آل رسول
که گفت تا به ابد سنگ و چوب نالان نیست
مصیبت شۀ کونین، یک جهان درد است ۲
درون سینه که اورا علاج و درمان نیست
دل ازسر تن و جان برکشیدن امکان است
غم رسول خدا ناکشیدن امکان نیست
بنال دل زفراق نبی و صحبت وی
که پاسداری اینسان محبت آسان نیست
بمیرم ارزمحبان اونویسندم
به خادم ازدوجهان هیچ دیگرارمان نیست



۱. در نسخه ج: کدام پای که درجستجوش پویان نیست

۲. در نسخه ج: مصیبت شۀ کونین یک جهان دوداست

غزل شماره ۲۰

گل آمد لطف سلطان بهار است
هزاران شکر واجب بر هزار است
همایون سروی از باغ لطافت
نه سروی همسرش در جویبار است
چه سروی، سروری از بیت اشراف
سزای سروری و اقتدار است
امین حضرت سلطان غازی ۱
به دولت نقطه بر ملت مدار است
به سرحد حاکمی، الحق حکیمی ۲
وجودش نقدِ سرتا پا عیار است
محک امتحان میزان عدلی
کریمی همچو ابراوذر نثار است ۳
الا ای آنکه نام یار پُرسی
دو چشمت بهر او در انتظار است
ز قلبم نقشِ دوئی محو کردم
به سرحسنی فزودم نام یار است
بطور تعمیه نامش گرفتم ۴
که فهم عام را این پرده دار است



غزلیات خادم غوری

۱. لقبی است که خادم برای حاکم عصر امانی درغور داده است.

۲. نسخه ب: به سرحد حاکمی زینسان حکیمی

۳. نسخه ج: کریمی همچو ابرگوهر نثار است

۴. نسخه ج: به طرز تعمیه نامش گرفتم

قصیده های خادم بحر ژرف است
معما هاست دانا را به کار است
چو دریائست طبعم فاش گویم
از وغواص خام اندر کنار است
و گرباران الطاف بزرگی
بیارد پُر زدرّ شاهوار است ۱
همی در مدح حاکم نظم خادم
به بزم نکته دانان یاد گار است



غزل شماره ۳۱

این آه وناله ازدل عاشق نه سرسریست

هرسینه سَرّی دارد وهر رشته را سریست ۱

نُه منظر سپهر مه وخورزخودنه اند

نقش ونگارخامه فرخنده منظریست

منظرچه هست؟ ذات مقدس تعالِ حق ۲

ازدست وپامنزه وازرنگ وروبریست

نورسرورطبع روان نعمت حضور

دادخدائست وعطیات داوریست ۳

شب را نگرکه روزکی ازخویش روشن است

فیض شعاع پرتوخورشید خاوریست

صوفی گمان مبرکه به آئین عاشقان ۴

موی درازوسبلت کوتاه قلندریست

درویش دان به مال فراوان حریص را

صبرو ثبات وکنج قناعت توانگریست

دنیا پُلِیست رخت اقامت براومنه ۵

برخیزباربند که راه مسافریست

۱. در نسخه ج: هرسینه را سری وهر رشته را سریست
۲. در نسخه ج: منظر چه هست؟ ذات مقدس فعال حق
۳. در نسخه ج: دادخداست عطاهاست داوریست
۴. در نسخه ج: صوفی گمان که کرد به آئین عاشقان
۵. در نسخه ج: دنیا پلید است رخت اقامت براومنه

گرهفت روزه عیش به عقبی فروختی ۱
برشش رواق مشتری ات سخت مشتریست
نی صفدر آنکه سرشکنند از برای خلق
سرناشنا شکن به ره حق که صفدریست
خادم سگ کمال ۲ بود نیست بی پناه
هربنده راست مالک و هر کلب را دریست



غزلیات خادم خوری

۱. در نسخه ب: گرهفت روزه عیش بقارا فروختی
۲. کمال، پیر طریقت خادم و ازدودمان گندم علی است.

غزل شماره ۲۲



غزلیات خادم غوری

ای یار حیلہ باز نہ تزویر اعظم است
قول سفید گفتن چون شیر اعظم است ۱
افتاده ام به حلقه موی بتی خوشم ۲
دیوانه را معالجه زنجیر اعظم است
صدیق روح معتکف غار مصطفی
بوجهل نفس را دم شمشیر اعظم است
برچشم کبر دیده شیطان دین ربا ۳
از قوس اشهدین زدن تیر اعظم است
راه است سخت و منزل مقصود بس دراز
صد بادیه است بدرقه ات پیر اعظم است
گر هادی توشیخ ولی الله است برو
زان بعد شیخ زاده بدان میر اعظم است ۴
گر کیمیا همی طلبی صحبت و لیست
سازد طلا مس دلت اکسیر اعظم است
ای میرزاده خوابی که دیدی برای من
گفتی مگوبه عام که تعبیر اعظم است
رو شیر باش، صید کن و کم خور و بیخوش
با این صفت ز صید گران شیر اعظم است ۱

۱. در نسخه ج: قول سپیدارره چون شیر اعظم است

۲. در نسخه ج: افتاده ام به دام حلقه موی او خوشم - دیوانه را معالجه کن تدبیر اعظم است

۳. در نسخه ج: برچشم کبر دیده شیطان بین ترا - از قوس اشهدین زده تیر اعظم است

۴. در نسخه ج: زان پس بدان شیخ زاده امیر اعظم است

از اغنیا بگروه بی دست رس بده

از نقره باب بدره زرگیر اعظم است ۲

خشتی به دست خویش به قلب خراب نه

خضرست آنکه ساخته تعمیر اعظم است ۳

سید غریب که پور عزیزست ز همگان

بر چشم من به سیرت تقریر اعظم است ۴

باران سعی بارد اگر گوهری شود

تدبیر نیک باشد و تقدیر اعظم است

خادم خموش نیم شبی بر در خدا

از مدح خلق ناله شبگیر اعظم است



۱. در نسخه ج: این صید کردن صفت شیر اعظم است

۲. در نسخه ج: از نقره بدره زرگیر اعظم است

۳. در نسخه ب: از اغنیا بگروه و بدرویش بازده

۴. در نسخه ج: بهر بصیرت چشم تنویر اعظم است - نسخه ب: در چشم من بصیرت تنویر اعظم است

غزل شماره ۲۳

نزد اصحاب حقیقت دل وایمان ادب است
بیگمان گفته پیغمبرویاران ادب است
امت احمد اگر بی ادب است آدم نیست
زینت امتش ای مرد مسلمان ادب است
بی ادب نزد عزیزان جهان قابل نیست
عزت و آب همه مردم دوران ادب است
گفتمش بنگری بر صاحب اندیشه و عقل
گفت دل: اوست که او را به مجبان ادب است
گوش کن بهرخدا امر رسول الله را
زانکه فرموده آن ختم رسولان ادب است
چند وقتیست که درین بادیه سرگردانی؟
ادب آموز که سردفتر احسان ادب است
خادمی گوش کن از گنبد بی مهر ثبوت
نالۀ قمری و بلبل به گلستان ادب است

غزلیات خادم غوری

غزل شماره ۲۴

دلابسوز که این ماه مهر پرور رفت
حریف مهوش گلچهره سمنبر رفت
شریک عیش و طرب هم قرین محنت و غم
رفیق شام الم غم خواره غم آور رفت
ز بعد ظهر احد یوم بیست و هشت رجب
ندیدمش که چه سان بادودیده تر رفت
سفر بلا و جدایی بالای نادیدند
بلا فسوس که تا این ملک مقرر رفت
فلک فسون خفا خوار بر من غمگین
ز دار صلح بدر شد به دار کین در رفت
خدای قابل التوب است و بنده مجرم وقت
عباد جمله به خوف و رجا برابر رفت
منال مجرم عاصی که شاه غفار است
رجا طلب به دو عالم که حکم اکبر رفت

غزلیات خادم غوری

غزل شماره ۲۵

الغياث آن نازنين يار الغياث
شد زمه پوشيده رخسار الغياث
مهراوج دلربائي بود داشت
مهر کمتر جور بسيار الغياث
پير گشتم در طلب بر كوى او
آن جوان نمود ديدار الغياث
جور او را اى عجب بر عرض او ۱
مى نيارم ساخت اظهار الغياث ۲
گل كه محمل بست بلبل را چه ماند
جز فغان و ناله زار الغياث
بى جمال شاهد گل در چمن
خوش نباشد سير گلزار الغياث
لاله نشگفت در بستان دهر
بى سنان و خنجر خار الغياث
شبروا در كوى او هشاررو
هست صدجا شحنه بيدار الغياث
كار كن خادم كه فردا مي دهند
مزد بر اندازة كار الغياث



۱. در نسخه ج: جور او را اى عجب بر روى او

۲. در نسخه ب: مى نيارم كرد اظهار الغياث

غزل شماره ۲۶

الغياث ای شاه شاهان الغياث
الغياث از تير مژگان الغياث
دل بسوی دلبرم شد آشنا
در مشامم بوی جانان الغياث
من فتادم بر سر سودای یار
همدمم با آه وافغان الغياث
تا شدم آشفته دیدار او
روی او چون ماه تابان الغياث
قدّ سرو آسا مرا دیوانه کرد
خوش خرام از طرف بستان الغياث
شانه سازی زلف را با من بین
میزند رخنه به ایمان الغياث
خط و خال و چشم و ابرو و نظر
میزند صد تیر بر جان الغياث ۲
شربت وصل تو هوش از من ربود
واله و شیدا و حیران الغياث
خادمی را اگر شماری از سگان
از سگان کوی جانان الغياث ۳



۱. در نسخه ج: دل بسوی دلبری شد آشنا

۲. در نسخه ج: زد هزاران تیر بر جان الغياث

۳. در نسخه ج: از سگان کوه جانان الغياث

یاد داشت: این غزل در نسخه ب نیست

غزل شماره ۲۷



غزلیات خادم غوری

کی شود عقده تقدیر علاج
به سرانگشت تدابیر علاج ۱
تیر دلدوز قضا راست نکرد
سپرسعی کس این تیر علاج
یاد و گله ز خلاق نکنی ۲
نشود دیوبه زنجیر علاج
هر که بوجهل جهان شد نشود
جهل اوبی دم شمشیر علاج
ظلمت صد شب غم را سازد
برق یک ناله شبگیر علاج
وحشت فاقه ماران نمود
خدمت شاه و در میر علاج
شیخ بررنج حوایج مانده
نام مذمومه تزویر علاج ۳
مس اعمال به خود زرنشود
سازد این داعیه اکسیر علاج
ریش دل دیده طیبیان گفتند
رخم کاریست بود دیر علاج

۱. در نسخه ج: در سرانگشت تدابیر علاج

۲. در نسخه ج: یاوه گله ز خلاق نکنی

۳. در نسخه ب و ج: نام مذمومه تدبیر علاج

طبع مجنون مرا ای ایام
کن زیک حلقه تدبیر علاج
درد افسردگی ات ای خادم
نشود بی نفس پیر علاج
علت غفلت ناسور کهن
میکنند از یکی تکبیر علاج



غزلیات خادم خوری





غزلیات خادم غوری

به رویت ای مه من زلف وموی پیچاپیچ
خوش است زلف بروی نیکوی پیچاپیچ
نشسته گردرخ نازنین توخط سبز
چوهاله دورمه از چارسوی پیچاپیچ
سزد چوزلف توپیچم زغصه زانکه تراست
نگاه نازوادا خلق و خوی پیچاپیچ
حدیث حسن تودرهرزبان چو آب حیات
همیرود همه جا جو بجوی پیچاپیچ
گرفته عطر دو گیسویش ایهاالعاشق
جهان تمام بیا خوش بیوی پیچاپیچ
به عشق خوانمت ای شیخ وحیله میبازی ۱
سخن به عاشق محزون مگوی پیچاپیچ
به کاینات چودیدم سوای یک درنیست ۲
مگرد دربدر و کوبکوی پیچاپیچ
مشوی اینقدرا ریش و جامه ودستار ۳
بسازپردۀ دل شستشوی پیچاپیچ
میپچ ازستم چرخ وخادما خوش باش
که هست گردش این کینه جوی پیچاپیچ

۱. درنسخه ج: به عشق خوانمت ای شیخ وحیله میسازی

۲. درنسخه ب: به کاینات چودیدم سوای یک دونیست

۳. درنسخه ج و ب: مشوی اینقدر ریش و جامه ودستار

ای خوش آن بلبل که در گلزار صبح
بر کشیده ناله های زار صبح
ای خنک چشمی که چون چشم سحر
دیده روشن کرد بردیدار صبح
خرم آندل کز سپهر دیده ریخت ۱
کوکب آسا اشک استغفار صبح
شادجانِ مقبل بیدار بخت
کوبود هر صبحدم بیدار صبح
کار آنکس راست شد از حق که کرد
چون سحر قدر است بهر کار صبح
یارِ مردی باش وزویاری طلب
کوست همچون شیر مشرق یار صبح
فیض و رحمت میخرد هر کس فروخت
دُرّ اشک خویش در بازار صبح
مست بزم عزت و حرمت نشد
هیچ کس بی ساغر سرشار صبح
صاف از بار کدورت میشدی
خادما گرمیکشیدی بار صبح



غزل شماره ۳۰



دیدم سحر به عارض فرخنده صبح
دریای خون گریستم ازخنده صبح
زیراکسی به آئینه صبحدم ندید
چون روی من هر آئینه شرمنده صبح
زینهارای که توسن وسعت سواره ای
خودرامکن به بیهده وامانده صبح
گویم به خواب نیست که تابوت مرده ایست
آنکس که در سحر نبود زنده صبح
غافل که شام خورد و سحر خواب کرد و گشت
نخل مرادش البته برکنده صبح
حال توتیره چیست؟ درودشت روشن است
از فیض روی نیکوی تابنده صبح
این طرفه نوررا که فرستد به هر سحر
صدجان و دل فدای فرستنده صبح
زاهد مکن ملامت خادم که وقت رفت
من بنده خدایم و نی بنده صبح

۱. در نسخه ج: زیرا که کس به آئینه صبحدم ندید
۲. در نسخه ج: گویم بخواب نیست تابوت مرده ایست
۳. در نسخه ج: حال توتیره نیست درودشت روشن است
۴. در نسخه های ب و ج: این طرفه ترکه نور فرستد به هر سحر
۵. در نسخه ج: من بنده خدایم نه بنده صبح

غزل شماره ۳۱

طاعت من طاق شد درغم آن ماه رخ
پیرشدم آن جوان هم ننمود آه! رخ ۱
غزلیات خادم نوری
بی رخ اوروزمن چون شب یلدا گذشت ۲
چون مه نووانمود درگه وییگاه رخ
شب همه شب تاسحرشمع صفت سوختم
تابنماید مرا همچوسحرگاه رخ ۳
درطلبش راست وچپ اسب هوس تاختم
بوکه درین عرصه گاه بینم از آن شاه رخ
عمر به کویش گذشت تا بنماید مگر
آن مه خرگه نشین ازدرخرگاه رخ
دوزخیان روزحشرمست جنان میشوند ۴
گر بنماید زدورمست به ناگاه رخ ۵
عاشق دیرینه ام بهرخدا که گهی ۶
نیم شبی ده نشان خواه قد وخواه رخ ۷

۱. درنسخه ج وب: پیرشدم آن جوان ننمود بمن آه رخ
۲. درنسخه ج وب: بی رخ اوروزگار چون شب یلدا گذشت
۳. درنسخه ج وب: تا نماید او مرا وقت سحرگاه رخ
۴. درنسخه ج وب: دوزخی مست جنان میشود درروزحشر
۵. درنسخه ج وب: گر بنماید زدورماه من ناگاه رخ
۶. درنسخه ج وب: عاشق دیوانه ام بهرخدا که گهی
۷. درنسخه ج وب: نیم شبی گردهی گاه قدح گاه رخ

سربه گریبان فکرمانده ام ازینکه روزا

هرسحرآرد برون جلوگرازچاه رخ

خادمی ام بردرت بهرخدا رومپوش ۲

اشک ریزد دیده خادم درگاه رخ ۳



غزلیات خادم غوری



45

غزل شماره ۳۲

دلم همی پرد ای دوستدار بابا شیخ

ز عشق همچو سمندر به نارباباشیخ

از آن صباح که لیلائی من زدار فنا

کشید محمل خودتادیار باباشیخ

دل رمیده من پرفشان چوپروانه

بودروان سوی شمع مزاربابا شیخ

چه لاله ها وچه گل ها، چه سروهای سهی

که خاکهاشده در لاله زارباباشیخ

زهی مزار که برچشم من زهفت افلاک

گذشته کوکبه اقتدار بابا شیخ

بُدی به جان اگر دسترس بجان کردی

هزارجان گرامی نثاربابا شیخ

۱. در نسخه ج وب: سربه گریبان فکرمانده ام ازینکه روز

۲. در نسخه ج وب: خادمی بردرت بهرخدا رومپوش

۳. در نسخه ج وب: اشک ریزد دیده ها خادم درگاه رخ

گراختیاربُدی اختیاریمیکردم

چو غنچه های گل خود جواربابا شیخ ۱

ز بعد مرگ کن ای یار راست قبر مرا

به جنب یار قریب و کنار بابا شیخ ۲

که تازه جریب ساید و شود خادم

به یارهای وفادار یاربابا شیخ



غزلیات خادم نوری

غزل شماره ۳۳

وه چه بُود پس از جفا دلبر من وفا کند

مهرصفت به مهرما ترک شب جفا کند ۳

طرح ستم به هم زند ریشه جور بر کند

پای ظلوم بشکند دادِ کرم به پا کند ۴

چیست بلا به راه او خاصه که در پناه او

لمعه یک نگاه او دفع دو صد بلا کند

در ره و رسم دوستی عهد و قرار من یکیست

پیر فلک گرازستم قدم را دو تا کند

۱. در نسخه ج: چو غنچه های گل خود کنار با شیخ

۲. در نسخه ج: به جنب یار قریب و جوار با شیخ

• این بابا شیخ شناخته نشد.

۳. در نسخه ج: مهرصفت به مهروماه ترک شب جفا کند

۴. در نسخه ج: پای ظلم بشکند دادِ کرم به پا کند

بوی خوشِ دو گیسویت جمله بحر و بر گرفت

دعوی اگر کند چنین مشک ختا خطا کند ۱

راست به هر که دیده ام دیدم از و جزا کجی

آه به موقف جزا کج نظری چه ها کند

دامن عشق کز است آمده عمرها بدست

شحنه ابتلا که هست کز کف من رها کند

نیست بعید ای کریم از کرم تو کاین فقیر ۲

جامه فقر خویش را بردرتو قبا کند

ای شه کامگار من رسم بود که پادشه

کام گدا بر آورد حاجت او روا کند

خادمی از چهار سو، غم بتو آوریده رو

رومدد از خدا بجو هر چه کند خدا کند



۱. در نسخه ج: دعوی اگر کند چنین مشک خطا کند - در نسخه ب: دعوی اگر کند چنین مشک ختن خطا کند

۲. در نسخه ج: نیست بعید ای کریم از کرمت این فقیر

غزل شماره ۳۴

تا جوری که حکم خود بردوجهان روان کند
نیست که یکجهان زبان وصف رخس بیان کند
خلق زمین چسان کند طاقت تیرنازاو
جای که یک اشاره اش رخنه برآسمان کند
ازسرجان ودل گذرمهرورضای اوبختر^۲
کی زچنین معامله مرد خدا زیان کند؟
خم شده ام زعجز خودهیچ دگرنمانده است^۳
تا قدر ازصف قضا قدمرا کمان کند
فتوی یاروکار من ذم عدوست مدح دوست^۴
کارسان غازیان تیغ سر زبان کند
قدر زروشبه یکیست نزد خران قلب خر
آه محک کجاشده تاهمه امتحان کند
بارمنه که خادمی فاش سخن خطانمود
مشک ختاست باراومشک چسان نمان کند

غزل شماره ۳۵

حسد رنجیست سوزنده کزوآتش به جان افتد
ازین آتش حسودان راشرربرخانمان افتد



غزلیات خادم غوری



۱. درنسخه ج: تاجوری که حکم خود دردوجهان روان کند
۲. درنسخه ج: ازسرجان ودل گذر مهررضای اوبختر - درنسخه ب: ازسرجان دل گذر مهررضای اوبختر
۳. درنسخه ج: خم شده ام زعجز خود طاقتی دگرنمانده است
۴. درنسخه ج: فتوی یارکارمن ذم عدومدح دوست - درنسخه ب: فتوی یارکارمن ذم عدد ومدح دوست



غزلیت خادم غوری

بیا ای بیخبر حاسدنشین زین شعله افروزی

بترس آخر که این شعله ترادر بوستان افتد

بدی های تو دانی بر زبان عالم افتادست^۱

حذر کن آخر ز فالی که بدبر هر زبان افتد

حسد را گفته اند آتش عمل را همچو هیزم دان

عمل های تو آخر زین حسد اندر زیان افتد

به جلد خویش نار کبر راجا داده ای ترسم

که آن نار عاقبت از پوست اندر استخوان افتد

مه اندر آسمان بینی تو ای سگ میکنی عوعو

کجا از عوعو سگ ماه تابان ز آسمان افتد

مکن تیر حسد برسوی سیمرغ قدر پران

کی از شست تو چون خفاش، عنقا ز آشیان افتد

نخواهی همچو صاحب داد شد اورا خدا داد است^۲

کمال قدر او بالاتر از حد بیان افتد

حسودش رازیزدان خوار و رسوا آنچنان خواهم

که بر سر ز آسمانش سنگ و خاکش بر دهان افتد

جزاء الله فی الدارین خیراً گویدش خلقی

در آن جمعی که ذکر خیر او اندر میان افتد^۳

دُرگفتار خادم را شناسد صیرفی کامل

ولی صراف گوهر ناشناس اندر گمان افتد

^۱. در نسخه ج و ب: بدی هارا توداری در زبان عالم افتاد است

^۲. صاحب داد بیک فرزند نایب عبدالرحمن از قریة سنگبار چغچران و دوست خادم بوده است

^۳. در نسخه ج: به هر محفل که ذکر خیر او اندر میان افتد

غزل شماره ۳۶

به حق آنکه حبیب و رسول اوست محمدص
کز آنچه کرده ام و گفتم آرزوست محمدص
کسی که اوزخدا شاه افضلِ دوسراست^۱
خداگواست که دردوسرا هموست محمدص^۲
امین حضرت حق صدر و بدر و خواجه کونین^۳
نه چون خداست ولیکن خدای خوست محمدص
عجب که جان مرا خسته درد و کون نبیند^۴
که نور پاک خدای است جمله اوست محمدص^۵
زهی نبی که به حق از حیات تا به قیامت
پی شفاعت امت به گفتگوست محمدص
به آبروی محمد که آبرو همه زویافت
که در حضور خدا صاحب آبروست محمدص
به حق جاهِ محمد که تا به دیر بماناد
به دوستی محمد که داشت دوست محمدص
که تابقای جهان است نسل او به جهان باد
که بهر کثرت امت به جستجوست محمدص



^۱ در نسخه ج وب: کسی که اوزخدا خاص افضل دوسراست
^۲ در نسخه ج وب: خداگواست که دردوسرا نکوست محمد(ص)
^۳ در نسخه ج وب: امین حضرت حق صدر و بدر و خواجه کونین
^۴ در نسخه ج وب: عجب که حال مرا خسته درد و کون نبیند
^۵ در نسخه ج وب: که نور پاک خدای به جمله اوست محمد(ص)

هر آنکس از دل و از جان خادمیست دعاگو

که دارد از دل و جانش زیاده دوست محمد ص ۱

غزل شماره ۳۷

سخن سنجان چو چرخ از نظم گردان اند میدانند^۲

نوای بلبلان زاغان نمیدانند؟ میدانند

به همت دهرشان فانی در اقلیم سخندانی

بگویم گرمیدانی نمیرانند؟ میرانند

به دشمن آتش انداحباب را آب اند در میدان^۳

سمند نظم را بیجا نمیرانند؟ میرانند

گهرهای سخن بی مزد و بی منت لوجه الله

به محتاجان چو در دنیا نمی مانند؟ میمانند

به هر کشور زشان گنجی ز بازار سخن سنجی

بصورت گرمیرنجی نه میرانند؟ میرانند

به تیر طبع دیوافکن گه و بیگه شیاطین را

کسی را از در صحبت نمیرانند؟ میرانند

غبار غصه از دلها به آب نظم غم فرسا

درخت بخل در خاطر نمیشانند؟ می شانند

سرافیل زمان اند از سخن آوازهها دارند

هزاران نفس و روح از لب نمیرانند؟ میرانند



^۱. در نسخه ج و ب: که چون او را به حق همیشه دعاگوست محمد(ص)

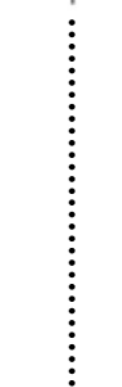
^۲. در نسخه های ب و ج: سخن سنجان چو چرخ از نظم گردانند گردانند

^۳. در نسخه های ب و ج: به دشمن آتش انداحباب را آب اند اگر خواهند

سخن از مرد گو خادم که مردان را به هر دفتر
اگر چه خود پس از رفتن نمیخوانند؟ میخوانند



غزلیات خادم نوری





غزلیات خادم غوری

طوطی طبع من چرا میل شکر نمیکند
 گوهرنظم از زبان هیچ بدرنمیکند
 بلبل فکر بکر من بسکه کشیده رنج دی
 گشته بهارسوی گل نیز نظر نمیکند
 بال و پری نمیزند تا به چمن میروند
 ناله به شب نمیکشد نغمه سحر نمیکند^۱
 از چه شناوری زبان گشته نهان به قصر کام
 غوطه به یم نمیخورد یاد گهر نمیکند
 سرخ زخون عاشقان دست نگار گشته زان^۲
 عاشق شوخ چشم بین هیچ حذر نمیکند
 خنجر ابروان دوسر بر سرش آمده نگر^۳
 سربه سپر نمیکشد خود به سر نمیکند
 حکمت ایزدی بودیوسف مصر از چه رو^۴
 نامه روان ز قصر خودسوی پدر نمیکند
 خادم خسته تا به کی غرقه بحر غم چرا؟
 دست به قلم نمیزند نظم سیر نمیکند^۵

^۱ . در نسخه ج: ناله به شب نمیکند نغمه سحر نمیکند - این بیت در نسخه ج بعد از بیت (از چه شناوری زبان....)

آمده

^۲ . در نسخه ج و ب: سرخ زخون عاشقان دست نگار شد از آن

^۳ . در نسخه ج: خنجر ابروان دوسر آمده بر سرش نگر - در نسخه ب: خنجر ابروی دوسر بر سرش آمده نگر

^۴ . در نسخه ب و ج: حکمت ایزدی نگر یوسف مصری از چه رو

^۵ . در نسخه ب و ج: دست قلم نمیزند نظم سیر نمیکند. اشاره به کتاب معارج النبوة مولانا معین الدین اسفزاری

است که توسط خادم به نظم کشیده شده

غزل شماره ۳۹

به بستان در نظر شمشاد آمد
صنوبر قامتی بریادم آمد
فغان وناله را بنیاد کردم
که سیل هجر در بنیادم آمد^۱
برای یار شیرین شکر خند
غم صد کوه چون فرهادم آمد
به غم بنشسته بودم کز عزیزی
خطی در مجلس ناشادم آمد
امینی فرقت استاد و شاگرد
نوشته سینه در فریادم آمد
ستاده غم به اطرافم که بریاد
نه از شاگرد نه از استادم آمد
هجوم عشق بر من نامد امروز^۲
از آنروزی ز مادر زادم آمد
به غم دریاب خادم را که گوید
یکی از غصه در فریادم آمد



^۱ در نسخه های ب و ج: که سیل اشک در بنیادم آمد

^۲ در نسخه های ب و ج: هجوم عشق به من نامد چو امروز

غزل شماره ۴۰

قامت من چو چنگ خم کرد که کرد؟ یار کرد

حال مرا چنین دژم کرد که کرد؟ یار کرد

برد دلِ فگار هم ساخته بقرار هم ۱

بردلم اینقدر ستم کرد که کرد؟ یار کرد

نی به کفم عنان صبرنی بدلم قرار و دل ۲

خسته مرا به صدالم کرد که کرد؟ یار کرد

صدرِ مرا ردیف آه، جان مرا حریف غم ۳

چشم مرا رفیق غم کرد که کرد؟ یار کرد

مطرب ساز، ناله ام چنگ فغان رباب آه ۴

سینه مقام زیرویم کرد که کرد؟ یار کرد

گاه قرین دلبرم گاه قرین دخترم ۵

با من زار این کرم کرد که کرد؟ یار کرد ۶

خادم و عافیت کجا شکوه مکن که مرترا

باز به عشق متهم کرد که کرد؟ یار کرد

غزلیات خادم غوری

۱. در نسخه های ب و ج: به جای این مصرع چنین آمده: تار محبتش بسوخت این تن داغدار من

۲. در نسخه های ب و ج: نه به کفم عنان صبر نه دل ونه قرار دل

۳. در نسخه های ب و ج: صدر مرا ردیف غم جان مرا حریف غم

۴. در نسخه ج: مطرب ساز و ناله ام چنگ فغان رباب و آه

۵. در نسخه های ب و ج: بامن خسته این کرم کرد که کرد یار کرد

غزل شماره ۴۱

ناگه خبری زیار آمد
کاتش به دلِ فگار آمد
کان لاله باغ دل که بودت
مجروح ز زخم خار آمد^۱
دریای غم از سراچه دل
موج الم از کنار آمد
کان یار که او عطای حق بود
خوش باش که چون بهار آمد
پس مژده مرا از عالم غیب
از رحمت کردگار آمد
نقش غلط از صحیفه وهم
کن محو که آن نگار آمد^۲
با جسم غمین قرین شدت جان
بر قلب حزین قرار آمد
داد آنچه به عاشقان خدا داد
در شب بنگر نهار آمد
باتیغ سخن گرفت خادم
روم و هوس تتار آمد^۳



^۱. در نسخه های ب و ج: مجروح ز زخم یار آمد

^۲. در نسخه های ب و ج: کن فهم که آن نگار آمد

^۳. در نسخه ج: روح و حبش تتار آمد



غزلیات خادم غوری

شبانگه که آن یار به منزل نشیند ۱
 دو گیسوی او همچو مشک تارا است
 چو بر آسمان ماه کامل نشیند
 گل لاله در مقابل نشیند ۲
 چوتیری گشاید به صد دل نشیند ۳
 دو مژگان آن شوخ بر قصد عاشق
 به دریای عشقش هر آنکس که افتاد
 محال است از آنجا به ساحل نشیند
 اگر سرو باقد او همسری کرد ۴
 ازین خجلتش بین که در گل نشیند ۵
 دلم خون شد از جورِ نا اهل گفتم
 سزایش که همراه جاهل نشیند
 چو این نکته گفتم خرد کرد تصدیق
 به ملکی که سلطان عادل نشیند
 بدو گفتم ای دوست آن کیست گفتا:
 امیر عبدالرحمن به کابل نشیند
 یقین سایه لطف پروردگار است
 خوشا آنکه روزی برین ظل نشیند ۱

۱. در نسخه ج: شب آنگاه که یارم به محل نشیند. در نسخه ب: شب هنگام که آن یار به منزل نشیند

۲. این بیت در نسخه (ب) نیست. در نسخه ج: گل لاله اندر مقابل نشیند

۳. در نسخه های ب و ج: چوتیری زند باد و صد دل نشیند

۴. در نسخه های ب و ج: اگر سرو با او کند دعوی همسری

۵. در نسخه های ب و ج: زبس خجلت آخر که در گل نشیند

چو خورشید تابان ز مشرق بر آید

دعایش کنند تا به منزل نشیند

بود خادم از جان دعاگوی دولت^۲

اگر چند همراه جاهل نشیند



غزلیات خادم نوری



^۱. در نسخه های ب و ج: خوشا بر زمینی که این ظل نشیند

^۲. در نسخه های ب و ج: بود خادم ما به دولت دعاگوی



برفت و یاد من آن سرو گل‌عذار نکرد
 به نیم دیده نگه بر من آن نگار نکرد
 نگارخانه چین ز آب دیده می شستم^۱
 به عینه دید که یارم وداع یار نکرد^۲
 هزارناله جانسوز کردم از پی او
 که در فراق گل نسترن، هزار نکرد^۳
 دلم فگار شد از تیر آه در شب هجر
 یکی ز رحم نظر بردل فگار نکرد
 به یاد روش چنان زار گریه کردم دوش
 که از قضای فلک ابرنوبهار نکرد
 وصال یار به عالم که دولتیست عزیز^۴
 مخور فریب که دولت به کس قرار نکرد
 به کارگاه حیات آنکه کار عشق نساخت
 بُمرد ناگه و غم بُرد و هیچ کار نکرد
 کدام وقت ز رخ پرده برگرفت آن ماه
 که بود خادم مسکین که جان نثار نکرد

^۱. در نسخه های ب و ج: نگارخانه چین راه آب دیده می شستم

^۲. در نسخه ج: به عینه دمد که یارم وداع یار نکرد

^۳. در نسخه ب و ج: که در فراق گلی نسترن، هزار نکرد

^۴. در نسخه های ب و ج: وصال دوست به عالم که دولتیست عزیز

غزل شماره ۴۴

خوش آن عاشق که دردل مهر آن سروسهی دارد
چوسروهرچند پادرگل بود رودربهی دارد^۱
کله بشکسته یارم برده تیغ دلبری برسر
بدارالملک عشاقان سر فرماندهی دارد
مه من تاج حسن خوبرویان یافت برسرکرد
مبین طفلش که باخوبان تمنای شهی دارد
چودیدم واگرفت ازینواهمسایگان سایه
یقینم شد که اونوراست فرضلهی دارد^۲
هرآنکس درمقام شب سرود عشق میخواند
چوموسیقار مرغ است از مقامات آگهی دارد^۳
هواو کبر و مال و بخل از اسباب ره نبود
به منزل کی رسد مردی که رودر گمرهی دارد
مبین لاغرتن خادم هلال آسا قدش خم شد^۴
به پیری چون هلالِ نوخیال فربهی دارد



^۱. در نسخه ب به جای این مصرع آمده است: یقینم شد که اونوراست فرضلهی دارد

^۲. در نسخه ب: یقینم شد هوای مسندوتخت شهی دارد

^۳. در نسخه های ب و ج: چوموسیقار مرغ است از محبت آگهی دارد

^۴. در نسخه ج: ببین لاغرتن خادم هلال آسا قدش خم شد



غزلیات خادم غوری

یا اله العالمین از فضل خود بر ما مدد
 یانبی الوارثین بر امتان فردا مدد
 یا ابوبکر و عمر، عثمان، علی المرتضی
 دستگیر این غریب عاجز تنها مدد
 ای خداوندا بروی فاطمه خیرالنسا
 هم بروی قره العین نبی بر ما مدد
 غوث اعظم، پیر کامل، سید عبدالقادر
 دردمند و مستمند افتاده ام از پامدد
 هم جنید و بایزید اقطاب دوران و زمان
 حضرت شه نقشبند آن سید اعلا مدد
 یا مجدد الف ثانی شاه ربانی لقب ۱
 خواجه معصوم ولی یا شیخ مولانا مدد
 مشکلات خلق را بگشاده ای از فضل خود
 دستگیر بیکسان سلطان امان الله مدد

۱. مجدد الف ثانی: هو امام ربانی شیخ احمد سرهندی ابن شیخ عبدالاحد فاروقی المعروف به مجدد الف ثانی (۹۷۱ الی ۱۰۳۴) در سرهند که حالا به کشمیر معروف است متولد شد از کارهای مهم آن نجات دین اسلام از آئین اکبری بود .

شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی: مشهور به سیدالطائفه (نیمه دوم قرن سوم هجری، ابوبکر شبلی: از صوفیان مشهور قرن سوم و سوم و دوستان منصور حلاج، بایزید بسطامی: (ابویزید طیفورین عیسی) ملقب به سلطان العارفین از صوفیان معروف قرن سوم هجری، غوث الاعظم: لقب شیخ عبدالقادر جیلانی (۱۰۷۷-۱۱۶۶ م) شه نقشبند: مقصد از خواجه بهاء الدین محمد بخارائی (۷۹۱-۷۱۸ م) موسس سلسله نقشبندیه، سیداعلا، خواجه معصوم ولی، شیخ مولانا، شاه امان الله، شاه ولی الله... از بزرگان طریقه نقشبندیه که ذکر شرح حال هر یک به درازا میکشد.

گر کشد شیطان مرا از راه بیفتم در سقر

دست من بردامنت ای شاه ولی الله مدد

خادم بیچاره را برسوی خود راهی بده

نیست مارا غیر تو محبوب اهل الله مدد^۱



غزلیات خادم خوری



بردست بود شبیه این دفتر سفید

ناگاه باد از طرف مغربم وزید

بر جای مانده بودم و بادش زجا ربود

همچون سفید مرغ تو گویی زجا پرید

بردش به اوج چرخ به مقدار را کبی

بازش ز آسمان به سوی زمین کشید

چون زلف یار کرد پریشانش توبه تو

گاه زیرو گاه زبر گهی قرب و گهی بعید

من از پیش دوان مشوش چو کاغذی

گاه شادو گاه غمین، گاه آهسته گاه شدید

تا که ز لطف خالق ذوالجود و ذوالکرم

اوراق نانویس دگرازیبم رسید

گاه سوی این دگر طرف آن دگر میان

کاستاده ذاکری به حکم شئ مجید

غلطان گرفتمش ورق پاره از زمین

بازازیبی نوشته شدم کام برفریب

بگرفتمش به دست و در آغوش بردمش

کی مونس از برم به کجا میروی بعید

گر حق کند زیاده مرا عمری رخت

من بی تو زندگی نکنم عمر لامزید

یا حق جدا کند ز توام یا خود از قلم

مرگ از خدا طلب کنم ای مونس سفید



گرچه گناه کارم ومهـرتو بر دل است
از توتـهی مباد دلم تا بود پدید
آوردمش به جای چو جان دوستخواه او
گفتم که رویت ای مه تابان که بردرید
ای کاش باد روی مرا پاره مینمود
خوشنود بودم از ا... کان بود و عید
این حال بعد خواندن پیشین به من فتاد
ماه شوال بود که این کار شد پدید
از هجرت امام عرب حضرت رسول
بگذشته یک هزار و سه صد سال که غم رسید
خادم نوشت این غزل از بهر یادگار
از درد دل بگفت بکن فهم ای ولید





غزلیت خادم غوری

جهان فناست بکن درود و سلام محمد ص
 هزارجان گرامی فدای نام محمد ص
 مدار چرخ به جز عشق او استوار نیست
 نوید علم و سخاست پیام محمد ص
 همیشه تا جهان بود تمام رشته عقل
 ز روی صدق و صفا بود بدام محمد ص
 چو ختم شده به او حلم و مروت و جوانمردی
 همیشه بذل کرم شود به نام محمد ص
 محب آل نبی بود و پیرو اصحاب
 کسی که ورد زبان اوست کلام محمد ص
 بیاد آر محرم به لیل یوم دوشنبه
 پرید طایر روحش به یاد بام محمد ص
 ببخش بار خدایا و را ز لطف عمیم
 به حق جاه و جلال خود و مقام محمد ص
 نشان سال وفاتش نوشت خادم و گفتا
 حروف نطق فزا بگو غلام محمد ص

۱. این مرثیه است که خادم سروده ولی شخص شناخته نشد. یاد داشت: این غزل در نسخه های الف و ب نیست از نسخه ج گرفته شد
 این غزل دارای سجع و قافیه و وزن عروضی نیست ممکن از خادم نباشد یا به اشعارش الحاق گردیده باشد
 و شاید عبارت آن تغییر خورده و مسخ شده است و یا به اثر سهوکاتبی چنین شده باشد.

هیچ کس پاینده در این گنبد اخضر نماند
هر که آمد در جهان یکساعت افزونتر نماند
تاخدای خالق جان آفرین جان آفرید
حضرت آدم، دگر حوای مه پیکر نماند
پیر کنعانی چه شد با کلبه بیت الحزن
یوسف مه روی با آن حشمت و لشکر نماند
آن رسولانی که اندر کشوردین بوده اند
رفته ایشان از جهان جز نام آن کشور نماند
سرور خیل عرب با آل و اصحاب کبار
چهار رکن دین و دونویا وه حیدر نماند ۱
ای دریغ از شهیدان کربلا هفتاد و دو
رفت یکسر غیر زین العابدین دیگر نماند
خادم بیچاره را از خوردن غم های دهر ۳
جز دل پردرد و رنگ زرد و چشم تر نماند



۱ در نسخه ج: چهار رکن دین و دونویا حیدر نماند

۲ در نسخه ج: ای دریغ از شهیدای کربلا هفتاد و دو

۳ در نسخه ج: خادمی بیچاره را از خوردن غم های دهر

غزل شماره ۴۹

ای شربت لعل لبِت بر کام سرمستان لذیذ
بر طبع بلبل از همه گل در سراستان لذیذ
رویت قمر قدت سهی خویت نکو خُلقَت حسن
دستت کرم دریات دل شکردهان دندان لذیذ
عزمت قدر تیغت قضا نظاره خون نازت ادا
جورِ تو به، خویت جفا دردت خوش و درمان لذیذ
آنجا که آید جلوه گر حُسنِ تودربازار جان
ناید حکایت آنقدر از یوسف کنعان لذیذ
برخوان حُسنِ گلرخان حسن تودرمعنی نمک
خوش خوان ایوانی نبود غیر از نمک چندان لذیذ
روتازه باری از کرم زین راه مهمانی توایم ۱
قسمت که لابد میرسد با چهره خندان لذیذ
خادم به یاد روی گل زافغان چونی خالی مباش
کاید به گوش عاشقان ازبانگ نای افغان لذیذ ۲



۱ در نسخه ب: روتازه باری از کرم زان روی مهمان توایم - در نسخه ج: روتازه باری از کرم زان روی مهمان

توایم

۲ در نسخه های ب و ج: ناید به گوش جان ترا ازبانگ نی افغان لذیذ

غزل شماره ۵۰

بیا قاصد زمن بردار کاغذ
بیربا نزد آن دلدار کاغذ
بگوکان خسته هجران نوشته ۱
ز آب دیده خونبار کاغذ
چو خوانی نامه دل برده خود
نهان میداراز اغیار کاغذ
هجوم هجر و اندوه جدائی
مگر با او کند اظهار کاغذ
غم شب های تار و دیده تر
نماید سربه سر تکرار کاغذ
خطی ننوشت هرگز در جوابم
نوشتم سوی او صد بار کاغذ
زهجرت غین و را و صاد و طا بود ۲
که خادم مینوشت ای یار کاغذ



۱ در نسخه های ب و ج: بگوکان خسته مسکین نوشته

۲ در نسخه های ب و ج: زهجرت غین و صاد و طا و را بود

غزل شماره ۵۱

هست غمخوار عاشقان کاغذ
بهرغم یار عاشقان کاغذ
هست جبریل وقت بایاران ۱
خوانده اسرار عاشقان کاغذ
از همین ره به یار برده پیام
خفیه زاغیاری عاشقان کاغذ
معجزاتش همین بود بسکه
میکشد بار عاشقان کاغذ
میگشاید به غیرانگشتان
گره از کار عاشقان کاغذ
هست بادوست عاقلان گفتند ۲
نیم دیدار عاشقان کاغذ
خادم اریار رفت گویم هست
مه جبین یار عاشقان کاغذ



غزل شماره ۵۲

ای از فروغ روی نکویت صفای عمر
بازآ، وفا نما و بین دروفای عمر
عمر عزیز و ز برای تو عمرها
بس رنج برده ام که نبردم برای عمر
مرعمر است ذکر جمیل تو برگ عیش
بر چشم هاست نور جمالت نوای عمر
تا عمر هست خیر و نکوئی فرست پیش
خیرت کس روان نکند از قفای عمر
جهد بنای محکم اسباب ساختیم
حیف است جمله نیست چو محکم بنای عمر
آخر چو بعد عمر سرایت لحد بود
گنجیست بهتر از همه عالم سرای عمر
عمرم به کار و بار امیر و دیر رفت
ایدل چه هست مصلحت و منتهای عمر
بنشین بکش چو عقد گهر باقی سیر
بر سلک نظم گر بود از حق بقای عمر
شاید که کردگار خطابخش خادما
بخشد بروی شافع محشر خطای عمر

غزلیات خادم غوری

۱ در نسخه های ب و ج: آخر چو بعد عمر سرایت بود لحد

۲ در نسخه های ب و ج: ایدل چه هست مصلحت منتهای عمر

۳ منظور نظم کتاب معارج النبوة مشهور به سیر شریف است

غزل شماره ۵۳

عاشق بیچاره را با کفرو با ایمان چه کار؟

بنده را با کار و بار حضرت سبحان چه کار؟

مرغ لاهوتی پیر محبوس دنیا تا به کی

میر شب را جان من با ظلمت زندان چه کار؟

شاهباز حضرتی بهر شکاری آمدی

شیر آهو گیر را روباه بی سامان چه کار؟

شمع قندیل سرابستان عرش اعظمی

یادباد آنجات با این گلخن ویران چه کار؟

گیرم ارعالم گلستان تو شد چشمی بمال

بی جمال یار دیدار گل و بستان چه کار؟

عبرتی بر گیر از من عشق خوبان فانی است

عشق باقی جوترابی و فایاران چه کار؟

ای که مدهوش سرای و جاه و کاخ و حشمتی

میروی زینجا ترابا کاخ و با ایوان چه کار؟

کارها کردی بسی نامد ترا خادم به کار

بعد ازین بنشین ترا جز خواندن قرآن چه کار؟



غزل شماره ۵۴

مالک المک عالم اسرار
یحکم مایشأ وما یختار
رحمت او برای تشنه لبان
ز آسمان ریخت قطره ها به بهار
از کرم هاش رحمت دگراست
سید انبیا رسول کبار
یار غار، اولش ابوبکر است
دومین عمر است و عثمان یار
علی مرتضی ولی خداست
لقب اوست حیدر کرار
یادشان است جمله فرض العین
خادم از ذکرشان بود ناچار
الف آسا میان جان حزین
نام شان کرده جا هویدا وار



آنکه حاجاتش از خدای جهان
خواهم از روی چاریار کبار
نام و رسمش ز چهارده مصرع^۱
توبه ترتیب زین غزل بردار
تا شود بر تو روشن و ظاهر
همچو شمس فلک به نصف نهار
رقم کلک خادمی ماند
خدمت عاکفان این دربار

۱. در نسخه های ب و ج: نام شانرا ز چارده مصرع

یادداشت: حروف اول ۱۴ مصرع اگر یکجا شود (میرزا سید علی خان) بدست می آید.

غزل شماره ۵۵

پسرعم سید سرور
کرم الله وجهه حیدر
وصی مصطفی ولی خدا
مظهر سرخالق اکبر
شاه دلدل سوار خواجه دین
قاتل عمرو و مرحب و عنتر
شیرزور آوری که از سر قهر
کنده در را زقلعه خیبر
شاه اقلیم بخش جفت بتول
باب شهزادگان شبیر شبر
یطعمون الطعام ایشان اند
حق به فرقان خویش داده خبر
بعد تحویل خواجه طه
یعنی صدیق یار پیغمبر
گشت بعد از نبی خلیفه دین
بعد فاروق اعظم است عمر
باز عثمان جامع القرآن
بعد چارم خلیفه شد حیدر



غزلیات خادم نوری



۱. در نسخه ج: قاتل عمر و مرحب و عنتر

۲. در نسخه ج وب: شیرزور آزما که از سر قهر



غزلیات خادم غوری

شاه و سلطان اولیاء عظام
عالی النسل والی کشور
هادی و مهتدی شریف و امین ۱
بوریا حین و بوتراب دگر
هم سخی و نجی و فی و شهید
صاحب تیغ و خیمه و لشکر
سرور هل اتی به نصّ کلام
اسدالله ساقی کوثر
رکعاً سجداً به و صفش گفت
در کلام مجید خود داور
کیست سربخش فی سبیل الله
به جزازدات حیدر صفدر
و آل من واله به مدحش خواند
از زبان نبی چودر و گهر
دل و جانم فدای اوبادا
سرمن خاک درگه سرور
ای خوش آنکس که از سعادت و بخت ۲
کرده اندر رهش قدم تاسر
خاک آن روضه بهشت نشان
ساخته سرمه دودیده تر ۳

۱. درنسخ ج و ب: هادی و مهتد امین و شریف

۲. درنسخه ج: ای خوش آنکه از سعادت و بخت - مانده در زیر مقدم اوسر

۳. درنسخه ج: ساخت سرمه دودیده تر



غزبات خادم غوری

نالۂ زار یا ابوالحسنین ۱
برکشیده چوبلبلان ز جگر
کای کرم پیشه از کمال کرم
یک نظر سوی مفلسان بنگر
من کجا میشوم نشد هرگز
رفته محروم سایی زین در
خادمی بنده ثنا خوان است
کمر صدق بسته چون چاکر
عمر در مدح دوستان تو باخت
به رضا و لقای پیغمبر
ای مراد و مرید تست درش ۲
گشته مشتاق این شه مهتر
هر زمان که به کوی شه پوئی
یا بخوانی مرا به یاد آور

۱. در نسخه ج وب: نالۂ زار یا ابوالحسن

۲. در نسخه ج وب: ای مراد مرید تست درش



غزلیات خادم غوری

این تاج که برفرق همایون زده باز
 رایت به سر گنبد گردون زده باز
 سرمست گذشتی ز سر چندی و چوونی
 ساغر ز کف ساقی بیچون زده باز
 ملک حبش و روم و عرب فتح نمودی
 بر عزم عجم خیمه به بیرون زده باز
 دست توبه خون سرخ شده رنگ حنائیست
 اندر صف عشاق شیخون زده باز
 تاداعیه خون شدن قلب که داری؟
 گلگونه که بر عارض گلگون زده باز
 از لمعه شوق به نئین کلبه عاشق ۱
 صدره زده آتش و اکنون زده باز ۲
 آن تیر که بر قلب ضعیفان زده بودی
 هشدار که بر خادم محزون زده باز
 ز افکار تو ای خادم فرهیخته به عرفان
 صد طعنه به آثار فلاطون زده ای باز

۱. در نسخه ج: از لمعه شوق تو به این کلبه عاشق، در نسخه ب: از لمعه شوق تو درین کلبه عاشق

۲. در نسخه ج: صد بار گر آتش زده اکنون زده باز

و در نسخه ب: صدبار گر آتش زده اکنون زده باز

این خیمه که بردامن هامون زده ای باز
 تاراه کدامین دلِ مجنون زده ای باز
 بگذشته ای از آدم و رایات فضیلت
 بر مملکت موسی و هارون زده ای باز
 سنگی زازل بر سر شیطان زده بودند
 آن سنگ تو بر سینۀ ملعون زده ای باز
 از تیغ خدا گردن فرعون فگندی
 شمشیر غضب بر سرقارون زده ای باز
 ای بحر عطا از کف جود وید بخشش
 بر نیل زدی طعنه به جیحون زده ای باز
 نادیدنت از چوب و حجر ناله بر آرد
 پستی که تو آنروز به استون زده ای باز*
 سرمست چو صبحیم به صهبای کلامت ۱
 دوش آن سخنی کز لب میگون زده ای باز
 خادم قلم مائنی ارژنگ شکستی ۲
 نقشی که به منظومۀ موزون زده ای باز



* اشاره به ناله ستون حنّانه در هجر رسول اکرم (ص)

۱. در نسخه ب: سرمست به صبحیم به صهبای کلامت.

۲. اشاره است به مانی نقاش (قرن ۲ قبل از میلاد) که در زمان ساسانی ها میزیست و ادعای نبوت کرد و برای اثبات ادعای خود کتاب های نگاشت از جمله ارژنگ را که مشهور به انجیل زنده است که به جای متن بر از تصاویر بود. چون قدیمی ترین ارژنگ از چین بدست آمده، مشهور به ارژنگ تورقان شده است، این کتاب تازمان غزنوی ها موجود بود.



غزلیات خادم غوری

ای واله جمال تو شاه و سپاه نیز
 شیدای ماه روی تو خورشید و ماه نیز ۱
 تُند آمدی به کشتن من بر شکسته ای
 دامن چوتیغ بر کمر از سر کلاه نیز
 چشم تو سرخ از پی خونریزی من است
 مژگان چونیزه بر کف و تیرنگاه نیز
 من هم به دفع تیغ تو دارم زُپردلی
 شمشیر ناله بر لب و پیکان آه نیز
 گفتی که کو به دعوی عشقم گواه تو
 چشمی پر آب دارم و رنگی چو گاه نیز
 این دواگر رواست به دارالقضای تو ۲
 بر حال قلب شاهدی حق گواه نیز ۳
 ای آنکه پیش قدر رفیع تو هست پست
 نخل رفیع سدره و عرش اله نیز
 خادم جزاین دو تحفه به کار کریم نیست
 دو تاز عجز قلّی و چشمی به راه نیز

۱. در نسخه های ب و ج: شیدای روی خوب تو خورشید و ماه نیز
 ۲. در نسخه های ب و ج: این دواگر به ماهست بد القضاى تو، در نسخه ب: این دواگر به ماهست بدار القضاى تو
 ۳. در نسخه های ب و ج: بر حال دل شاهد حق گواه نیز، در نسخه ب: بر حال دل شاهدی حق گواه نیز

غزل شماره ۵۹

نامه آمد زیارمهربان عبدالعزیز

داد طبع ناتوانم راتوان عبدالعزیز

از عباراتش تو گوئی آب حیوان میچکد

هر اشاراتش زلال آسا روان عبدالعزیز

خودسواد سطرهایش چون سواد دیده بود

زان سبب ماندم ورا بر دیدگان عبدالعزیز

خلق را هستی و کیل و مرحبا نعم الوکیل

نیست علم و حلم و انصافت نهان عبدالعزیز

بر خلائق خیرخواه و پادشه را خیرجو ۱

در محافل در مجالس نکته دان عبدالعزیز ۲

ثانیت نایب خدا داد است و مولاداد بیک ۳

فاش میگویم به بزم عاقلان عبدالعزیز

چشم عاشق خوب میداند کمال حسن یار

هر که با صدق و یقین دارد گمان عبدالعزیز



۱. در نسخه های ب و ج: با خلائق خیرخواه و پادشه را خیرجوی

۲. در نسخه های ب و ج: با محافل با مجالس نکته دان عبدالعزیز

۳. نایب خدا داد و مولا داد بیک از بزرگان غور اند که با خادم دوستی و مکاتبه داشتند.



غزلیات خادم غوری



صیرفی خواهد که بشناسد گهر را از شبه ۱

عادلی همچون محک در امتحان عبدالعزیز

دوستانم بوستان و طبع خادم عندلیب ۲

نیک خواند بلبل اندر بوستان عبدالعزیز

غزل شماره ۶۰

مکن عیب و مخوان ای مرد خُر ژاژ ۳

نمیدانی که باشد لغو و مُر ژاژ ۴

بت و ژاژ است هردو بی تفاوت

که لاینفع بود هم لایضر ژاژ

چوشه نیکان به تخت عزّ و جاه اند

۱. در نسخه های ب و ج: صیر فی خواهم که بشناسد گهر را از شبه

۲. در نسخه های ب و ج: دوستان چون بوستان است طبع خادم عندلیب

یادداشت: خلیفه عبدالعزیز خان فیروز کوهی (۱۲۴۳ الی ۱۳۱۳) از قریه کاسی چغچران اولین وکیل

فیروز کوهیان در لویه جرگه پغمان

۳. در نسخه های ب و ج: مکن غیبت مخوان ای مرد خُر ژاژ

۴. در نسخه های ب و ج: نمیدانی که باشد تلخ و مُر ژاژ

مگوزینهاربراهل سُرر ژاژ
سیاه وزشت وبدبخت است آن کس
که میخواند به حق مردِ عُرژاژ
رقیب بی مروت ازحسد گرا
زمن خواند سخن های چودر ژاژ
ازین دفترچونادان دیدم اورا
بیا گویم مگواى هرزه پُر ژاژ
که ژاژ آمد چوخادم برگِ تلخی
بمیرد گربخاید هرشتر ژاژ





غزلیات خادم غوری

مساز غیبت ای هرزه رای غزاغیژ
 دل برادر مؤمن مخای غزاغیژ
 به عمر غره خرامان مروفرب مخور
 به فوطه سرو نعلین پای غزاغیژ ۱
 ممتاز بر سر خوار و یتیم و بیچاره ۲
 که خیزد از سر عرش خدای غزاغیژ
 عزیز صحبتیان کوچ کرد وقافله رفت ۳
 تومانده خفته و بانگ ذرای غزاغیژ ۴
 بخیز خیر و عمل بهر عالم عقبی
 فرست پیش ازان پس برای غزاغیژ
 به خیر کوش اجل در پی تو باشد نیز
 بر آرزو در بام و سرای غزاغیژ
 تن تو بعد به تابوت و دوستان گریان
 برند تابه لحد جابجای غزاغیژ
 اگر به یاد خدا مُردی بُردی ایمان را
 در آ به گور و به جنت درای غزاغیژ ۵
 بگوش هوش چو آوای نای غزاغیژ
 دل تیان دهد ای خادم این نصیحت ها

۱. در نسخه های ب و ج: به غوطه سرو نعلین پای غزاغیژ - در اصطلاح مردم چغچران دستار را (فوطه) گویند.
 ۲. در نسخه ب: ممتاز بر سر خار و یتیم و بیچاره
 ۳. در نسخه های ب و ج: عزیز صحبتیان کوچ کرد قافله
 ۴. در نسخه های ب و ج: تومانده خفته میان رای غزاغیژ
 ۵. در نسخه ج: در آ به گوز و به جنت در آ غزاغیژ
- غزاغیژ یعنی پی در پی

ای دل از کافر غم ایمان می‌پرس
وز منافق وعدهٔ پیمان می‌پرس ۱
از حسود منکر حق ناشناس
مزدنیکی و حق احسان می‌پرس
شاهراه کعبه از غولان مجوی
پاس مال از صحبت دزدان می‌پرس
مربخیلان خسیس کول را ۲
از ثواب سفره و مهمان می‌پرس
نقد معنی زاهل صورت کم طلب
ذوق جان از صورت ایوان می‌پرس
از سیه دل نور نفع دل مخواه
حال شمع از خانهٔ ویران می‌پرس
دون سیر نامرد ناقص وضع را
از کمال همت مردان می‌پرس
مرد مستکبر ز شیطان بدترست
روتو آدم باش و از شیطان می‌پرس
از مقلد خادما یکسو نشین
زودلیل و حجّت و برهان می‌پرس



۱. اما در نسخه های ب و ج: از منافق وعده و پیمان می‌پرس

۲. در نسخه های ب و ج: از بیخیلان خسیس بست و دون



غزلیات خادم غوری

مرغ دل پرواز دارد تا گلستان چراس
 بلبل آسا میکشد نغمات بستان چراس ۱
 عشق صدری میخرم چون شاهبازسدره ام
 شیرصیدم لیک گشتم صید شیران چراس
 قاضی آن عید محمد بحر علم و کان حلم ۲
 پیشوای همگان صدر بزرگان چراس
 فاضل و سردفتر و سرخیل و سردار محال
 صاحب زهد و سخا و میردیوان چراس
 علم از و خشنود، دانش شاد و داد از وی رضا ۳
 در حقیقت گوهری آمد ز عیان چراس
 در نظرها آن محل یک خانه ای است چاررکن
 زو بود آرایش هر چارارکان چراس
 یا یکی ایوان عالی دان چراس از جمع بلخ
 او بود از علم و دانش شمع تابان چراس ۴
 یا کتابی دان مزین اندرو هرباب و فصل
 بسته بر مضمون نامش ختم عنوان چراس
 در چراس آورد عشقم ای کریم امروز باز
 خادما باشد طفیل تونه مهمان چراس

۱. چراس منطقه بزرگی است از مرغاب غورکه حالا مربوط ولایت سرپل شده است که خادم در این غزل و چندین غزل دیگر از چراس و بزرگان آن منطقه یاد کرده است و چنین معلوم میشود که اشخاص دانا و با فضیلتی هم در عصر خادم و پیش از او در چراس می زیسته اند که باید در این مورد تحقیق شود.
۲. در نسخه ج: قاضی آن عبدی محمد بحر عالم و کان حلم
۳. در نسخه ب و ج: علم از و خشنود و دانش شاد و او از وی رضا
۴. در نسخه ب و ج: او بود از علم و دانش شمع تابان چراس

دیده ام دیده یاری که می‌پرس
 روی رنگین نگاری که می‌پرس
 ازبسی سعی بدام آوردم
 آهوی شیرشکاری که می‌پرس
 بعد ایام بدستم آمد
 دلبری همچو بهاری که می‌پرس
 بخت شد یارگرفتم به کنار
 صنم لاله عذاری که می‌پرس
 کرده ام عزم بزرگی که مگوی
 زده ام دست به کاری که می‌پرس
 شاهدی همچو سیر برده زمن ۱
 طاقت و صبیر و قراری که می‌پرس
 بعد چندین شعرا، مانده مرا ۲
 گریه و گرد و غباری که می‌پرس
 به چنین ماه چه شب ها تاروز ۳
 داشتم بوس و کناری که می‌پرس
 خاتمه خیر کند حق خادم ۴
 اوفتادم به دیاری که می‌پرس



-
۱. در نسخه های ب و ج: شاهدی همچو شکربرده زمن. اما غالباً سیر درست است چون خادم سیر شریف را نظم کرده
 ۲. در نسخه ج: بعد چندین شعرا ماند به من. در نسخه ب: بعد چندی شعرا ماند به من
 ۳. در نسخه ج: با چنین ماه زشب ها تا به روز. در نسخه ب: با چنین ماه زشبها تا روز
 ۴. در نسخه ج: خاتمه خیر کند خادم را

غزل شماره ۶۵

دیده ام دوش به خوابی که می‌پرس
بوسه دادم به جنابی که می‌پرس
برده ام رنج و خماری که مگوی
خورده ام جام شرابی که می‌پرس
بی حجابانه جمالی دیدم ۱
ماندم ازوی به حجابی که می‌پرس ۲
سوی او نامه نوشتم دیشب ۳
خواندم امروز کتابی که می‌پرس
به سوالاتی که ازوی کردم ۴
داد معقول جوابی که می‌پرس
فهم کردم که عذاییست به عشق
داشته لیک ثوابی که می‌پرس ۵
بس بیاراستم ازشادی عیش ۶
مجلس و چنگ و ربابی که می‌پرس



غزلیات خادم غوری

۱. در نسخه ج: رخ یاری که بدیدم به حجاب
۲. در نسخه ب: برده ام رنج خماری که مگوی
۳. در نسخه ج: سوی او نامه نوشتم شب دوش
۴. در نسخه ج: آن سوالات که ازوی کردم
۵. در نسخه ج: رشته کین صوابی که می‌پرس
۶. در نسخه ج: بس بیاراستم ازشادی وعیش

گرچه آید به دماغم حالی ۱
از جگر بوی کبابی که می‌رس
طی کن این دفتر خادم از شوق
به دفاتیر حسابی که می‌رس ۲



-
۱. در نسخه ج: گرچه آید به دماغم اکنون
 ۲. در نسخه ج: از سری دفتر حسابی که می‌رس

غزل شماره ۶۶

ازدو عالم مدد لطف خدا مارا بس

جای دل بردر او از همه جا مارا بس ۱

چمن دهرزپی سخت خزانی دارد ۲

زین چمن سایه آن زلف دو تمارا بس

قاصدی کو که زد لدار پیامی آرد

منت از باد صبا بر که صبا مارا بس

زحمت نخوتی از لعل و قبای زرکش

دیده ام زان همه این کهنه قبا مارا بس

طیلسان های ملمع سر شوخی دارد

شو خگین جامه و یک دست ردا مارا بس

زین سفر غیر خدا هیچ نداریم بخویش

ناله نان، آب به چشم، آه عصا مارا بس ۳

خوشم آمد شب دوشینه که خادم میگفت

ازدو عالم مدد لطف خدا مارا بس



۱. در نسخه ج: جان ودل در ره او از همه جا مارا بس

۲. در نسخه ج: هر چمن از خود بسی رنگ خزانی دارد

۳. در نسخه ج: ناله نان و آب بچشم آه اعصا ما را بس

ای دل زهر گدا به در شهر یارباش ۱
فرمان به جای آور و فرمان گذارباش
آنجا هزار زاغ به یک جونمیخرند
شاهانه گلشنیست در آنجا بهار باش ۲
گیرم که مدعی ز حسد خارخواندت
گویم برو به سایه گل باش خارباش
ورزانکه تابه باغ گلت نیست دسترس
چون گل زشوق با جگر داغدارباش
کام تو مدح شاه جهان است سال و ماه
کنجی طلب به مدحت شه کامگارباش
گر شیخ شهر طعنه زند رنجه زومشو
چون لعل خون دل خور و به دل کوهسار باش
تا آهنی نیافته پیوسته سنگدل
در مغز سنگ صخره نهان چون شرارباش
فریاد ازین دیار که شعری به یک شعیر
قیمت نیافت خیز فرار دیارباش
سودای آرزو بس و سرمایه اندک است ۳
خادم چو صبح یک نفسی هوشیارباش



۱. در نسخه های ب و ج: ای دل چو گدا بر در شه انتظارباش

۲. در نسخه های ب و ج: شاهانه گلشن است بلبل این بهارباش

۳. در نسخه های ب و ج: سودا و آرزو بسی سرمایه اندک است



غزلیت خادم غوری



ای یار سنگدل به غم غمگسار باش
 چون میکنی مرا به الم یاریار باش ۱
 هر چند خار خار بهار توایم و بس
 چون گل به خار دیده و خندان عذار باش
 دیروز کردی وعده مهرو قرار لطف
 امروز خود وفا کن و با آن قرار باش
 ای گشته خاک عجز به گردش نمیرسی ۲
 در انتظار سُم سمندهش غبار باش
 صوفی بیا که مجلس و عظ است بحث عشق
 دیوانگی ز سر بنه و هوشیار باش
 بگشا دودست و خرقة سالوس پاره کن
 ز نار بند و بنده پروردگار باش
 دنیا پلیست از پُل وحشت جریده رو
 وز بحر مکر و زرق وریا بر کنار باش ۳
 موی دراز کار نباشد فسانه ایست
 افسانه ساز کوتاه و ازدل به کار باش
 خادم به زهد و طاعت خود تکیه کرده شیخ
 تو منتظر به رحمت آمرزگار باش

۱. در نسخه های ب و ج: چون میدهی دلم به بلا، یار یار باش

۲. در نسخه های ب و ج: ای گشته خاک عجز به پایش نمیرسی

۳. در نسخه ج: وز بهر مکر و زرق وریا بر کنار باش

ای درِ جو درحمت منبع و مصدر خلاص
 نیست دو کون بنده را غیر درت دری خلاص
 گردن هر کس از ازل بسته بند قسمت است
 نیست گدا و شاه را بر دوسرا، سری خلاص
 هر که چوتیر راست رفت راست که گشت رستگار ۱
 شخص ز کجروی بزد راه به کشوری خلاص
 ای که چو خط مفرده بسته شدی به مال وزر
 آه که برنخوانده او آخر دفتری خلاص ۲
 مرغ دلی که از قضا بسته دام عشق شد
 بال نجات ریختش، سوخته شد پری خلاص ۳
 ظلمت قید نفس کرد روز مرا شب سیاه
 خیر بود اگر رسد باری به اختری خلاص
 هر که به مسجد رضا سجده شکر عشق کرد
 خطبه قرب وصل خواند بر سر منبری خلاص
 جانب کعبه وصال غل هواشکن برا ۴
 بدرقه رهنم شود همت رهبری خلاص
 پای ترا که بسته کرد بند معاش خادما
 نیست امید یآوری جز ز مقدری خلاص

غزلیات خادم غوری

۱. در نسخه ج: هر که چوتیر راست رفت راست به گشت رستگار. در نسخه ب: هر که چوتیر راست رفت

راست که گشت رستگار

۲. در نسخه های ب و ج: آه که تونخوانده ای حرفی زد دفتری خلاص

۳. در نسخه های ب و ج: بال نجات سوختش ریخته شد پری خلاص

۴. در نسخه های ب و ج: غل هوا شکن برا جانب کعبه نجات

غزل شماره ۷۰

میکند بریاد بزمِ خاصِ رقصِ وعامِ رقص

خاصه بر شوقِ دهانت باده رقصِ وجامِ رقص

مینویسم چون قلمِ درو صفِ رویت میرسد

میکند بر رویِ کاغذِ کلکِ مشکینِ فامِ رقص

مینویسندم به کفِ بیِ قصدِ و صفتِ میکنند

بیِ قلمِ انگشتِ ها پیوسته چون اقلامِ رقص

وقتِ ذکر نامِ تو ای یاد نامت کامِ جان

می نماید از حلاوتِ ها زبانِ در کامِ رقص

چشمِ مستت دیده وقتی زهره در اوجِ فلک ۱

تا ورنهر زانجا میکند مادامِ رقص

دید در چارم سما خورشیدِ رویت را شبی

تا ابد باشد ز دردِ عشقِ دُردِ آشامِ رقص ۲

یارب آن مستانه یار آهووش صید که شد؟

که سراسر می نماید حلقه های دامِ رقص

عمرها شد طبع من در بحر مدحش موج دار

کرده بر امید رویش صبحِ رقصِ و شامِ رقص

کرد خواهد سالها از فیض نامِ نامی اش

برزبان های سخن سنجان ز خادم نامِ رقص



۱. در نسخه ج: چشم مستت دید زهره وقتی از اوج فلک

۲. در نسخه ج: تا ابد دارد ز درد عشق درد آشام رقص

غزل شماره VI

میدمد صبح جان زدامن فیض
میرسد بوی دل زگلشن فیض
میوزد چون نسیم خُلد برین
راحت معنوی زممکن فیض
فیض صدر جمال سدره نشین
گشته جبریل گفته احسن فیض
شکر الله که گشت همچون زرا
کار دل راست از میامن فیض
فیض زانسان به چهارسو، ره کرد
کز سر ره گریخت رهنز فیض
پشت پیر فلک چو قوس قرح
پاک خم گشت از کشیدن فیض
چشم خورشید و دیده مه شد
روز و شب نورده زدیدن فیض
بسکه امطار فیض میبارد ۲
بحر و بر گشته اند مسکن فیض ۳



۱. در نسخه ج: شکرالله که گشت همچوزر

۲. در نسخه های ب و ج: بسکه فیض ییابی میبارد

۳. در نسخه های ب و ج: برسر عاشقان زمسکن فیض



غزلیات خادم غوری

غورو مرغاب فیض خیزان اند
خسرو و لنگر است معدن فیض ۱
چون نوین خواجه چنار بود ۲
تا قیام جهان نشیمن فیض
همچو مولای ما کمال الدین
مدفنی نیست چهره درفن فیض
خالی از فیض خادم ارمیرد
خون او میشود به گردن فیض

-
۱. خسرو مراد از خسرو جان قریه ایست مربوط ولسوالی پشتون زرغون هرات که مزار حضرت گندم علی (۱۱۰۰ الی ۱۱۸۵ ه.ق) آنجاست. لنگر قریه ایست در ولسوالی قادس مربوط ولایت بادغیس که مزار عارف دیگری در آنجا قرار دارد. نوین قریه ایست در ولسوالی گذره هرات که خلیفه صاحب میر محمد صدیق جان نوینی (۱۲۶۶ الی ۱۳۳۰ ه.ق) منسوب به آن قریه است. خواجه چنار که فعلاً قریه ایست بنام خواجه محمد چنار در ولسوالی پشتون زرغون هرات که مزار عارفی بنام خواجه محمد در آن قریه قرار دارد و آنجاست مدفن مولانا عبدالغفور خواجه چناری نواسه حضرت گندم علی صاحب و چنانچه اشاره کرده مزار خود آقا کمال الدین نیز در آن جاست.
۲. در نسخه ج: چون نوین خواجه چهار بود

غزل شماره ۷۲

تا در بیاض روی تو دوران سواد خط
دید او ز رشک کرد فراموش یاد خط
چون خط عارض تو عطارد به چرخ دید
گفتا: دبیر صنع نکو داد، دادِ خط ۱
خط تو خط عالم ناسوت نسخ کرد
خط تو بر کشید دمار از نهاد خط
خط تو هفت خطه اقلیم فتح کرد
شبابش و آفرین خدا بر گشادِ خط
روی تو همچو صبح دویم ز آسمان فرق
هر کس که دید گفت: زهی بامداد خط
نساخ صنع یک قلمی بردوات دهر
دیگر ندید صاف چو خطت مداد خط
بر لوح ماجری القلم از جمله ماتری
زیباتر از خطت نکشید اوستاد خط
ام الكتاب دید چو زاد از قلم خطت
مدهوش گشت و گفت که احسن بزاد خط
خادم خط تو دید همانا نشسته است
مانند نقطه بر سر مهر و دادِ خط ۲



۱. در نسخه ج: گفتا دبیر خط نکوداد داد خط

۲. در نسخه های ب و ج: مانند نقطه بر سر مهر و مداد خط

گلی نرُست درین کارگاه بی حافظ

خودست ذات تعالیٰ اله بی حافظ

سپهر و کون و مکان بی نگاهبان بود

نتافتند دمی مهر و ماه بی حافظ

سواد بردل شب بین بیاض بررخ روزا

که نیست هیچ سفید و سیاه بی حافظ

شبی به کلبهٔ داج و به تخت عاج نخفت

گدا به غیر معین، پادشاه بی حافظ ۲

نه خیست سینه درویش بی کلاه، نمد

نزیست صاحب تخت و کلاه بی حافظ ۳

یکی به بازوی خود کار ملک پیش نبرد

ملک به قصر بی حارس، سپاه بی حافظ ۴

ملک به چرخ برین مور بر زمین نبوده

زواج ماه الی قعر چاه بی حافظ

گمان مبر که درین کشتزار میرویند

قوی صنوبر و عاجز گیاه بی حافظ

زهی کریم که باهرگرانی و سبکی

نمانده هیچ یک از کوه و کاه بی حافظ ۶



۱. در نسخهٔ ج: سواد دردل شب بین بیاض در دل روز
۲. این بیت در نسخه های ب و ج نیست
۳. در نسخهٔ ج: نخفت گرسنه درویش با کلاه نمد
۴. در نسخهٔ ب: ملک به قصر شهبی بی سپاه و بی حافظ
۵. در نسخهٔ ج: ملک به چرخ برین مور بر زمین نمود
۶. در نسخهٔ ج: نمانده هیچ از کوه و کاه بی حافظ

درین موّحشه صحرای پرخطر کس را

نه حد که نیم قدم رفت راه بی حافظ

به درد عشق حبیبی عصا کند چو رسا

کرامجال زدل دودآه بی حافظ

سریر نظم بلندم زآسمان بگذشت

یکی نیافته این دستگاه بی حافظ

زشر جورحوادث نگیردت خادم ۲

کسی زاهل کرم درپناه بی حافظ



۱. درنسخه های ب و ج: درین صحرای موّحش پرخطر کس را

۲. ز شر جور حوادث نگشت خادم هیچ

غزل شماره ۷۴

بالا گرفت ای عاشقان چون سرو بالا کارشمع
نی نی چو گل بشگفته بود، روزازل بازار شمع
جسمی بیار، جانی بیر، جانی بده، جانان بخر
از چیست والله همچو زر، سرخ آمده بازار شمع
آسوده سلطان و سپه خرم گدا و پادشه
خندان جهان و مهرومه چون مهر بردیدار شمع
اعلا و اسفل سربه سرجن و ملایک پربه پر
پروانه سان از بام و در، پروانه انوار شمع
بی سایه اش حی مجید سرتا به پا نور آفرید
مر عقل را گم شد کلید با قدر و با مقدار شمع
با خوب رویان هم قرین با بینوایان هم نشین
خواندست جبریل آفرین با طور و با اطوار شمع
گریان و خندان همچو برق عارف به جیب آورده فرق
گردیده گردان غرب و شرق گم گشته در اسرار شمع
ظلمت به دوزخ بُرد رخت، شد برسیه دل کار سخت
دین شاد شد خندید بخت از گریه بسیار شمع
خادم نکو فرجام شد هر کس که با او رام شد
صدیق اکبر نام شد بر دهر یار غار شمع

غزلیات خادم غوری

غزل شماره ۷۵

سحرزبرج حمل برزد آفتاب شعاع
فلک به فوت دی از رعد کوفت کوس وداع
قدم نهاد شهنشاہ گل به تخت بہار
زجا درآمده بر مقدمش سہی بہ سماع
بہ باغ، سرخ گل آورد رنگ لعل بہ سنگ
نشست باز بر اورنگ اعتدال طباع
دوبارہ از پی اطفال سبزہ زار بہ مهر
بیست مادر گردون کمر برای رضاع
برای نیل مقاصد سفینہ را زین نیل
بہ ابر برزده ملاح روزگار شرع
بہ دور گل درمیخانہ کوب ای زاهد
بیاربادہ خداگوی، چند مکروخداع؟
پیالہ گیر و قدح نوش خادما خوش خوان
کہ طاعت توہمین است و براسیر مطاع ۱



غزل شماره ۷۶

ایا افتاده شبها تاسحر داغ
زیاد ماه رویت برجگرداغ
مگردرباغ، گل رویت ندیده
ازین حسرت نهاده بر بصر داغ
چو چشم نازنین پوشیدی ازمن
فتادازاین تغافل بر قمر داغ
به دل از هجر تو صد جای داغ است
کجا تاب آورم با این قدر داغ
همه شب بی جمال دلربایت
مرا شمع است در پیش نظر داغ
سخن بی یار و بی دلدار ازمن
سخن داغ و سفر داغ و حضر داغ
به بستان می نماید بی رخ یار
درخت گل به چشم سربه سر داغ
به عالم داغ ها بسیار دیدم
ندیدم از جدائی ها بتر داغ
به داغش خادما میسوز و میساز
که خوش باشد به حکم دادگر داغ



غزل شماره ۷۷

رفت و ترک مانمود آن یار گل رخسار حیف
میرود عمر گرامی بی جمال یار حیف
بعد ازین رازنهان رابا که گویم ای دریغ
چون نهان شد از کنارم محرم اسرار حیف ۱
دل به غارت برد دلبر، زار و بیدل مانده ام
بی کس و بی مونس و بی دلبر و دلدار حیف ۲
گل به تاراج خزان از بوستان رفت و نماند ۳
بلبل صد داستان خاموش بی گلزار حیف ۴
کارمن از یار چون زربود یار از دست رفت
دوستان دستی که مارا رفت دست از کار حیف
عمر را همراه نادان صرف کردن کلفت است ۵
صید نااهلان شدن از مردم هشیار حیف
ای امین از من چه میپرسی که حیران مانده ام
خادم و یک گوشه و صد ناله های زار حیف



۱. در نسخه ج: چون نهان شد از کنار محرم اسرار حیف

۲. در نسخه های ب و ج: بی کس و بی مونس و بی دلبر و غمخوار حیف

۳. در نسخه های ب و ج: گل به تاراج خزان از بوستان رفت و نماند

۴. در نسخه های ب و ج: بلبل صد داستان خاموش در گلزار حیف

۵. در نسخه های ب و ج: عمر را همراهی نادان هجوم کلفت است



غزلیات خادم غوری

دارم دلی گویم چه دل صدگونه گون حرمان به کف
 اشکی و دامن پرزخون دوچشم و صدطوفان به کف
 بریاد یارنازنین شبها زمن آه وائین ۱
 سودا به سر آتش به دل فریاد بر لب جان به کف
 باترک سرمستی چسان برگونگویم ترک جان ۲
 من خواروزار و ناتوان اوخنجربران به کف
 عمری بدادی سالها خوش خوش حریص مال ۳ها
 زین سود و سودا یاخدا ناید به جزخسران به کف
 بادرد جانگاہ قدر با داغ دلسوزقضا
 جزصبر و آرام و رضا نارد کسی درمان به کف
 جامی مخواه و گل مجوعالم بهارحیرت است
 بردوراوین و مبین جزدیده حیران به کف
 یارب عزیزان چون شودسودای بازارجزا ۴
 او جنت المأوا بدست، من درهمی عصیان به کف
 خادم مبادا هیچ کس افسانه برعالم چومن
 ازیار و جای خود جدا هر جا روان طفلان به کف

۱. در نسخه های ب و ج: بریاد روی نازنین شب ها کنم آهی اتین
۲. در نسخه های ب و ج: با ترک سرمستی چنان برگونگویم ترک جان
۳. در نسخه های ب و ج: عمری که دادی سالها جوشش حریص مال ها
۴. در نسخه ب: یار و عزیزان چون شود سودای بازار جزا

غزل شماره ۷۹

عمر خود برباد کردم همرة اغيار حيف ۱
همرة شيطان شدم بيريدم از دلدار حيف ۲
سالها زحمت كشيدم دررة فسق و فجور
خويش را انداختم در زمرة فجار حيف
قول و فعلم در بدي انداخت در عالم سمر ۳
نيك كردارى نيامد از من بدكار حيف
در طريق شرع احمد صدخلل آمد من
خوار شد شرع شريف احمد مختار حيف ۴
صرف عمر من شده بر صحبت هر ناخلف
من نگشتم لحظة اي هم صحبت اخيار حيف ۵
عمر من در مدت عشرين رسيد ايدوستان
كار خير از من نشد مقدار يك دينار حيف
خادمي رامكرديوان بر ديرون از طريق
سالها فرمان پذيرفتم از اين مكار حيف



۱. در نسخه های ج و ب: عمر خود برباد کردم همرة اغيار حيف
۲. در نسخه های ج و ب: همرة شيطان شدم بيريدم از دلدار حيف
۳. در نسخه های ج و ب: قول و فعلم در بدي انداخت در عالم سمر
۴. در نسخه های ج و ب: خوار شد شرع شريف احمد مختار حيف
۵. در نسخه های ج و ب: من نگشتم لحظة اي هم صحبت اغيار حيف

غزل شماره ۸۰



غزلیات خادم غوری

پشت ماخم گشت از بارفراق
کارمشکل گشت از کارفراق ۱
صبح امیدى ندارد در جهان
خسته عاشق را شب تارفراق ۲
خارچشم همنشینان گشته ام
تاخلید اندر جگر خارفراق
ترسمش بی بیع خونم میخورد
بسکه آمد سرخ بازار فراق ۳
روز و شب میسوزم و تسکین نکرد
آب چشم شعله نارفراق ۴
نازنین یار از بر مارخت بست ۵
کرد ما را روز و شب یار فراق
طبع صاف آئینه سا داشتیم ۶
بست این آئینه زنگار فراق
هر چه گویم بر زبانم میرسد
از سخن ها جمله اشعار فراق
محرم رازی کجا تاسازمش
خادم دلخسته اظهار فراق

۱. در نسخه ج: کار ما مشکل شد از کار فراق
۲. در نسخه ج: خسته عاشق را شبی تار فراق
۳. در نسخه های ب و ج: بسکه آمد گرم بازار فراق
۴. در نسخه ج: آب چشم شعله نار فراق
۵. در نسخه های ب و ج: نازنین یاری ز نزدم رفت دور
۶. در نسخه های ب و ج: طبع صاف آئینه آسا داشتیم

بنده زار و ضعیفم پر نفاق
ربنا فاغفر لنا یا ذالعتاق ۱
حسرتا کاین جرم های بیشمار
رفت تاسیع سمواء طباق
یارب از دودِ گناهم سربه سر
شد شبهه این نیلگون نه رواق
قابل التوبه خداوند رحیم
توبه کردم بردرت از هر نفاق
غافر الذنبا خدایا! از کرم
وارهان این روسیه را از فراق
خادمی از فضل تو دارد امید
از شفاعت شه راکب براق



غزل شماره ۸۲

سالک خاص صراط تحقیق
حامی شرع، محمد صدیق ا
سید و سرور و صدر عرفان
بینوا پرور سلطان شفیق
معدن علم و ادب مخزن جود
مظهر فیض ازل شمع طریق
لنگر فُلكِ خلافت بالفرض
مَلکِ مُلکِ هدا بالتحقیق
رهبر عصر چو اونقش نیست
دست قدرت به بیاض تخلیق
عقد دل‌های امم بگشوده
از کف همت و کلک توفیق
از کرم خشک لبان را داده
از خم عشق و یم فیض رحیق
نامش از مشرق و مغرب کرده
وردِ جان خلق چو روز تشریق
آمده بهر قدم بوسی او
عاشقان جان به لب از فج عمیق
همه مجنون شده در سلسله اش
بنده در گه این شاه عتیق
آنچه گفتم همه صدق است نکرد



کذب صدیق بجز از صدیق
مددای بحر کرم را غواص
مانده ام غرق به دریای عمیق
موج ذخار و نهنگ از همه سوی
به هلاکم همه بر بسته و ثیق
به غلامیت غلام محی الدین را
داده از صدق دل و جان تصدیق
دست الطاف رسان بهر خدا
بدر آور زر سر لطف، غریق
برسان جانب منزلگه دوست
سوی جمعیتم از این تفریق
زانکه ایام براتست ای شاه
مجربان راتوئی امروز شفیق
جمعه و چاردهم از شعبان
بگذشت است بود فرصت ضیق^۱
بگرفته زارادت محکم
شاهد شوق عنان تشویق
چه کنم شرح و بیان خواهد این
الغیاث ای شه دین از تعویق
ختم ای خادم و وردجان کن
حامی شرع محمد صدیق^۲



۱. در نسخه ج: بگذشت است فرصت ضیق

۲. در نسخه های ب و ج: مهر مولای محمد صدیق



غزلیات خادم غوری

رهبر راه خدا میرمحمد صدیق ۱
 مظهر صدق و صفا، میرمحمد صدیق
 صبح امید چراغ صلحا شمع سلوک
 هادی دین هُدا، میرمحمد صدیق
 گرپرسند ز کهسار که هست هادی راه؟
 کوه گوید به صدا، میرمحمد صدیق
 داروی رنج هواشربت اسقام صداع ۲
 دردِ دل راست شفا، میرمحمد صدیق
 قبله فیض گرت شبه شود ای سالک
 اینک آن قبله نما، میرمحمد صدیق
 زینت شخص طریقت ز شریعت کرده
 زده دستاروردا، میرمحمد صدیق
 به حقیقت جدّ او شاه ولیان باشد
 شاهزاده به ادا، میرمحمد صدیق
 کرده درشهروده وقریه زباطل حق را
 همچو خورشید جدا، میرمحمد صدیق
 خادما گوی که یابد بدو عالم ز خدا
 فیض جودِ ابداء، میرمحمد صدیق ۳

۱. شاید منظور خادم میرمحمد صدیق نوینی (۱۲۶۶-۱۳۳۰) باشد.

۲. درنسخه های ب و ج: داروی درد هوا شربت و داروی صداع

۳. درنسخه های ب و ج: فیض و هم جود و سخا، میر محمد صدیق

خرم آن کز آسمان دیده ها طوفان اشک
ریخت تا کشت عمل شد سبزازدمان اشک^۱
صحن بی سامان دل زین رهگذر شد گرد خیز
خیز تا این فتنه بنشانیم ازدمان اشک
در صف اعداش غارت میکند آن شیردل
کز صف مزگان دهد هر صبحدم جولان اشک
تیز بر چوگان همت برد گوی مغفرت^۲
هر که گوی معذرت انداخت در میدان اشک
اشک شبنم را نظر کن خانه تا افلاک رفت
تابدانی برتراز کیوان بود ایوان اشک
در بهاران ز آسمان باران ظهور رحمت است
شک میاور سال و مه رحمت بود باران اشک
طفل هایم را چو اشک سربه مهر این خاک خورد
ای خدای خاک فردا میدهی تاوان اشک
آب حیوان جُست اسکندر ندادندش بجوی
آبروی زندگی از چشمه حیوان اشک
خادما رنگِ سرشکت شد حنائی هوشدار
رومکن بی بهره در پای خسان غلتان اشک

غزلیات خادم نوری

۱. در نسخه ج: ریخت تا کشت عمل شد سبزازدمان اشک

۲. در نسخه ج: تیز در چوگان همت برد گوی از مغفرت

غزل شماره ۸۵

صد دعا بر تو ای برادر نیک
طالب قدر و فهم و دولت بیک
از زیانت سلام، اسماعیل
گفت بر من علیک دادم لیک
رشته صدق و دوستی به جهان
هست بر شرع و دل زمو باریک
نیک دانم که دوستدار منی
که بود راه دل بدل نزدیک
صحبت جاهلان نا هموار
کرده طبع مرا چو شب تاریک
داشت تعجیل اسپ اسماعیل
گوئی بر نعل او فرو شده ریگ ۱
کرد زانروی مختصر خادم
ورنه میبود تیزازو کز لیک
گوسلامم برای صیفورخان
کوست بر قومی من و تو شریک ۲
هست مهمان و قدر او دانید
که بود طبع کابلی باریک
خیر خواه و نمک خورشاه است
هست مداح شاه خادم لیک



۱. در نسخه ج: گوئی بر نعل فتاده ریگ

۲. اوست بر قوم من و تو شریک

دل درکنارم می تپد کودربرم آرام دل
 باشد اگر حال این چنین گم گشت خواهد نام دل
 سودائی ام صفرائی ام مشهورشد رسوائی ام
 شد غرق حیرانی طیب زین مختلف اسقام دل
 دلدارروزم کرد شام کرد ازفراقم تلخ کام
 درخواب اگر ندهد پیام مشکل که یابم کام دل ۱
 بی یارصبحم گشت شب گم کرد سرنقدطرب ۲
 گرجرعه آرام به لب خونی بود ازجام دل
 دست اردهد وصل ابد ازفیض خورشید مدد
 صبح سعادت میشود یکدم هزاران شام دل
 دل درکف دلبر بود دل یار را مظهر بود
 در مرتبت برتر بود ازعرش و کرسی بام دل
 برحق هلاکش فرض شد تیرخسفنا الارض شد ۳
 قارون صفت افتاد اگر ازبام چارآشام دل
 ای یادوصلت قوت جان ای ذکر نامت قرب وصل ۴
 خال سیاهت دانه اش ای خط سبزت دام دل
 خادم دل ازدست تورفت ازجوربین الاصبین
 مردم ولی چون ضاله زن گم کرده ایام دل ۱



۱. در نسخه های ب و ج: درخوا اگر بدهد پیام مشکل که یابم کام دل

۲. در نسخه های ب و ج: بی یار صبحم گشت شب گم کرده ام نقد طرب

۳. در نسخه های ب و ج: برحق هلاکش فرض شد برخسفنا الارض شد

۴. در نسخه ج: شد یاد وصلت قوت جان ذکر تو باشد قرب وصل



غزلیات خادم غوری

ای که صرف غفلت شد صبح و شام و ماه و سال
گویمت رمزی دوچشم از خواب خوش لختی بمال
دوش رفتم برسرگور غریبان یک طرف
دیدم آنجا سربه صحرا داده شوریده حال
دل پر آتش سینه پر غش زرد روژولیده مو
دیده تر لب خشک خشیت طینت وحشت خیال ۲
برسربالین یک تربت نشسته مست وار
در میان بیخودی میداشت این قیل و مقال ۳
شد کجا ای شهریاران خموشان از شما؟
شان و شوکت عیش و عشرت کروفرویال و بال
شد کجا ای خفته گان خاک حسرت این زمان؟ ۴
تاج و تخت و دولت و اقبال و جاه و ملک و مال
شد کجا ای لاله رویان گلستان عدم؟
نازوگیسو، چشم و ابروزیب و زیور خط و خال
از متاع دار دنیا چیست در دست شما؟
جز دریغ و حسرت و اندوه و افسوس و ملال

۱. در نسخه ج: مردم ولی چون زال زن گم کرده ام ایام دل

۲. در نسخه های ب و ج: دیده تر، لب خشک، خشیت طینت و نازک خیال

۳. در نسخه های ب و ج: در میان بیخودی میداشت این شور و مقال

۴. در نسخه ب: شد کجا ای خفتگان خاک حسرت از شمار

خاک خورد ای نازنینان یک به یک زیر لحد
قدوقامت رنگ و رو کام وزبان حسن وجمال
گرتوخواهی پیش بینی کن عمل برچهار چیز
خوردن و بخشیدن و پوشیدن و فکر مآل ۱
شعرفایق پنج بیت آمد به مکتوب امین
نظم خادم سحر باشد بدر میسازد هلال ۲
عبرتی گیر از جهان خادم کشیدن تا به کی ۳؟
رنج اهل و بارنا اهلان و اندوه عیال



۱. در نسخه ج: خوردن و پوشیدن و بخشیدن و فکر محال. در نسخه ب: خوردن و پوشیدن و بخشیدن و فکر

مآل

۲. این بیت در نسخه ب نیست

۳. در نسخه ج: عبرت گیر از جهان خادم کشیدن تا بکی

فغان ز جور و جفاهای این ستمگر زال

که کرده سینه عرفان ز غصه مالا مال ۱

گشاده دام شماتت به مشرق و مغرب

کشیده تیغ هلاکت مدام بهر قتال ۲

سراج مجلس عرفان سلاله سادات

رواج شرع، طریقت نمای اهل ضلال

به کشتزار امل ریخت از سرِ الطاف ۳

سحاب رحمتی از نزد ایزد متعال

به لطف خویش جهان آفرین بی همتا

نموده قسمت تو سربه سر همه افضال

ز نسل اطهر او بود گوهری که نبود

به بزم اهل سیادت چو او به حسن و جمال

خجل ز قامت او سرواز رخسار لاله

زمویش مشک چشمانش آهوان غزال

به نسل هاشمی و نام پاک او هاشم

شد از کنار پدر چون ز جنت صبح شمال

چو گشت چنگ قضا و قدر گشاده به او

مجال چونکه نماندش فلک نداد مجال



۱. در نسخه ج: که کرده سینه عرفان ز غصه مالا مال

۲. این دوبیت در نسخه ب نیست

۳. در نسخه ج: به کشتزار امل از سر لطف و احسان

بیست محفل رحلت ازین جهان خراب

نشست محفل قربت موافق رخال

پرید طایر قدسی به آشیانه قدس

گرفت فرقت ازین قید خانه اندر حال

که گشت فارغ ازین قید خانه چون آخر

بخوان توسال وفاتش حروف فار غبال

چو خادم ازپی تاریخ او پریشان بود

خرد بگفت برایش چون زان نمود سوال



غزل شماره ۸۹

توئی طاووس رعنا گل گل، ای گل
اسیرم بردولب ها گل گل، ای گل
رخت چون مطلع صبح سعادت
دوزلفت لیل یلدا گل گل، ای گل
دوا بروی هلال آسا برابر
شده غارت بدلها، گل گل، ای گل
دوچشمانت دو تا خنجر به سینه
خلیده در جگرها گل گل، ای گل
شدم دیوانه چون مجنون شیدا
توئی مانند لیلا، گل گل، ای گل
زسرتا پا میان آتش غم
که هستم بی سروپا، گل گل، ای گل
سروجان را به بازار توبخشید
همین خادم هویدا گل گل، ای گل

این غزل صرف در نسخه ج موجود است



غزل شماره ۹۰

به فضل خود ای قادر ذوالجلال
حکیم جهان گستر لایزال
بین سوی این بنده کمترین
که دارم به درگاه توده سوال
اول اینک بخشای و دستم بگیر
مکن زیر پای کسان پایمال
دوم حاجت این است ای کارساز
کن از افسرده گی فقرم آسوده حال
سوم حب خود حب احباب خود
بکن روزی ام در جهان ماه و سال
چهارم مکن پیرو دیو دون
به پنجم میفزا ز طاعت ملال
ششم چون بیاید زمان ممات
شهادت نما روزی ام در مقال
به هفتم در آن لحظه ایمان من
نگهدار از شر شیطان ضال
به هشتم چو در گور سازم مقام
مکن سخت زان هر دو بامن سوال
نهم نامه دگردهم از صراط
ازان رفتن این راه را از شمال



غزلیات خادم خوری





غزلیات فادوم غوری



الهی به درگاہت ای پادشاہ
مناجات این است برکل حال
اگر گاہی بدخدمتی کردہ ام
به حقت میسازی عفو آن فعال
به محشر مدرپردہ خادمی
به حق محمد واصحاب و آل

غزل شماره ۹۱

خاص درگاه خدا یا غوث الاعظم، السلام
نسل پاک مصطفی یا غوث الاعظم، السلام
مظہر اسرار رحمان، محور انوار فیض
راہ دان ورہنما یا غوث الاعظم، السلام
بلبل باغ طریقت شاہبازاوج شرع
از جناب کبریا یا غوث الاعظم، السلام
شاہ جیلانی و آن عرش معلاجای تو
پابہ دوش اولیا یا غوث الاعظم، السلام
سرو باغ مصطفی و نور چشم مرتضی
مقتدا و مجتبی یا غوث الاعظم، السلام
وَرْدِ بُسْتَانِ حَسَنِ ابْنِ نَخَسْتِینِ بَتُولِ
نایب خیر الوری یا غوث الاعظم، السلام

برمجبان دستگیر و در بلا فریاد رس

شافی رنج و عنا یا غوث الاعظم، السلام

عالمی از وصف ذات و از صفات عاجزند

من کجا و صفت کجا یا غوث الاعظم، السلام

خادمی از خادمان دوستان حضرتت

اوفتاده بینوا یا غوث الاعظم، السلام

غزلیات خادم غوری

قاصدا! شو و نامهٔ خادم ۱
برسان بر خلیفه ابوالقاسم ۲
که نیم غافل ای برادر من
از دعا و سلام تو دایم
می نسجند در ولایت ما
به دو جو قدر شاعر و عالم
آفرین خدای باد به تو
ذات از فتنهٔ جهان سالم
که نمودی تو یاد شاعر عصر
کوست بر نفس خویشتن ظالم
نسل خاندان گان والائی
جدّ و بابت به سروری قایم
از قدم شما نبود تهی
بزم سلطان و عامل و حاکم
راست چون بعضی قوم سلطانیار ۳
می ندیده بخواب خود نایم
نام نیکان و قصر شاهانرا



۱. در نسخهٔ ج: قاصدا از شوق نامهٔ خادم. در نسخهٔ ب: قاصدا شوق نامهٔ خادم
۲. خلیفه ابوالقاسم ازدوستان خادم بوده که با فرستادن نامهٔ دوستانه خواهش کتاب سیر را نموده و ناظم بجوابش نوشته که بعد از شیرازه بندی میفرستم.
۳. سلطانیار طایفهٔ از قوم محمودی فیروزکوهی است که در جنوب و شرق چغچران زیست دارند و از خوانین مشهورشان فتح الله بیگ و فرزندش عبدالقرار بیگ و محمد جان سردار بوده اند.



غزلیات خادم غوری



نکند منهدم ید هادم
یوسف آورد نامه ات بر من
بر سلامت علیک از خادم
از کتاب سیر که بنوشتی
نیست شیرازه بند اوقایم
باد محفوظ نظم من تاحشر
از شرور ملامت لایم
میفرستم اگر تمام شود
مختصر شد ز خادم ناظم

بُود بهتر که از آمد شد اغیار در بندم
 چونتوانم که از برستن اشعار در بندم ۱
 گشایم چشم و حیران جمال شاهی باشم
 مقیم خانه دل باشم از هر دار در بندم
 جهان بیدوست زندان است خون دل خورم زین پس ۲
 نشینم بینوا زین کلبه خونخوار در بندم
 به یاد وصلِ یوسف طلعتی زین هفت در خانه ۳
 اگر مردم یک از غیرت زلیخا وارد در بندم
 به عشق او جنون وضع مرا دیوانه میخوانند
 خرد گراین بود از مردم هشیار در بندم
 تماشای چمن بی دیدن گل کلفتی دارد
 به یاد لاله دل خون سازم از گلزار در بندم
 به ذکر یار و تنهائی هم از خود عالمی دارد
 در آن عالم شوم مشغول و ذکر یار در بندم
 جنون را پیشه سازم خنده بازار جهان گردم
 بگیرم دامن کهسار و از بازار در بندم
 گشایم مصحفی چون روی او خواب گران تا کی
 چو شمع از خویشتن تا صبحدم بیدار در بندم ۴

۱. در نسخه ب: چونتوانم که از برستن اغیار در بندم

۲. در نسخه ج: جهان بیدوست زندان دلست خون میخورم اما

۳. در نسخه ج: بیاد وصل یوسف طلعتی زین هفت بندخانه

۴. در نسخه ج: چو شمع از خویشتن با صبحدم بیدار در بندم

شوم زین ماتم آباد تکلف خادما بیرون
روم درملک عجز، ازخانه پندار دربندم

غزل شماره ۹۴

ربودی طاقتم ای یار کم کم
نهادی بردلم صدخار کم کم
زدی تیری زابروی کمندت
به جان عاشق بیمار کم کم
فزودی آتشی برقلب مسکین
ازان زنگ وازان رخسار کم کم
قدم بگذار بربالای چشمم
تسلّی کن دل افکار کم کم
مزن نوکِ ستان برسینه من
مشو درطاعت اغیار کم کم
مداوا کن دل عشاق هر دم
به نورجلوه رخسار کم کم
برای خاطر زارپریشان
نمایان کن رخ گلنار کم کم
نماروشن تواین چشم پرآبم
از آن روی واز آن رخسار کم کم
چه باشد گربخوانی خادمی را
زلطف خودبدان دربار کم کم



میدمد بوئی نمیدانم کدامین بوست این
 بوی یارست اینکه می آید زسوی دوست این ۱
 جان چوبویش بشنود بر خود بدرد پیرهن
 روح پاکست این نمیگنجد درون پوستین ۲
 این چه نورست آن که جان چون ذره سرگردان اوست
 آفتاب این نورکی دارد جمال اوست این
 بوی دلدارست من دامن نه دیگر بوی ها ۳
 کشوریاست نه فردوس ونه هرکوست این
 این نه بوی مشک نرباغ ارم نه دشت چین ۴
 نه ز صحرای ختن نه نافع آهوست این
 این نه از گل نه زبلبل نه زبستان امیر
 نه زریحان نه زسنبل عطر آن گیسوست این
 این نه دریا هست اندر ماتم سلطان دین
 اشک چشم عاشقان است ونه آب جوست این ۵
 آب چشم اندر غم فخر جهان ریزان برو
 کت به محشر بر در آنشاه آبروست این



۱. در نسخه ج: بوی عشقست اینکه می آید زسوی دوست این
۲. در نسخه ج: روح پاکست این نمیگنجد درون پوست این
۳. در نسخه ب: بوی دلدارست من دامن نه دیگر بوست این
۴. در نسخه ج: این نه بوی مشک بهار باغ ارم نه دشت چین
۵. این بیت در نسخه ج نیست

حال زار من نه ازرنجست میداند خدا

زاشتیاق مدحت وفکر حبیب اوست این ۱

تازسه بیت زاول اشعارتضمین است وبس ۲

نالۀ گربشنوی نالم که ماراخوست این

نظم خادم لطف یزدان است و فیضان کمال

نه زخواندن نه زعقل وقوت بازوست این

این کتاب خادمی نعت رسول است وسیر

نی بود شهنامه، نه شهرت، نه گفت وگوست این ۳



۱. در نسخه ج: زاشتیاق مدحت فکر حبیب اوست این

۲. در نسخه ب: قافیه بیت از نخست اشعار تضمین است وبس. در نسخه ج: تا سه بیت از نخست اشعار تضمین

است وبس

۳. در نسخه ج: نه بود شهنامه و نه شهرت گفتگوست این

غزل شماره ۹۶

حال زاربلبل ای پیک سحر باگل رسان
پس کرم کن بوی گل بابلبل بیدل رسان ۱
کاکل شوخی مرزیشان پریشان کرده است ۲
ای خدا دست مرا باری به آن کاکل رسان
سنبلین زلفش مرابی بوی وبرهم ساخته
ای صبا چون حلقه ام بر جعد آن سنبل رسان
ماهمه جزویم بحر رحمت کل ای کریم
از کرم اجزای بی مقدار را باگل رسان
ناقه میل مرا دل میکشد سوی چراس ۳
ساربان ازمن سلامی با سلیمان قل رسان
نیکی اش راکن گران بادشمنان جرمش سبک
همچو برق اورا به جنت از صراط پُل رسان
مانده ام یارب پیاده شهسواران رفته اند
دست خادم با رکاب صاحب دلدل رسان



۱. در نسخه ج: بوی گل را با دماغ خسته بلبل رسان

۲. در نسخه ج: کاکل شوخ مرا زینسان پریشان کرده است

۳. چراس نام قریه ایست در مرغاب غور

یاد داشت: این غزل در نسخه ب نیست

غزل شماره ۹۷

ای صاحب مخموری ام برساقی مستان رسان
وقت گل شد باده گلرنگ تا، بستان رسان
ازنوا صدپرده خواندم گرچه گل پروا نکرد
رمزاستغناى گل بابلبل خوشخوان رسان
پرگشا تاجانب جنداک روبا آن جوان
یعنی عرضم باخلیفه دین محمدجان رسان ۱
عمرتوبادا درازو فضل واقبالت مزید
تاتوانی اهل احسان را جزا احسان رسان
یاد اودارم بگومرغ صبا یادش بخیر
اوچومرغ ازما، رمد تسلیم بی پایان رسان
ای خدا این نونهای تازه کاصلش هست پاک
سبزه زارفرع اوتاگنبد گردان رسان ۲
سرگران بود اوزحسن نظم من قیمت نیافت
ای کریم ازخوانِ فضلِت مزدِ من ارزان رسان
اوسلامم میرساند گاه ازروی لطف
ازمن اورا ای قلم تسلیم دوچندان رسان
من گدای کوی عشقم یارب ای علام غیب
حالِ خادمِ باشهنشاه سکندرشان رسان

۱. جنداک نام قریه مشهور درمرغاب غورمحل نشیمن خلیفه دین محمد جان بوده است.

۲. درنسخه های ب و ج: سبزه وارفرع اوتاگنبد گردان رسان

چراغِ رخی ز لطفِ خدا بنمود سحر نظاره به من
 که امروز قبول کنم به جان و بدل قبول حسن
 که است و بود کلامِ خدا که به ارث رسیده بعد نبی
 به سه فرقه گزیده کسان همه به سوره فاطرست علن
 قدیم ازل به غیر خلیل زدروغ بری ز عیب جدا
 چو آب بقا به عین خضر چو روح ابد به چشمه تن
 چه لطف بود که نور خدا ز رحمتی عالمین بر ما
 به عالم کل به جمله صفا گرفت و مدام آنس وطن
 خطش رگ جان و نقط چو دل مئه نوز برج وفا
 چو مشک به بویه شهر ختن چو دُر ز سخن به ملک عدن
 به عاشق خویش در همه جا به مخلصی محض در لب دل
 به خلوت خاص داده همی شراب ز لب شکر دهن
 به دور رخس بطرف چمن نهفته ز خود بلا بل و گل
 سرودیکی جمال دگر فگنده ز کف پیاله سمن
 چه باغ بود که یار درو نشسته گل و پیاله به کف
 تو خدام میگسار بر آو و در آی و پردر آن چمن به چمن

این غزل در نسخه های ب و ج نبود از دال گرفته شد.



غزلیات خادم غوری





غزلیات خادم غوری

محمّدا تو سلام و ثنا برای امین ۱
 رسان که نیست امینی ز ماسوای امین ۲
 عزیزمن بشنو نیست مدعا کوتاه
 به اقربا بجز از خیر مدعای امین
 به عرصه گاه محبت که نیست پایانش
 دل است سخت گرفتار هوی و های امین
 چه جای دل که چو صید ضعیف گردن جان
 کمند عشق کشید است در ولای امین
 برو ز واقعه کز جانش باد واقعه دور
 به آنچه دسترس آید کنم فدای امین
 خدا گواست که در بزم میشود حاصل
 ضیاً چشم من از روی دلگشای امین ۳
 ز ناز حسن اگر چه برای من نرود
 مراست عهد که من میروم برای امین
 حدیث الفت او بامن حزین ایدل
 دل شکسته من داند و خدای امین
 چو مرغ یار طلب خادمی ز دامن خاک
 گشاده بال و پر خویش در هوای امین

۱. این امین پسر ملا رستم مذهب است که در جای دیگری با لقب (جوان خرد مند و بس با ادب) یاد کرده است. ملا رستم مذهب شاعری بوده از ولسوالی چهار صده که کتاب هفده غزوات را نظم کرده و خادم آن کتاب را از محمد امین گرفته و باخط خودش استنساخ کرده است.
 ۲. در نسخه ج: رسان که نیست امینی ز ماسوای امین
 ۳. این بیت در نسخه ج نیست.

غزل شماره ۱۰۰

ای زرویت باغ فردوس علی رارنگ و بو ۱
وی زبویت روضه صفا را آبرو
مؤمنان سرمست دریا زار الله اشتری
نقد جان در دست همت آمدند از چهار سو ۲
عمر صرف غفلتم شد نیستم راه گریز
جز در قُل یا عبادِی الذین اَسرفوا
کرده ام بر نفس خود اسراف و می آرم پناه
بر حصار استوار عالی لا تقنطوا
هست دریا های رحمت بیکران و بی کنار
میکنند یک قطره دفترهای عصیان شستشو
چاکهای دامن دل های امت را به حشر
می نماید از کرم خیاط آمرزش رفو
از چنین بحر شفاعت بهر حق یا مصطفی ۳
بیش ازین مگذار چون من تشنه را خالی سبو
ای توانگر مفلسان را رحمتی کن زانکه گفت
حق به قرآن: کُن تَالُوا الْبِرْحَتِّی تَنْفِقُوا
خادما تازنده ای بی نعت پیغمبر مباش
چون شفاعت داری از وی روز محشر آرزو



۱. در نسخه های ب و ج: ای زرویت باغ فردوس برین را رنگ و بو

۲. در نسخه ب: نقد جان در دست همت آمده از چهار سو

۳. در نسخه های ب و ج: از چنین بحر شفاعت از کرم یا مصطفی

غزل شماره ۱۰۱



غزلیات خادم غوری



133

شاهی که پناه عالم است او ۱
سازنده جانِ آدم است او
سلطان وجود جمله اشیاء
زینت گرروی خاتم است او
بی چون و چرا منزله ازعیب
وز جمله خطا فراهم است او
آنست که بی پدر بر آورد
دارنده پورمریم اوست او
گرمرده زدم حیات میداد
چون مینگرم همان دم است او
برصاحب دل مدام ایدوست
نزدیک وانیس وهمدم است او ۲
باشی به وصال غم گرفتار
هم میر وصال وهم غم است او
خادم توزیار جام بستان ۳
هم کوثر و آب زمزم است او

۱. در نسخه های ب و ج: شاه که پناه عالم است او

۲. در نسخه های ب و ج: نزدیک ومونس وهمدم است او

۳. در نسخه ج: خادم توجام یاربستان - بهتر ز آب زمزم است او

در نسخه ب: خادم توجام زیار بستان - به زکوثر و آب زمزم است اوس

غزل شماره ۱۰۲

ای عاشق اندر عشق گل مردانه شو مردانه شو
ای بلبل اندر بوی گل مستانه شو مستانه شو
از قول مولانا چنین مولا جلال الحق ودین
تضمین کنم بیتی متین فرزانه شو فرزانه شو
(بنواخت نورمصطفی آن اُستینِ حنانه را)
کمر ز چوبی نیستی حنانه شو حنانه شو
بر نسبت خیرالبشر تو آدم او شاخ شجر
بر داغش ای خاکت به سرافسانه شو افسانه شو
جز ناله در بازار یار قیمت ندارد یاریار
از عقل باشد عاریار دیوانه شو دیوانه شو
بر قلب ویران روز و شب میسوز باین تاب و تب
گنجیست در ویران طلب ویرانه شو ویرانه شو
بر تیر افغان شو هدف گنجی بجو هم چون صدف
رنجی بکش شو معتکف دُر دانه شو دُر دانه شو
باداغ ها چون لاله ها با آه ها چون ناله ها
با اشک ها چون ژاله ها هم خانه شو هم خانه شو

غزلیات خادم غوری

۱. در نسخه ج: بنواخت نورمصطفی از آستین حنانه را- این بیت در نسخه ج بعد از بیت بعدی یعنی (بر نسبت خیرالبشر...) آمده

سرمایه داری یک نفس بگذرز سودای هوس

درکوی آن فریادرس جانانه شو جانانه شو ۲

برنفس سگ زن پشت پا در بحر غم کن آشنا ۳

جز خویش وازیک آشنا بیگانه شوی بیگانه شو

تایارت آید درکنار پرسد ترا از حال زار

گوید که تادار القرار شادانه شو شادانه شو

خادم نشد کار دگر ذکر تو شد خیر البشر

برخیز و بر نظم سیر مردانه شو مردانه شو



غزلیت خادم غوری



۱. در نسخه ج: با اشک ها چون ژاله ها همخوانه شو همخوانه شو

۲. در نسخه ج: درکوه آن فریاد رس جانانه شو جانانه شو

۳. در نسخه ج: برنفس سگ زن پاشنا در بحر غم کن آشنا

غزل شماره ۱۰۳

ای قلب و جان بنده مسکین فدای تو
جانم بسوخت از اثر عشوه های تو
صد آفرین به خط خوبت یا ابوالحسن ۱
ایزد دهاد درد و جهان مدعای تو
من آمدم ز جانب کوه پایه ها به سیر
الله حمد ... ۲ القای تو
این نطفه امام زمان سبط مصطفی
حق داند، اهل فضل و خرد نیز رای تو
لا یعلم العوام ... ۳
قد اعلم الذی خلق انت الایای تو
روحی فدای حضرت سید حسین ۴ که زوست
این بخشش کمال و طریقت برای تو
خادم لقب غلام مقیم علی الجبال
دارد امید عاطفت جان فزای تو

غزلیات خادم غوری

۱ ابوالحسن شناخته نشد

۲ خوانده نشد

۳ خوانده نشد

۴ شناخته نشد

نوت: این غزل صرف در نسخه (د) موجود است.



غزلیات خادم غوری

میل چمن ندارد هر کس که یار دیده
 با گل چه کار دارد هر گل‌عذار دیده
 از سرو باشد آزاد در عشق پای در گل
 عاشق که سرو قدی بر جویبار دیده
 از لاله دل پراز خون از غنچه تنگ خاطر
 هر کس دهان و روی چون نوبهار دیده
 نقش و نگار دنیا خطاً فریب خوانده
 مردی که داغ هجر رنگین نگار دیده
 بعد از وفاتم ای جان بر تربتم گذر کن
 تاجشم و روت بینم با صد هزار دیده
 ای شهسوار ازین دشت آهسته ران و هشدار
 کاین چشم پاره میدان لک ها سوار دیده ۱
 چابک سوار یاران زینجا چو باد رانندند
 دردا ندید از ایشان غیر از غبار دیده
 از بیقراری دل میدان که عاشقم من
 دیدی که کس ز عاشق صبر و قرار دیده؟
 در کار و بار خادم از کس مرنج و خوش رو
 در کار شه نترسد مردان کار دیده ۲

۱. در نسخه ج: کاین چشم درین ره لک ها سوار دیده

۲. نسخه (ج): از کار شه نترسد مردان کار دیده

ضعیف و خسته به درگاهت آمدم ای شاه
نه خدمتی به من ناتوان نه توشه راه
گنه به دوش، ندامت به دل، روان بر لب
سفر دراز و خجالت قرین خطر همراه ۱
قدی ز غصه دو تاوسری زغم درپیش
رفیق گریه وزاری، ندیم ناله وآه
دوپای مانده ز رفتن دودست مانده ز کار
دو چشم چشمه طوفان دورخ نزار چو کاه
زلطف تست که فرموده ای که پرسازد ۲
به مفلسان نظر لطف خویش صاحب جاه
در آسمان وزمین دیده مه و خورشید
ندیده مفلسی چون من، کریم چون تواله
نظر به رحمت بی منتهای تو باشد
ازین زیاده گناه و زیاده شرح گناه
دو کون معصیت و جرم میتوان بخشی
ز چشم رحمت و غفران ز مابه نیم نگاه
بین خرابی احوال، ببخش خادم را ۳
به حق اشهد ان لا اله الا الله

غزلیات خادم نوری

۱. در نسخه ج: سفر دراز و خجالت قرین و خطر همراه
۲. ز لطف عام تو فرموده ای که همیدارد. در نسخه ب: ز لطف عام تو فرموده که بر سازد
۳. در نسخه ج: بین خرابی احوال بخش خادم را



غزلیات خادم غوری



خانه شاه رسل سلطان جنت مسکنه ۱

بودطاقش چارستون ودود رویک روزنه

عارفان گفتند: ارمعنی زحق داری امید ۲

خادمی هم ازشفاعت شئ صاحب بنه

شاعران خام طبع ویاوه گودیدم بسی

مینویسند وبخوانند نکته ها ناممکنه ۳

نعت احمدرا غلط بنوشته اندوخوانده اند

آه و واویلا زدست شاعران این سنه

کوفقیروعبدی وآن شاعران هم نشین

خادمی مانده به میدان مبارزیک تنه

من نوشتم اخوی ام ملا مراد ازبهرتو

خادمی برطالبان لاف محبت میزنه

خادمی را بردعای خیرهرکس یادکرد

ازخدابادش هزاران مرحبا واحسنه

۱. درنسخه ج: خانه شاه رسول سلطان جنت مسکنه

۲. درنسخه ج: عارفان گفتند ارمعنی زحق داری امید

۳. درنسخه های ب و ج: مینویسند می بخوانند نکته ها ناممکنه

یاد داشت: بیت اول درنسخه ب نیست

غزل شماره ۱۰۷

ای خواجه زین شکسته دلان تا چه دیده ای
کزما رمیده جای دگر آرمیده ای
شناختیم قدر تو ای سایه خدا
ز آن روی سایه از سر ما وا کشیده ای
این تنگنای فرش چو در خورد تو نبود ۱
مسکن فراز عرش معلی گزیده ای
تومرغ آشیانه قدسی غریب نیست ۲
چون بازا زین قفس سوی گلشن پریده ای ۳
در کام جان تشنه لبان جرعه بریز
زان خمربی خمار که از حق چشیده ای
روح الهی به جهان دم دمیده ای ۴
بر نعمت حیات ابد پروریده ای
آخر ز خاکدان جهان ای نسیم خلد
اندر ریاض روضه رضوان وزیده ای
رفتگی و خیل امت خود ای شه رسل
بردست هجر و کشور غم بسپریده ای ۵



۱. در نسخه ج: این تنگنای خاک چو در خورد تو نبود. در نسخه ب: این تنگنای خاک چو در خورد تو نبود
۲. در نسخه های ب و ج: تومرغ آشیان قدسی قریب نیست
۳. در نسخه های ب و ج: چون باد ازین قفس سوی گلشن پریده ای
۴. در نسخه ج: روح الهی به هردو جهان دمیده شد. در نسخه ب: روح الهی و بهر دو جهان دردمیده
۵. در نسخه ج: بردست هجر، کشور غم بسپریده ای

از کوه بارفرقت دیگر کست چه غم ۱؟

چون بارهجر همچو خودی راندیده ای
نی نی غم معاصی امت خوری هنوز
با آنکه خود ز بارمعاصی جریده ای
ای شهسوار عرصهٔ قرب ربویت
از پاشکسته گان عجب دل خلیده ای
بی لشکروسپاه، لوای پیمبری ۲
تا پیشگاه جنت اعلا رسیده ای
بودی هزارسال غزال ریاض خلد
در گلشنی رسیده ای کانجا جریده ای ۳
از دست عاجزان چه برآید بغیر این
سویت درودی وبه ثنایت قصیده ای
خادم بنال بهر پیمبر به چشم تر
اشکی اگر مژه به هم آری چکیده ای
ز آغاز پنج بیت به تضمین کشیده ام
این خوی خادم است مگر کم شنیده ای



غزلیات خادم غوری



۱. در نسخهٔ ج: از کوه بارفرقت دیگر گسست چه غم

۲. بی لشکر و سپاه و لوای پیغمبری

۳. با گلشنی رسیده کانجا چریده ای

غزل شماره ۱۰۸

ناگهان آورد برخادم شتابان نامه ای
یک سلیمان نام چون مرغ سلیمان نامه ای
گفتمش این نامه نامی بگواز کیست؟ گفت:
هست از ملای مؤمن ای مسلمان نامه ای
برگشادم باز خواندم بودهرسطرش مرا
دسته دسته همچو سنبل نیک پیچان نامه ای
بودمضمونش پس از شرح دعاها و سلام
بهرتاکیدبرک پرعهد و پیمان نامه ای
ای برادر میشود تیاراگر خواهد خدا
دردشش درمان نسازد لیک درمان نامه ای
گفته ای تاوان کنم گر خوب ننماید مرا
من نخواندم این چنین تا حال تاوان نامه ای
خودغلط گفتم کسی را گرمحبت صادق است
بهتراست از صد درم ازسوی اخوان نامه ای
بلبل شوریده را درموسم گل مژده هاست
گرنویسد باغبان ازجوش بستان نامه ای
سال و ماه و روز و شب باشد به راه انتظار
چشم خادم تارسد از نزد جانان نامه ای





هر که که یادی از گل رعنا کند کسی
 جادارد اینکه دیده چودریا کند کسی
 از رنگ زرد پرس غم عشق کاندران ۱
 حاجت ندارد آنکه هویدا کند کسی
 در دیست ناعلاج غم عشق کاندران
 گردد فزون اگر چه مداوا کند کسی
 گریگردد شبی بدل کس خیال دوست
 صدسوزوناله در شب یلدا کند کسی ۲
 محمل چنان براند روان ساربان نماند ۳
 تاپای بوس ناقه لیلا کند کسی
 زد سرو لاف قد رسا وبه لاله گفت ۴
 این حرف کی رواست که بالا کند کسی
 شک نیست کوبه کلبه عشاق بگذرد
 این خانه گرز غیر مصفا کند کسی
 ای باد صبح، گردی ازان رهگذریار
 تازان دوی دیده اعما کند کسی
 امروز نقد وصل که روزی شود اگر ۵
 خادم نه صبرنسیه فردا کند کسی

۱. در نسخه ج: از رنگ زرد پرس غم عشق کاندرون
۲. این بیت در نسخه ج نیست
۳. در نسخه ج: محمل چنان براند ساربان روان نماند
۴. در نسخه های ب و ج: زد سرو لاف آن قد بالا و لاله گفت
۵. در نسخه های ب و ج: امروزه نقد وصالی روزی شود اگر

غزل شماره ۱۱۰

مه من اگریه برم شبی توزباب مهردرآمدی
همه ظلمت شب بیکسی زجمال توبه سرآمدی
توئی محض مظهرذات حق، توئی اول همه ما خلق
عجب آخرازدر کبریا تو بصورت بشرآمدی ۱
توذکای روزبدایتی توچراغ شام غوایتی
به سپهر صنع دوآیتی چوسپیده دم سحرآمدی ۲
توئی آفتاب جهان فروز وفانواز ونفاق سوز
شده روشنی همه جا چوروز توبه ماه واخترآمدی ۳
شبی همچو غنچه شگفته ای بریار رفته نخفته ای
به کمال چوماه رفته ای به جمال چون قمرآمدی ۴
توئی رحمت همه عالمین توئی مهدی صف آخرین
توئی هادی همه اهل دین چه شد که به این خبرآمدی ۵

۱. در نسخه ج: توئی مظهر ذات حق توئی اول از همه ما خلق عجب آخراز حرم کبریا تو بصورت بشرآمدی

اما در نسخه ب چنین است: توئی مظهر ذات حق توئی اولی از همه ما خلق

۲. در نسخه ج: توذکای روز بدایتی توچراغ صبح هدایتی - به سپهر صنع روایتی چوسپیده دم سحرآمدی

۳. در نسخه ج: شده روشن همه جا که توبه ماه واختر آمدی

اما در نسخه ب چنین است: شده روشن همه جا چو روز توچوماه واخترآمدی

۴. در نسخه ج: به کمال چوماه رفته ای به جمال چو قمرآمدی

۵. در نسخه ج: توئی رحمت همه عالمین توئی مهدی آخرین توئی هادی اهل دین چه شد که به این خبرآمدی

توبالشکر ظفر علم زحریم عرش نشان حرم

به حمایت دوجهان قدم بنهاده ای بدرآمدی ۱

به پذیره توزبحر و بر دوجهانی بسته به جان کمر

چه مجال پای و چه جای سر همه جا به سر بصر آمدی ۲

زهی خادما که به نام اوسپرم روان به مقام او

شنوم به گوش پیام او که خوش آی کز سفر آمدی ۳

غزلیات خادم غوری

۱. در نسخه های ب و ج: توبه لشکر ظفر علم زحریم عرش نشان حرم به حمایت دوجهان قدم نهاده بدرآمدی

۲. در نسخه های ب و ج: به پذیرای توزبحر و بر دوجهان به جان بسته کمر

۳. در نسخه ج: زهی خادما به نام اوسپارم روان به مقام او شنوم بگوش پیام او که خوشا تو کز سفر آمدی
اما در نسخه ب چنین است: زهی خادما به نام اوسپارم روان به مقام او شنوم بگوش پیام او که خوشاکز سفر آمدی

غزل شماره

تو آن شهی که دردو جهان کرده سروری

بربام عرش برده لوای پیمبری

توشاه وما سپاه بین کز فراق تو

بی شاه چون بود به جهان حال لشکری ۱

بیچارگان کنون به که آرند التجا

درماندگان دگرز که خواهند یاوری ۲

ای ازدو کون برده به توفیق داوری ۳

بر تخت سر بلندی واورنگ برتری ۴

از رفعت تو پست بود بر خدا قسم

نُه طاق و نُه رواق و نُه اطاق اخضری ۵

ثقل نبوت ات چو بدوش فلک رسید

بالله که گشت طارم فیروزه چنبری

چشم مه وستاره بود باز تا ابد

تاهم شبی به دیده شان راه بسپری ۶

از تیغ کفر سوز تو تا حشر میرسد

بر گوش هاتزلزل حصار خیبری

شد باد و خاک و آتش و آب از تو در وجود

ای نور پاک خلق شده از چه عنصری



غزلیات خادم غوری



۱. در نسخه های ج و ب: بی شاه چون بود احوال لشکری
۲. در نسخه های ج و ب: درماندگان زکه خواهند یار و یاوری
۳. در نسخه های ج و ب: ای ازدو کون برده به توفیق داد را
۴. در نسخه های ج و ب: برتر بسر بندی و اورنگ افسری
۵. در نسخه های ج و ب: نُه طاق و نُه رواق ازین چرخ اخضری
۶. در نسخه های ج و ب: تاهم شبی بدیده شان راه بسر بری

از عیب و رجس کیست مطهر به قول حق

جزاهل بیت تو، چه رسول مطهری ۱

آندم که بگذریم ز عالم به امر حق

ای شاه از شفاعت مابازنگذری

تضمین ز سر سه بیت بود شاه را چو تاج

دُرّی بود به کار سزاوار گوهری ۲

خادم به یاد فخر رسالت چوپیر چرخ

محزون نشین و اشک بیفشان و خون گری ۳



۱. در نسخه های ب و ج: از عیب و رجس کیست مطهر بقول حق جزاهل و بیت تو چه رسول مطهری

۲. در نسخه ج این بیت نیست اما در نسخه ب:

کس را توان کجاست که مدحت کند ادا دُرّی بود به کار سزاوار گوهری

۳. در نسخه های ب و ج: محزون نشین و اشک بیفشان چو گوهری

سحرآمدم به کویت به شکاررفته بودی
تو که سگ نبرده بودی به چه کاررفته بودی
اگرم به خود نبردی شئه من چه کارکردی
زسگ رکاب گردی که به عاررفته بودی ۱
چه بود ازین زیاده که هزارشاهزاده
به جلو ترا پیاده توسوار رفته بودی
صف قدس و قلب ساقه به جناحت آوریدند
زیمین چو بوق رستی زیسار رفته بودی
تو که دوش ره بریدی به مراد دل رسیدی ۲
به سگان چه آوریدی بریاررفته بودی
سحراشمیم مویت ز عذارمشک بویت
خبرتوفاش کرده به تزاررفته بودی
ز خدنگ چشم مستت دل خسته کرد فریاد
که شراب خورده بودی به خماررفته بودی
چوبمیرم از فراق گذری به خاکم آنگاه
بزیارت غریبی به مزاررفته بودی
عجب است از توشاهی که بخواب حسرت آن شب
برقیب مایل از من به کناررفته بودی
زی تو میدویدم قد دلکش تو دیدم
چوز خود به خود رسیدم تونگاررفته بودی



غزلیات خادم غوری

۱. در نسخه های ج و ب: زسگ رکاب گردی که به غار رفته بودی

۲. در نسخه های ج و ب: تو که دوش رفته بودی به مراد دل رسیدی



غزلیات خادم غوری

به بیاض کاغذ ازل چه لعاب صرف کردم ۱
که برای عنکبوتی سوی غار رفته بودی
چه خوش آنزمان که خادم به فراق دل بکویت ۲
صلوات گفته بودی ز دیار رفته بودی ۳
زدل اشک خون فشاندی نغمات عشق خواندی ۴
سوی منبر توراندی ز دیار رفته بودی ۵
به رُخ غبار آلود به حریم خاک پاکت ۶
چو تراب سجده کردی چو غبار رفته بودی
دل از فراق خون شد که همی به یار میگفت
سحر آمدم به کویت به شکار رفته بودی

۱. در نسخه های ج و ب: به بیاض کاغذ ازل چو لعاب صرف کردم
۲. در نسخه ج: چو خوش آنزمان که خادم به فراق دل بکویت. در نسخه ب: چه خوش آنزمان که بفرق دل بکویت
۳. در نسخه ب: صلوات گفته گشتی ز دیار رفته بودی
۴. در نسخه های ب و ج: زدل اشک خون فشاندی سوی منبر توراندی
۵. در نسخه های ب و ج: نغمات عشق خواندی زقرار رفته بودی
۶. در نسخه ج: به رخ غبار آلود به حریم خاک پایت

ایا نسیم سحرگه زفیض لم یزلی
که در پیام غریبان چه پیک بی بدلی

رسان به روضه مولای ما کمال الدین
سلام من که بود مهربان خفی و جلی

ابا خلیفه محمد که همچو دُرّ یتیم
زنسل اوست ووی ازنسل پاک گندم علی ۱

ایا زحال مُحَبِّ شکسته میدانی
توئی خلیفه به جای بسی تقی و ولی

یکی شنو که مرا نیست در تمام هرات
به جز پناه الهی معاون و محلی

خوش است عرصه وقت و سوار توسن بخت
که تا عنان کرم از کف همم نهلی ۲

یکی برای غریبان در شفاعت زن
به حق بنال که اغفرلنا واغفرلی



۱. در نسخه ج: زنسل پاک وی است او زنسل گندم علی

۲. در نسخه ج: که تا عنان کرم از کف همم نگسلی

چو خُلُقِ تست عطارِ مثالِ دایم باد

به هفت پرده زنجست سلامت زحلی ۱

که گفته اند: نکوئی کن وبه آب انداز ۲

که تا به حشربابی زنیکوئی سجلی

که دردعا و ثنای شما همخوانند

به هر زمانه زخادم کتابی و غزلی



۱. در نسخه ج: به هفت پرده زنجست به ازین مثلی

۲. در نسخه های ب و ج: به عوض این مصرع آمده است: خط خط زیبای ختائیان رد کن

ندارد مشک و عنبر ناف آهوی
همه آنها به مثل یارمن بوی
جلالی گرچه وصف یار کرده
نباشد مثل یار من سیاه موی*
کسی هم جنس یارم در جهان نیست
نه باصورت نه باقامت نه باخوی
هر آنکس کوبدیده یارمارا
بدل دارد زداغ او هیا هوی
منم هرروز بادردش گرفتار
زدنیا تا به عقبی در تکاپوی
ز بعد مرگ خود آرمان ندارم
بیاید در مزارم آن پریروی
ریوده طاقت و صبروقرارم
به هرنازوبه هر عشوی به هرسوی
تمام حور و غلامان رایبارند
برابر کی کنم باتار یک موی
همه ارمان خادم وصف یار است
نشد اتمام آخر یک سر موی



۱. در نسخه ج: هر آنکس کوبدیده است او یار مارا
*این بیت صرف در نسخه ج موجود بود به گمان غالب از خادم نیست

یاد آوری لازم:

اواخر خزان ۱۳۹۰ که کارتایپ این مجموعه تکمیل شده بود و میخواستیم به همکاری دوستان کار صفحه آرایی آن را شروع نمایم با یکی از نوادگان خادم درهرات ملاقات نمودم.

او که کار چاپ جلد اول سیر منظوم خادم را در مطبعه اسلامی هرات زیر نظر داشت عالمی است روشن ضمیر و فقیری است سخت پرتلاش و علاقه مند شعروادب.

سالهاست در پی جمع آوری اشعار خادم است و سخت شیفته نشر و پخش آثارش. او جلد اول سیر منظوم را بنام اسرار التوحید ازوجه شخصی خود چاپ نموده است.

او از کار این مجموعه خبر شده بود، برایم وعده داد که چون به غوربرسم مجموعه دیگری از غزلیات خادم را دارم، آنچه در نسخه حاضر نیست جهت ثبت به هرات میفرستم. بعد از اینکه به ولایت غور رفت در کوتاه ترین مدت دفترچه ای حاوی چند غزل و پاره ای از نگارشات دیگر همراه زندگی نامه خویش به من فرستاد. غزلیات فرستاده شده اش را بنام نسخه دال ثبت کردم و چون در این راه زحماتی کشیده بود خلص سوانح اش را نیز آوردم تا یادی درخور آن مرد بلند همت شود:

محترم ابونقیب الله مولوی نورالله نحیف فرزند محمدالله ولد محمود فرزند میرزا غلام محی الدین خادم در سال ۱۳۵۲ ه.ش در یک خانواده متدین در قریه جر چغور مربوط چغچران مرکز ولایت غور بدنیا آمد. پدر جناب



مولوی صاحب در سال ۱۳۶۲ داعی اجل را لبیک گفته و ایشان بعد از فوت پدر مشقت های زیادی را متحمل شده اند.

محترم مولوی نحیف از سال ۱۳۶۹ به فکر جمع آوری آثار جلد خود خادم شده و شخصی بنام ملا عبدالرووف الندری اولین مجموعه اشعار خادم را که از مناطق مربوط قوم زهّ رضا آورده بود بدست ایشان داده و در مدتی که نزد پیر طریقت غورجناب مرحوم خلیفه صاحب ملا حیدر به سر می برده شخصی بنام میرزا محمد امین ولد عبدالؤمن را به کتابت اشعار خادم مؤظف نموده و یک مجموعه ای ترتیب داده اند که در سال ۱۳۷۷ توسط یکی از خطاطان چیره دست و پرتلاش غوری یعنی آقای سعید یحیی دهقان دوباره پاک نویسی شده و مرتب گردیده است.

یکی از بزرگان دانشمند منطقه یعنی جناب حاجی خرنوال صاحب عبدالقیوم خان فرزند مرحوم حاجی وکیل عبدالغفور خان نیز مجموعه اشعار را با خود داشتند که استاد فضل الحق فایق استاد دارالمعلمین عالی غور با استفاده از آن نسخه ها و نسخه محترم الحاج فضل الحق احسان یک مجموعه واحدی ترتیب داده وزیر نام لاله های حسرت در کابل به زیور چاپ آراسته است.

جناب مولوی صاحب در سال ۱۳۸۵ بعد از ختم تحصیل با جدیت بیشتر مصروف جمع آوری آثار خادم گردیده و حالاً در تلاش است که تا مجموعه سیر شریف را که به قول ایشان بیش از یک هزار صفحه است چاپ نماید.

از خداوند متعال برای مولوی صاحب نحیف و بزرگانی که در این راه تلاش دارند آرزوی موفقیت دارم.





از همین قلم آثار و مجموعه های ذیل فراهم
گردیده است:

الف- آثار چاپی :

۱- تذکره الشعراء غور

۲- گلستان نیایش (مجموعه مناجات های شعرائی زبان
دری)

۳- غزلیات خادم غوری (جمع آوری و مقابله نسخه ها)

ب- بزودی منتشر می شود:

قصه های مثنوی معنوی

ج- این مجموعه ها آماده چاپ است:

۱- مغز مثنوی معنوی

۲- گنج رایگان (مجموعه سه جلدی اندرزها و حکمت های منظوم و منثور ادبیات قدیم)

۳- صدف (مجموعه مخمس بر غزلیات پنج پیش گام ادب دری)

۴- هدف (مجموعه اشعار انتباهی و اجتماعی)

۵- مجموعه داستان های کوتاه

۶- منتخب الحکایات (مجموعه ۴۴۴ حکایت ادبی و تاریخی)

۷- مشاعره

۸- حقیقت عرفان (در مورد تصوف)

۹- مجموعه دانستی ها در سه جلد



غزلیات خادم غوری